

۹۱۹-۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه ۱- اصل الاصول ۲- در اصل الاصول  
مؤلف ۳۰- شیخ الطائفة ابن رجب صمدی، زین الدین  
موضوع ۱۰- فقه حنفی، الاصول، بایدها - ۳- ۴۴۷  
تراجم و ترجمان ۱۲- هاشم الحسینی ۹۲۶۴



شماره ثبت کتاب

۸۵۵۵۷

نظری - فهرست شده  
۹۲۶۴

بازرسی شده  
۲۷ - ۲۹

۳  
۹۲۶۴

بازدید شده  
۱۳۸۲



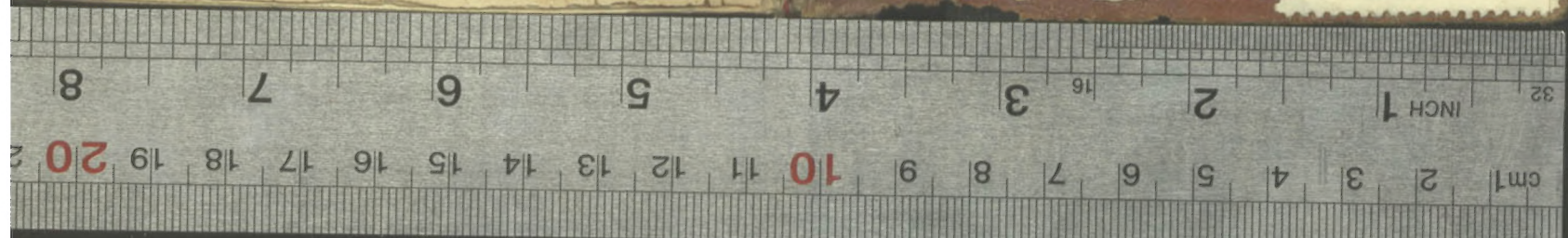
مجلس شورای ملی  
مجلس خبره



و ثقت  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسول الله  
چنین گویند خادم بانیان جعفری از مذاهب  
شرع محمدی محمد اسرار ابادی که  
این رساله است سما باصل الاصول که چون شاخ نبات  
و مشوق بفضل الفضول و آب حیات است و شمل  
بر اصول دین بر وفق مذهب جعفری که واجب  
بر مکلف که انظار ابدانند و بدل اعتقاد کنند

و زبان

و زبان اقرار نمایند بدانکه اصول دین پنج  
است اول - توحید که کمال واجب الوجود  
بالذات است در ذات او دو سیم است  
که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال  
او سیم نبوت است که ریاست الهیه است  
بالاصاله از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین  
در امر دنیا و دین چهار امامت است که  
ریاست الهیه است عامر بر وجه نبات  
از برای بشر معصوم مضروب مضوم علم  
بعد از رسول اکرم از جانب خاتم النبیین  
بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنج معیار  
است که زمان جزای عباد است و عود





و حشرا حبا داست تو حید یغنی خداوند و  
الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و  
جہالت و منزله از جمیع صفات نفی و  
صاحب جلالت و صفات ذاتیه او عین  
ذات او است و احد و یکناست و بی  
شریک و بی همتا است بدانکه صفات ثبوتیه  
خداوند عالم در این بیت مذکور است  
فادر و عالم و حی است و مرید و مدد  
هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق و صفا  
سلیم خداوند عالم در این بیت مذکور است  
مترکب بود و جسم نه مرئی نه محسوس  
شریک است و معانی غنیه دان خالق عدل

یغنی خداوند عالم عادلست و در جمیع افعال کامل  
است و از ظلم منزله و مبرا است و از قبح و شرور  
عبر دو مبرا است و جمیع فعلیهایی او نیکوست  
و با عرض و فایده ایست که عابد ببندگان او است  
و صاحب لطف بر بندگان و جمیع علمیهایی او همه  
بر وفق معلیات ایشانست و خلق کردن بندگان  
و همرا با قدرت و اختیار بدون تفویض و  
اجبار نبوت یغنی پیغمبر ماحمد بن عبد الله صلی  
علیه السلام پیغمبر برحق است بسوی این و جان  
و فرستاده خداست بر سبیل لزوم عقلی بسوی  
بندگان با معجزات چند که از جمله آنها است معراج  
حب و شوق و فقر و قران مثل سایر پیغمبران که پیش



از او معصوم شده اند بسوی بندگان و بشر معصوم  
از جمیع گناهان است و آخر پیغمبر است و دین او  
باقیت تا روز قیامت و از برای اوست اند  
شفاعة امامت یعنی علی ابن ابیطالب و امیر  
المومنین و بابایار زده فرزندان او که هر يك اعلیٰ عصر  
خود بوده اند و بشر معصوم از جمیع گناهانند  
بعد از پیغمبر از زمان امام برحق میباشند  
بر بندگان و طاعتین بلا فصل پیغمبرند بر حق  
بر تیب سخن خدا و قائم پیغمبران و واجب  
است بر جمیع مکلفین مودت و اطاعة ایشان  
در امر دنیا و دین و امام اول علی ابن ابی  
امیر المومنین و امام دوم امام حسن

که بر بزرگ اوست و امام سیم امام حسین  
است که بر دیگر اوست و امام چهارم امام  
زین العابدین علی ابن الحسین است علیه السلام و  
امام پنجم امام محمد باقر است و امام ششم امام جعفر  
صادق است و امام هفتم امام موسی کاظم  
است و امام هشتم امام علی ابن موسی الرضا  
است و امام نهم امام محمد تقی است و امام دهم  
امام علی الرضا است و امام یازدهم امام حسن  
عسکری است و امام دوازدهم امام محمد  
مهدی است که از امامانست و صاحب  
است و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد  
شد و عالم را از کفر و ظلمت براه خواهد کرد و از



عدل پر خواهد نمود محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرجه معاد  
یعنی خداوند عالم زنده میگرداند بنده کانی را  
بعد از میراندن در قبر در بدن اصلی از بر ۱  
سؤال و سایر احوال و در عالم برزخ در  
بدن مثالی از برای عزیز و وصی از بر ۲  
جزا دادن بمقتضای اعمال و در روز قیامت  
کبری و محمد در بدن اصلی و عنبر از بر ۳  
حساب و ثواب و عقاب بعد از میزان و  
نیکوکار و مانند ایشان را چون جماعه که از  
کتابها ایشان عفو شده باشد شفاعت و  
مثل آن چون حسنات مفوظه بایشان که با  
عفو از گناهانش از پل صراط که جبرست بر

روی جهنم و از موی بار یکتر و از شمشیر نیز  
تراست میکند راند و با عراف با بهشت میر  
و بدکاران را که کافرند و یا مانند ایشان <sup>جهنم</sup>  
میرد و بعضی از بدکاران را که کافر نیستند <sup>عفو</sup>  
اشنا عشری بعد از پاك شدن از گناهان یا  
از ان شفاعت پیغمبر یا یکی از مؤمنان از جهنم  
پرونی آورد و با عراف با بهشت میرد <sup>دخان</sup>  
اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَالْعَرِيقِ وَالْمَحْشَرِ  
وَالنَّارِ نَحْوُ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ  
بدانکه بیان مطالب مذکور در توحید درین  
اصل و شرحست توحید یعنی خداوند  
واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات



کمال و جمالت و منزله از جمیع صفات نفی و محاب  
جلالت و صفات ذاتیه او عین ذات او است  
واحد و یکتا است و بی شریک و بی همتا است  
خداوند واجب الوجود یعنی ذاتی که  
هیچ اوست و راست نظر بذات او نیست و  
ممتنع و محالست نظر بذات او یعنی چون وجود  
بمعنی متناثر عین ذات اوست نه وجود بمعنی  
بودن و هیئت پس هیئت او لازم و ضرور است بلام  
ذات او بدون ملاحظه غیر زیرا که اثبات شیئی از  
برای نفی او لازم است بلاملاحظه ذات او نیست و  
ممتنع و محالست بلاملاحظه ذات او بدون ملاحظه  
غیر زیرا که سلب شیئی از نفس محالست یعنی ذات او

مثل ذات مانیت که مایشود یا شیم و میشود و فیما  
و هیئت ماضی و ریشود مکرر <sup>سبب</sup> نیست الله باشد پس  
ما واجب بان <sup>سبب</sup> میباشیم و خداوند عالم واجب بالغیر  
نیست بلکه واجب الوجود بالذات و ذات او علت  
اثبات وجود از برای ذات است صاحب جمیع  
صفات کمال است یعنی هر صفتی که بودن او باشد  
کمال ذات خداوند عالم است و نبودن او باشد  
نفی ذات خداوند عالم است چون علم و قدرت  
و حیث خداوند عالم دارند آن صفات و محاب  
انها است نه نایب آنها و صاحب جمیع صفات  
جمالت یعنی هر صفتی که بودن آن سبب نیکی  
فعل و کارهای خداوند عالم است و نبودن آنها



نقص کارها او است چون خالقیت و رازقیت و  
مانند اینها خداوند عالم در مقام فعل دارنده و  
صاحب آنها است و منزله از جمیع صفات نقص  
است یعنی هر صفتی که بودن آن باعث  
خداوند عالم است چون مرکب بودن و مرئی  
بودن و مانند اینها خداوند عالم در مقام فعل  
دارنده و صاحب آنها است و منزله از هر  
پایه و منزله است از آنها و صاحب جلالت و بلند  
از آنها و صفات ذاتیه او عین ذات او است  
یعنی علم بمعنی سبب ظاهر شدن چیزها و قدرت  
بمعنی سبب توانائی داشتن بر کردن و نکردن  
کارها و هیئت بمعنی سبب هم متصف شدن بعلم  
و قدرت

و قدرت عین ذات خداوند عالم است نه زاید  
بر ذات او و واحد است یعنی یگانگی مطلق  
است و یکنیاست یعنی اجزای معنی ماده ندارد  
و صورت ندارد و دست و پای و سر و کردن  
و مانند اینها ندارد بی شریک است یعنی  
غیر خداوند عالم ذاتی نیست که واجب الوجود  
بالذات باشد و بی همیاست یعنی شبیه  
در صفات ندارد یعنی غیر خداوند عالم ذاتی  
نیست که کامل در صفات باشد و صفات  
ذاتیه او عین ذات او باشد و غیر خداوند عالم  
ذاتی نیست که معبود بحق باشد و صفات  
ثبوتیه خداوند عالم در این بیت مذکور است



ال  
قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک هم <sup>قدیم</sup>  
و ازلی هم متکلم صادق قادر است یعنی  
تواناست باین معنی که ذات خداوند عالم  
توانا داشتن بر کردن و نکردن کارهاست  
و عالم است یعنی داناست باین معنی که  
ذات خداوند عالم سبب ظاهر شدن و تکشف  
شدن چیزهاست و حی است یعنی  
زنده است باین معنی که ذات خداوند عالم سبب  
صحیح متصف شدن بعلوم و قدرت است <sup>میرد</sup>  
است یعنی ازاده دارنده و با قصد و شعور  
است و کارها باین معنی که علم دارد بمصلحت  
یعنی از کارهایی که اقتضا میکند قصد کردن آنها را

و علم دارد

و علم دارد بمقتضای بعضی از کارها که اقتضا میکند  
قصد نکردن آنها را و مدرک است یعنی در  
کننده و دانا است بجمع جزئیات باین معنی که خداوند  
عالم علم دارد بدیدنیها بدون چشم و دیده و علم  
دارد بشنیدننیها بدون گوش و علم دارد به  
سایر جزئیات بدون آلات و قدیم است  
یعنی همیشه بود و هست و همیشه خواهد بود  
و متکلم است یعنی ایجاد کننده کلام است  
باین معنی که قدرت دارد بر ایجاد کردن کلام  
که دلالت بکنند بر مراد او و ازلی است  
یعنی ابتدا ندارد و ابدی است یعنی  
انتهای ندارد و صادق است یعنی راست گویا



با این معنی که قدرت دارد بر ایجاد کردن کلای  
که مطابق واقع باشد و کلام او همه مطابق واقع  
و صفات سلیقه خداوند عالم در این بیت  
مذکور است نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل  
بی شریک است و معانی غنی دان خالق  
مرکب نیست یعنی افزا ندارد با این معنی که ماده  
و صورت و دست و پا و سر و گردن و مانند  
اینها ندارد جسم نیست یعنی عرض و طول  
و عمق ندارد مرئی نیست یعنی دیدنی نیست  
در دنیا و نه در اخوت محل نیست یعنی مکان محل  
حلول کردن عرض و حوادث و اسقام و الام نیست  
این معنی خشنود کردن خداوند عالم این است که

جزای خشنودی به نیکوکاران میدهد بدون عا<sup>رض</sup>  
شدن خشنودی و مغفرت خشنود کردن خداوند  
عالم این است که بدکاران را جزای بد میدهد  
مثل کسی که خشنودان باشد از کی بدون اینکه  
خشنودان باشد و بی شریک است یعنی ذاتی  
ذات خداوند عالم نمیشد بلکه عین ذات  
خداوند عالم میباشد و واجب بوجود بالذات  
کلی محصور در فرد میباشد که خالق عالم باشد یعنی  
است یعنی خداوند عالم محتاج نیست بغير  
در ذات و نه صفات خود و نه در افعال و کارها  
خود احتیاج بمعین و وزیر ندارد و ذات او بد<sup>ن</sup>  
کام نیست در همه افعال و دفع احتیاج کننده هر ممکن<sup>ت</sup>  
و مسلم بر این امر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسوله وآله

پس میگوید خادم بیا تین مذهب جعفری

از مذاهب شرع محمدی محمد جعفر الاشراف

که این رساله است وصل الفضول در بیان اصول

دین بر وفق اصول دین مذهب جعفری که با <sup>عشق</sup> هدایت

انام بسوی عقاید اسلام میباشد امید که حسب

حصول ذخیره معاد از برای عباد گردد بدانکه

اصول دین پنج است توحید است که کمال

واجب الوجود بالذات است در افعال او <sup>ند</sup>

که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او <sup>نبوت</sup>

که دیاست الهی است بالاصاله از برای <sup>معصوم</sup> بشر

اعلم

اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین امامت که

ریاست الهیه است عامه بر وجه بنای خاصه از برای

بشر معصوم مضروب مضروب علم بعد از رسول

اکرم از جانب خاتم النبیین بر جمیع مکلفین

در امر دنیا و دین معاد است که زمان

جاء عباد است گنیز و عود ارواح و حشر احیاء

محسب معنی نظری عبارت است از

نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را

بسوی چنانکه افای و یگانگی عباداتی و مراد از

یگانگی ذاتی است که اجزاء عقلیه بفرجه حسنی که

مابه الاشر است و فضل که مابه الامتیا است

در ذات او نیست و اجزاء خارجی یعنی ماده و صورت



ندارد و اجزاء عضو بر رئیس و غیر رئیس یعنی  
سر کردن و دست و پای و مانند اینها ندارد  
و مراد از یکا یکی صفاتی است که بعد در صفات  
ذاتیته در او واقع نیست بلکه همه عین ذات  
مباشند و مراد از یکا آنکه جزئیاتی است که  
تعدد در افراد و جزئیات واجب الوجود بالذات  
نیست و مراد از یکا آنکه انفعالی است که غیر از ذات  
خداوند عالم ذاتی نیست که خالق خلق باشد  
و مراد از یکا آنکه عباد ذاتی است که غیر از خدا  
عالم ذاتی نیست که معبودی باشد پس مراد  
از یکا آنکه الیه که شریک ندارد و در صفات  
شبهه ندارد و بعد دو تکرار ذات او نیست

و جزء عقل و خارجی و عضوی ندارد و مراد این است  
که واحد از اعداد است یا آنکه یک نوع از جنس  
است و بحسب معنی تصدیقی است که مکلف در  
دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند واجب  
الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و محال<sup>است</sup>  
و منزله از جمیع صفات نفی و صاحب جلالت  
صفات ذاتی و عین ذات او است و واحد و  
یکتا است و بی شریک و بی همتا است و صفات  
ثبوتیه ذاتیه او در این نیست مذکور است  
قادر و عالم و حی است و مرید و مدبر هم قدیم  
و ازل هم متکلم صادق و صفات سلطه خداوند  
عالم در این نیست مذکور است نیز مرکب بود و حقیم



پس باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت اول  
آنکه خالق عالم و ممکنات است و سیم آنکه ذات  
الوجود بالذات است سیم آنکه صاحب جمیع صفات  
کمال و جمالیست چهارم آنکه منزله است از  
جمیع صفات نفی و صاحب جلالت پنجم  
آنکه صفات ذاتیه او عین ذات او است  
و باید فهمید که توحید و یگانگی از پنج جهت  
است اول توحید ذاتی یعنی ذات او یگانه  
و جزئی ندارد و تعدد در جزئیات واجب الوجود  
بالذات نیست دوم توحید صفاتی سیم  
توحید ذاتی و صفاتی چهارم توحید افعالی  
یعنی خالق غیر خدا نیست پنجم توحید عبادی  
یعنی

مبتدعی را از برای خدا باید کرد و پس و غیر او را  
با او شریک نباید کرد پس باید دانست که  
در این اصل پنج اعتقاد است که دو اعتقاد  
از آن پنج اعتقاد از اصول دین است که بسبب  
انفادین حاصل میشود و مکلف داخل در دین  
سید المرسلین میشود و بدین انفا صاحب دین  
تمایز باشد و منکران ضعیف است و داخل بهشت  
نمیشود و با تفصیل غلط در آنش جهنم خواهد بود  
با عذاب ابدی و یک اعتقاد دو جهت دارد  
و دو جنبه دارد است و دو اعتقاد از اصول  
مذهب است که بسبب انفا مذهب جعفری و  
طریقه اثنی عشری حاصل میشود و مؤمن امامی  
و اثنی عشری بر او صادق میاید و بسبب انفا



پس باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت اول  
آنکه خالق عالم و ممکنات است و سیم آنکه قاهر  
الوجود بالذات است سیم آنکه صاحب جمیع صفات  
کمال و جمالیست چهارم آنکه منزّه است از  
جمیع صفات نقص و صاحب جلالت پنجم  
آنکه صفات ذاتیه او عین ذات او است  
و باید فهمید که توحید و یگانگی از پنج جهت  
است اول توحید ذاتی یعنی ذات او یکتا  
و جزئی ندارد و بقدر درجیات واجب الوجود  
بالذات نیست دوم توحید صفاتی سیم  
توحید ذاتی و صفاتی چهارم توحید افعالی  
یعنی خالق غیر خدا نیست پنجم توحید علایی  
بر خدا

مبتدئی را از برای خدا باید کرد پس و غیر او را  
با او شریک نباید کرد پس باید دانست که  
در این اصل پنج اعتقاد است که دو اعتقاد  
از آن پنج اعتقاد از اصول دین است که بسبب  
انقادین حاصل میشود و مکلف داخل در دین  
سید المرسلین میشود و بدون انقاد صاحب دین  
نمیباشد و منکران حق است و داخل بهشت  
نمیشود و با تفصیل غلط در آنش مجتهد خواهد بود  
با عذاب ابدی و یک اعتقاد دو حجت دارد  
و دو جنبه دارد راست و دو اعتقاد از اصول  
مذاهب است که بسبب انقاد مذاهب حعفری و  
ماتیه اثنی عشری حاصل میشود و مؤمن امامی  
و اثنی عشری بر او صادق میاید و بسبب انقاد



مسعد داخل شدن در بهشت میگردند  
ان پاك است وليكن داخل بهشت نمیشود و با  
تقصیر بخلد در آتش جهنم و معذب میشود  
اول آنست که از برای عالم صانعی است  
و خالق است که واجب الوجود بالذات است که  
هستی او ضرور است بسبب ذات او و هستی  
او متمنع و محالست نظر بذات او بدلیل عقلی  
و نقلی اما دلیل عقلی پس آنست که کلیه ممکن  
یا کل ممکن از عدم بوجود نمیتواند بیاید مگر  
غیر او را ایجاد بکند زیرا که خود نمیتواند خود را  
ایجاد بکند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد خود  
هستی داشته باشد تحصیل حاصل لازم می آید  
و اگر نیستی داشته باشد لازم می آید که چیزی

که باعث

که باعث هستی نشود و با وجود مساوی بودن  
هستی و نیستی بالنسبه بذات او ترجیح هستی  
بدهد و این محال است بیدیه عقل پس باید  
ایجاد کنند ان ممکن غیر او باشد و ان غیر او  
واجب الوجود بالذات است یا متمنع الوجود زیرا  
که ان چیزی که مفهوم میشود ان سه قسمه که  
ممكن و واجب و متمنع است بیرون محال است  
که متمنع الوجود ایجاد کنند. باشد زیرا که  
خود هستی ندارد و هستی او محالست پس متعین  
است که ایجاد کنند ممکن الوجود واجب الوجود  
بالذات باشند ممکن الوجود و نه متمنع الوجود  
پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج میباشد به واجب  
الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود که موقوف علیه



وجود ممکن است موجود نباشد هیچ نخواهد بود  
 و این خلاف محسوس است و دل<sup>نقل</sup>  
 در این مطلب بسیار است از جمله آنها است  
 اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ يَعْنِي خَلَقَ  
 ان ذاتی است که خلق کرد آسمان و زمین را  
 و از جمله آنها است که خلق آلا<sup>نطفه</sup> انسان را  
 یعنی ایجاد کرد خداوند عالم انسان را از نطفه  
 منی و از جمله آنهاست که سر نیز خلق<sup>لکم</sup> ما  
 طافی الارض من جمیعاً یعنی ایجاد کرد خداوند  
 برای شما همه چیزها را که در زمین میباشند  
 و اینها امر و نیست که مردی عرض کرد بعد  
 حضرت صادق علیه السلام که دلالت بفرمان ربوبی خدا  
 که حلال کنندگان بسیار بر من حلال میکنند حضرت  
 و نه

فرمود که یا هرگز سوار کشته کشته عرض کردند  
 بله فرمودند آیا کشته تو شکست در جانبیکه  
 کیسه نبود که بغیر یاد تو برسد عرض کرد بله  
 فرمودند آیا در احوال دل تو علاقه گرفت با  
 کیسه هست که قدرت دارد که ترا نجات دهد  
 عرض کرد بله فرمودند انکس که قادر است برین که  
 در جانبیکه هیچکس نیست که فریاد رساند  
 خداست و این اعتقاد از جمله اصول دین است  
 و منکر این اعتقاد از جمله کافریست چون دهری  
 مدعی که دهر را ایجاد کنند عالم میدانند و  
 واجباً بوجود بالذات را منکر میباشند  
 است که ان ضایع واجب بوجود بالذات واجب  
 جمیع صفات کمال و جمالت نه نایب صفات با<sup>نقص</sup>



از برای خداوند عالم صفات ذاتیه است که ثابت  
است از برای ذات او و نیست او خارج از ذات  
چون و علم و قدرت و حیث که آنها را صفات  
ذات و صفات ثبوتیه حقیقیه و صفات کمال  
نیز میگویند و صفات ثبوتیه اضافیه نیز میباشد  
که هستی و نیستی آنها را باعتبارها بر مایه است  
چون خالق بودن و رازق بودن و رحمن بودن  
و رحیم بودن و وجود داشتن و ماندن آنها  
و این صفات ثابت است از برای خداوند عالم  
ذات خداوند عالم صاحب صفات ذاتیه است  
نه ثواب صفات باطنیه که بدون علم باشد  
و کار علم را بکند یا اینکه بدون قدرت باشد  
و کار قدرت را بکند چنانکه بعضی افقاده اند  
برین

بدلیل عقل و نقل اما دلیل عقلی آنست که  
صفات ثبوتیه مذکور که صفات کمال میباشند  
که باعث نقص صاحب خود نمیشود بیثبوت آن  
از برای خدا ممکن است از جهت نبودن مانع و  
هر چه از برای خدا ممکن است لازم است ثبوت  
آن تا آنکه نقص صاحب خود لازم نیاید و دلیل  
نقلی در این مطلب بسیار است از جمله آنهاست  
اِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی بدرستی که خدا  
بر هر چیزی قادر و توانا است و صاحب قدرت  
است نظر بر وضع لفظ قدیر و آن جمله آنهاست  
اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی بدرستی که خدا شنونده  
و داناست و صاحب علم است و آن جمله آنهاست  
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ یعنی خداوند عالم خداست



که نیست خدا جز او که زنده است و بر پاکنده امر  
مخلوقات و این اعتقاد که خداوند عالم صاحب  
صفات کمال و جمالت نه نایب صفات از جمله  
اصول <sup>دین</sup> مذهب یا کمال مذهب است و مگر  
این ناقص المذهب یا خارج المذهب است  
آنست که خداوند طائع و اجاب الوجود بالذات  
که <sup>سبب</sup> جمیع صفات کمال و جمالت منزله از  
جمیع صفات نقص و صاحب جلالت و دور است  
از صفات نقص چون مرکب بودن و مرئی بودن  
و مانند اینها بدلیل عقل و نقلی <sup>عقل</sup> اما بدلیل عقل  
پس آنست که موصوف بودن خدا صفت نقص <sup>عقل</sup>  
احتیاج <sup>بودن</sup> امکانست که با واجب الوجود بالذات  
مناجات دارد زیرا که مرکب بودن و جسم بودن و

و مرئی بودن و مانند اینها بدلیل عقل و نقلی اما  
بدلیل عقل پس آنست که موصوف بودن خدا  
بصفات نقص باعث احتیاج و امکانست که با واجب  
الوجود بالذات بودن منافات دارد و زیرا  
که مرکب بودن و جسم بودن و مانند اینها  
مستلزم احتیاج با جزاء و ترکیب کننده است  
و محتاج ممکن خواهد بود نه واجب الوجود <sup>بالذات</sup>  
و همچنین اگر عمل حوادث باشد متغیر خواهد بود  
و متغیر حادث است و حادث ممکن است نه  
واجب الوجود و اما بدلیل نقلی بسیار است  
چنانکه خداوند عالم فرمودند لا یدرک الانصار  
یعنی درک نمیکند او را چشمها و این اعتقاد از علم



اصول مذهب بلکه دو جنبه را با هم می بیند که از جهت لزوم و  
اعتقاد باینکه <sup>خداوند عالم</sup> جسم لا کالاجسام نیز نیست از  
جمله اصول دین است و از جهت لزوم اعتقاد باینکه  
جسم لا کالاجسام نیز نیست از جمله اصول مذهب  
است و منکر این اعتقاد از مذهب جعفری پیروی  
می باشد <sup>آنکه صفات ذاتیه خداوند</sup>  
عالم عین ذات او است با این معنی که علم بمغایب سبب  
ظاهر شدن معلومات و منشا منکشف شدن  
چیزها عین ذات خداوند عالم است نه علم بمغایب <sup>نسبت</sup>  
که عرضست و هم چنین قدرت بمغایب سبب توانائی  
داشتن بر کردن هر کار و توفیق ان عین ذات او است  
نه قدرت بمغایب توانا داشتن که معنی مصدر است و

عرضست و هم چنین حیات بمعنی سبب <sup>متصف</sup>  
شدن بعلم و قدرت عین ذات او است نه بمغایب  
زندگی بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی  
آنست که اگر حیات و علم و قدرت و مانند اینها  
عین ذات واجب الوجود بالذات نباشند  
لازم می آید نقص واجب الوجود بالذات در مرتبه  
ذات و نقص احتیاج <sup>نسبت</sup> و امکان و احتیاج و مکان  
با واجب الوجود بالذات بودن منافات دارد  
و هم چنین اگر قدرت مثلا از اید بر ذات او باشد  
و همه ان قدرت یا ذات او است یا غیر او اگر  
ذات او باشد باید قدرت بخود قدرت داشت  
و این محالست و یا با قدرت قدرت داد و این  
محصیل حاصلست و محالست و اگر غیر ذات او باشد



لازم می آید احتیاج بغیر و محتاج خدا و واجب الوجود  
بالذات نخواهد بود و هم چنین است حال حیات  
و سایر صفات و دلیل نقل حدیث شریف است  
که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که  
انحضرت فرمودند لم یزل الله عز وجل دانته  
لا معلوم و السمع دانته و لا مسموع و البصر دانته  
و لا مبصر و القدرة دانته و لا مقدور فی نفسه همیشه  
بود خدا عالم و حال آنکه علم عین ذات او بود  
و هیچ معلومی نبوده است و سمع مسموعان  
عین ذات او بوده است در حالتی که هیچ مسموعی  
نبوده است و علم بدیدنیان عین ذات او بوده  
در حالتی که هیچ دیدنی نبوده و قدرت عین ذات  
او بود در حالتی که هیچ مقدری نبوده و این اعتقاد

نیز از جمله اصول مذهب است و متکثر این عقاید  
چون اشاعره از مذهب جعفری پیروی  
نمایند انت که ان ضائع و واجب الوجود  
بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمالیست و  
منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالت  
صفات ذاتیه و عین ذات اوست و احد و  
یکناست و بی شریک و بی همتا است بدلیل عقد  
و نقلی اما دلیل عقلی آری انت که  
بقدر واجب الوجود مفهومیست از مفاهیم  
و هر مفهومی یا واجب است یا ممکن است یا مستغنی  
اگر تعدد واجب نباشد لازم می آید که واجب  
الوجود موجود نباشد زیرا که وجوب بقدر  
از ذات واجب خواهد بود نه از غیر ذات او که







احتیاج کننده ممکنات و نرائید کیسه را و زائید  
نشدا و از کیسه چنانچه میسر زائید عیسه را و عیسه  
زائیده شد از مرید و نیست احدی همتا و  
مانند و گفتو او یعنی واحد و مستفرد در صفات  
است و این اعتقاد از جمله اصول دین است  
و مگر این اعتقاد از جمله کافری و مشرکین  
است و با تقصیر مستحق خلود در آتش جهنم است  
عدل عجب معنی بصوری عبارت است  
از بودن افعال و اجباب الوجود بالذات میان  
امر اطاعت و تفریط و محبت اعتدال و محبت تصدیه  
ان است که مکلف بداند و بدل اعتقاد کند و بربان  
اقرار نماید که خداوند واجب الوجود بالذات عادل است  
و در جمیع افعال کامل است و از ظلم منزّه و میسر است

و از نه

و از قبح و شر و در مجرد و معراست و جمیع ضلالت  
او نیکو است و با عرض و فایده است که راجع است  
به بسندگان او است و صاحب لطف بر بسندگان است  
و فعل او همه بر وفق مصلحت ایشانست و ظلم کرد  
بسندگان همه را با قدرت و اختیار بدون تقوی  
و اجبار پس باید دانست که در این اصل نیز پنج  
اعتقاد است اول — است که خداوند  
عالم عادلست بعدل مقابل جور و ظلم یا بیغض  
که خداوند عالم ظالم و ستمکار نیست و قبح و شر و  
در فعلها او نیست بدلیل عقل و نقل اما دلیل عقل  
پس است که خداوند عالم عالم و فاعل است و عالم  
عالم است که ظلم میکند زیرا که ظلم قبح است و قبح  
کچه میکند که محتاج و یا جاهل باشد و اما دلیل نقل



بسیار است از جمله آنها قول خداوند عالم است  
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ شَيْئًا ذَرَّةً یعنی بدستیکه  
خداوند عالم ظلم نمیکند بر مخلوقان بمقدار ذره  
و این اعتقاد که اصول اعتقاد بعدل مقابل جو  
است از اصول دین است و منکرش از جمله کافری  
است و محبن است و با تقصیر غلظت در آتش جهنم  
است و سیم است که جمیع ممالک خداوند  
عالم نیکوست محبن عقله باین معنی که هر چیزی  
که نیکوست خداوند عالم بجای میآورد و چون خلق  
کردن بندگان و تکلیف کردن ایشان و مانند  
اینها ندانیم که آن چیزی که خداوند عالم بجای می  
آورد بسبب بجای آوردن آن نیکو میشود حسن  
شرعی و از امر کردن خداوند عالم نیکو میشود و از  
نکردن

نکردن و نهی کردن قبیح میگردد چنانکه اشاعره  
جماعه میباشند از سنیها چنین میگویند زیرا که  
حسن و قبیح اشیا عقلی است بالبدیهه و باین  
سبب منکر شرع چون دهری نیز حکم میکند  
بقبیح ظلم و حسن احسان چنانکه از آیات و  
احیاء نیز مستفاد میشود و این اعتقاد از جمله  
اصول مذهب است و منکر این اعتقاد که اشاعره  
میباشند از مذهب جعفری پیروان سیم  
ان است که جمیع ممالک خداوند عالم باغرض  
فایده است که عاید ببنده گان او است باینکه  
خداوند عالم هر کاریکه میکند از جهت فایده می کند  
که عاید ببنده گان او میشود در دنیا یا در آخرت  
و لغو و هیت نمیشد زیرا که اگر چنین نباشد لازم



لارم می آید که فعل خداوند عالم عبث و لغو باشد  
و این بالبدیهه باطل است چنانکه خداوند عالم  
فرموده اند و مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ لَعْنَةٍ  
بَعْنَةٍ خَلَقْتُهُمْ صَاحِبِينَ فَاسْتَفْتَاهُمْ فِي الْأَمْرِ الْأَعْلَى  
بَدِیْ كَیْ كُنْتُمْ وَارِثًا فَرَمَوْهُنَّ أَفَمَا  
خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا أَمْ كَانُورِدُكُمْ مَا شَاءَ رَا  
عَبْثُ خَلَقَ كَرَدِیْمَ حَبِیْنِ نَبِیْ كَ كَانُورِدُكُمْ  
وَارِثًا فَرَمَوْهُنَّ كُلُّ تَفْصِیْلًا كَسَبَتْ  
بَعْنٌ تَكْلِیْفُ كَرَدِیْمَ خَدَاوَنَدِیْمَ لَرِیْمَ لَرِیْمَ  
بَدِیْمَ هَرِیْمَ رَا دَرَاخَرَتِ دَعْوَضِیْمَ لَرِیْمَ كَسَبَتْ  
دَرِیْمَ تَاوَلَانَدِیْمَ وَارِیْمَ اَعْقَادِنِیْمَ لَرِیْمَ  
اَصُولِ مَذْهَبِیْمَ وَنَكَرِیْمَ اَعْقَادِیْمَ لَرِیْمَ  
مَذْهَبِیْمَ پَرِیْمَ وَارِیْمَ اَعْقَادِیْمَ لَرِیْمَ

خداوند عالم مترقیست بر لطف و اصلح بحال عباد  
که واجب است بوجوب عقلی بر خداوند عالم  
با تمیزیکه لطف که عبارتست از تفصیل که  
تزدیک می کند بندگان را بطاعت و دور می کند  
مذکران را از معصیت و بسبب این غرض الهی از خلق  
کردن بندگان تمام میشود واجب است بر خداوند  
عالم بوجوب عقلی که ترک آن باعث مذمت است  
قیح است و باید که آن چیزی که اصلح حال بندگان  
است بمقتضای لطف بجا آورد تا آنکه قبح لازم  
نیاید چنانکه خداوند عالم در قرآن فرمودند  
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَفُتِنْتُمْ  
فَضْلُ خَدَاوَرِیْمَ وَرَحْمَتُهُ لَرِیْمَ فَضْلُ خَدَاوَرِیْمَ  
شَامِلِیْمَ اَعْقَادِنِیْمَ لَرِیْمَ اَعْقَادِنِیْمَ لَرِیْمَ



است و منکر این اعتقاد از جمله کافران است  
چون اشاعره که از مذهب جعفری بیرون است  
پنج ~~م~~ آن است که خلق کرد خداوند عالم  
جمع بندگان را با قدرت و اختیار بدون تقو<sup>ی</sup>  
و اختیار با بیغصی که همه بندگان در کارهای خود<sup>شان</sup>  
مختاری باشند و قدرت دارند که بجای  
بیاورند و بجای بیاورند با احتیاج داشتن  
در زمان بجای آوردن آن کار شبوی خداوند  
چهار چنانکه در اصل وجود و حیات و قدرت  
و سایر چیزها محتاج خداوند میباشند و قدرت  
دادن از خدا است و اختیار کردن فعل و مباشرت  
آن از بند است و هر دو را در حاصل شدن فعل  
مدخلیت است نه اینکه بنده مجبور و بی اختیار باشند

و بجای الت فعل باشد چنانکه اشاعره میگویند  
و یا انکه بنده مستقل باشد و محتاج بخداوند عالم  
نباشد چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بندگان  
بین الامرین است از بجای انکه جبر مستلزم جور<sup>است</sup>  
و تقوی<sup>ی</sup> مستلزم تعطیل است و نیز علت احتیاج  
ممکن بواجب حاکم بودن او است و این همیشه  
هست پس احتیاج نیز همیشه هست چنانکه  
خداوند عالم فرمودند لا اکره فی الدین  
یعنی در دین اگر اهریسیت و فرمودند کل یوم  
هو فی شأن یعنی در هر زمان خداوند عالم لایق  
در کاری و مالیت و معطل نیست و چنانکه  
مردیت از جناب صادق علیه السلام فرمودند لا جبر ولا  
تقوی<sup>ی</sup> بل الامر بین الامرین یعنی در افعال اختیار



بندگان مدحبر است که فعل از خدا باشد و با این  
طایفه ایشانرا عذاب کند و نه تقویض است که  
بندگان مستغفل باشند و محتاج بخدا نباشند  
بلکه امرایشان از میان او امر است که مدخلیه هر دو  
است و این اعتقاد نیز از جمله اصول مذهب است  
و مکر این اعتقاد از مذهب جعفری بیرون است  
نبوت محسنی بصورتی عبارت است از جن  
دادن بشر معصوم از گناهان و احکام خداوند  
عالمیان که متعلق است باعتقاد و عمل بندگان  
بوی و مانند آن بعد از اثبات نبوت بمعجزه  
یا بریاست الهیه با الاصله در امر دنیا و دین بر مکلفین  
کلا یا بعضا یا عبارتست از نبی بودن از هر من بورا

نیوز

نبی و خبر دهنده یا گردانیدن خداوند عالم بشر  
من بورا نبی و خبر دهنده و محسب معنی رضایی  
است که مکلف بداند و بران اقرار کند که  
پیغمبر ما محمد بن عبدالله ص پیغمبر برحق است  
سوی پس و جان با معجزات چند که از جمله آنها  
است معراج حسیما و شوق القم و قرآن و فرشتا  
خدا است بر سبیل لزوم عقلی سوی بندگان  
مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند  
سوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهان است  
و آخر پیغمبران است و دین او باقی است تا روز  
قیامت و از برای او است اذن شفاعت پس باید  
دانست که در این اصل نیز پنج اعتقاد است اول  
است که پیغمبر ما محمد بن عبدالله ص پیغمبر برحق است سوی



النسوجان با معجزات چند که از جمله آنهاست  
معراج جسمی و شوق القمر و قرآن بدلیل عقلی  
و نقلی اما دلایل عقلی پس این است که  
مقصود اصلی از خلق کردن بندگان رسانیدن  
ایشان است به نعیم ابدی اخروی چنانچه  
ایشان باو شد در باب عدل و این موقوف است  
بر تحصیل قابلیت و آن محتاج است بمعرفت احکام  
الهی و آن از جهة نقصان عفا که مادر درک  
احکام و عدم قابلیت مادر روحی و الهام موقوف  
است بر فرستادن پیغمبری که بیان آنها کند  
بر وجهی که محبت الهی تمام شود تا آنکه واجب شود بر  
بندگان تصدیق ایشان زیرا که اگر چنین نباشد  
لازم می آید که فعل خدا با عبت باشد و این باطل است

و تدریس

و محمد بن عبدالله ادعای نبوت ممکنه نمود بتوا تر یا  
تطافر و بر طبق ادعای خود معجزه مصدقه آورد  
و هر کس چنین باشد البته صادق بر حق است زیرا  
اظهار معجزه در یک کادین قبح است پس پیغمبر ما محمد  
ابن عبدالله پیغمبر بر حق است زیرا که آن بزرگوار  
معجزات بسیار اظهار نمودند که از جمله آنهاست  
معراج جسمی چنانکه مرویست که آنحضرت بعد از  
نماز عشاء در حجر اسمعیل یا در خانه ام هانم  
خوابید بودند که ناگاه جبرئیل نازل شد و بر او  
آورد و آن بزرگوار را سوار کرده به بیت المقدس  
و اسمانیها برده و عجایب آسمانها را دیده و بعد  
بالادفت و بیدار شدن منتهی و مقام قاب قوسین او  
ادنی رسید و علوم بسیار بر آن مکشوف گشته و در



همان شب نزول فرمودند و در صبح آن روز خبر داد  
اهل مکه بان چنین بکه معلوم ایشان شده بود و  
ابو حبل و مانند آن انکار کردند و از ستون و  
قد بل بیت المقدس و قافله شام در زمان و در  
ایشان پرسیدند انجناب بیان فرمودند و  
تمام مطابق واقع شده و از جمله انها شق القمر  
است چنانکه مردیست که در شب چهاردهم  
ذی الحجه چهارده نفر از اصحاب عقبه در مقام اظهار  
معجزه از انجناب خواست نمودند که ماه رادو  
پاره کند پس انجناب با امر الهی امر فرمودند که ما  
دو پاره شود و ماه دو پاره شد و پس از خواست  
گفتند برگردان بصورت اول و دوباره دو پاره  
نمودند پس انجناب عرض گفتند که هرگاه مسافریین ما چون

از شام

از شام بپایند کواهی دهند معلوم خواهد شد  
که از جانب خدا است و الا سحر خواهد بود و چون  
آمدند و سؤال نمودند گفتند که ما نیز چنین  
دیدیم و از جمله انها قرآن است زیرا که انجناب  
طلب مغاوضه فرمودند و را آوردن یکسوره مثل  
و جمیع فصاحت و بلاغت و بلاغت آن و با  
شدند یا از غایت فصاحت و بلاغت آن و با  
از بابت غاثر کردن خداوند عالم ایشان را  
در مقام معجزه از آوردن بمثل یا بودن  
قرآن از جنس کلام ایشان و مانند این معجزات  
بسیار است و اما دلایل نقلی پس مستفاد از  
توریه در آخر سفر پنجم و از انجیل و از قرآن چنانچه  
فرمودند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل



یعنی نیست محمد مکر رسولیکه گذشتند پیش از او  
رسولها و این اعتقاد از جمله اصول دین است  
و مکر این اعتقاد چون مجود و مضاری از جمله  
کافری است و مخیر است و بالتفصیل مستحق خلود در  
جهنم است و مرا آنستکه فرستادن پیغمبر آخر الزما  
مثل سایر پیغمبران که معجوت شده اند بسوی بندگان  
از برای بیان کردن احکام دین بوحی و مثل  
واجب است بر خداوند عالم بیان بوجوب عقلی چنانچه  
فرستاد و دلیل عقلی چنانکه مذکور شد و از قرآن نیز  
مستفاد میشود چنانچه فرمود نورسللا بشرین و منذر  
لئلا یكون للناس على الله حجة بعد الرسل و مانند این  
و این اعتقاد از جمله اصول مذہب است هر چند از جهت  
از اصول دین است و مکر این اعتقاد چون شاعره از  
مذہب

مذہب حنفی بر و نیست سراسر آنستکه پیغمبر  
باید که امر معصوم باشد از جمیع گناهان و فراموشی  
در حال پیغمبری و پیش از پیغمبری بسبب کمال و ذی  
فطانت که مانعست از ضلالت و رسیدن معصیت و قبح  
عمدا و سهوا زیرا که معصوم بودن لطفاست و لطف  
بر خدا واجب است با آنکه اختیار غیر معصوم بدو  
ترجیح مرجوح بر راجح است و این قبح است چنانچه  
خداوند عالم فرمودند لا ینال عهدی الظالمین یعنی  
منہد و پیش گردانیدن من نظام که معصیت کار باشد  
و این اعتقاد از جمله اصول مذہب است و مکر این  
چون سنیها از مذہب حنفی بدین است چهارم  
آنکه پیغمبر ماحمد بن عبد الله ص خاتم النبیین است و  
پیغمبران و دین او باقیست تا روز قیامت زیرا که آن بزرگوار



باوجود عصمت ادما ختم نبوت کرد و خداوند عالم  
 نیز فرمود و مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ  
 وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ یعنی نیست  
 محمد پدر هیچیک از مردان شما ولیکن رسول خدا است  
 و آخر پیغمبران است و این اعتقاد از جمله اصول دین  
 است و منکر این اعتقاد از دین پرور نیست بحکم  
 آنستکه پیغمبر ما افضل مخلوقین و مهتر از جمیع انبیاء  
 مرسلین و افضل از ملئکه مقربین است و از برای  
 اوست اذن شفاعت کناه کاران در روز قیامت زیرا  
 که آن بزرگوار باوجود عصمت ادعای انیمرتبه نمودند  
 و خداوند عالم نیز فرمودند فهد بهم اقتله یعنی  
 بطریق تمام پیغمبران رفتار کن و نیز فرمودند و لَوْ  
 بِعِلْمِكَ رَبِّكَ تَرْفَعُ بَعْضُ بَعْضٍ وَدَيَا شَدَّ كَيْفَ عَظَا كُنْدُ بَعْضُ

خدای تو هر چه بخوای تا آنکه را بخواهی و تفسیر  
 شد در اخبار و خواستن آن بزرگوار بشفاعت  
 و نیز فرمودند لَوْلَاكَ لَمْ أَخْلُقْ الْاَفْلَاكَ و این <sup>عقلاً</sup>  
 نیز بحسب ظاهر از اصول مذهب است اما مست  
 بحسب پیغمبر بصوری عبارتست از پیشوا بودن  
 و رئیس بودن بشر معصوم مضروب مخصوص  
 اعلم از جانب خدا و رسول بر جمیع مکلفین در امر  
 دنیا و دین و بحسب معنی تصدیق آنست که مکلف  
 اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی ابن ابی طالب <sup>علیه السلام</sup>  
 بایا زده فرزندان او که هر يك اعلم عصر خود بودند  
 و بشر معصوم از گناهانند و جانشین بلا فضل پیغمبرند  
 بحق بترتیب بعض خدا و خاتم پیغمبران و واجب است  
 بر جمیع مکلفین اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و <sup>امام</sup>

منها



اول علی بن ابیطالب امیر المؤمنین ع است و اما  
دویم امام حسن مجتبی ع است که پسر بزرگ او  
و امام سیم امام حسین ع است که پسر دیگر او  
و امام چهارم امام زین العابدین علی ابن الحسین  
است و امام پنجم امام محمد باقر ع است و امام  
ششم امام جعفر صادق ع است و امام هفتم  
امام موسی کاظم است و امام هشتم امام علی بن  
موسی الرضا و امام نهم امام محمد تقی ع است  
و امام دهم امام علی الرضا ع است و امام یازدهم  
امام حسن عسکری ع است و امام دوازدهم  
امام محمد مهدی ع است که آخر امامان است و  
زمانست وزنده است و غایبست و ظاهر خواهد  
شد و عالم را از کفر پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد  
کرد  
پس باید

پس باید دانست که در این اصل نیز پنج اعتقاد است  
اول آنست که امام مطلقه و پیشوا بودن  
در الحکمه بر وجه بنایب خاصه از جانب خلقت  
النسبیه بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین از  
برای یک از اهل دین جایز و ثابت خواهد بود بدلیل  
عقلی و نقلی اما بدلیل عقلی پس آنست که مکلف  
بصواب امام لطفست زیرا که معرفت طاعه و تحصیل  
قابلیت برای نفی امتیازت بدون آن حاصل نمیشود  
و لطف بر خدا واجب است و خداوند عالم نیز واجب  
ساخته و بدلیل نقلی قول خداوند عالم از برای  
که فرمودند انما انت منذر و لكل قوم هاد یغفر  
است و جز این نیست که تو انجیل مردم بدهی و هدایت  
و از برای هر گروهی راه نمائیت چنانچه در بعضی



اخبار مذکور است که هیچ وقت زمین خالی از حجة  
نخواهد بود و اعتقاد که اعتقاد مطلقه عامه  
خاصه فی الجمله است از جمله اصول دین است  
و مکر این اعتقاد چون سننها از مذهب جعفری  
بیرونست و سیم آنست که اعتقاد بکند عصمه  
امام بائعینکه امام باید معصوم باشد از جمیع  
کناهان چون پیغمبر بدلی که مذکور شد در عصمه  
پیغمبر و این اعتقاد از جمله اصول مذهب است  
مکر این اعتقاد چون سننها از مذهب جعفری <sup>است</sup>  
و اشنی عشری بیرون است سیم آنست که  
اعتقاد بکند بمخصوصیه و مخصوصیه بائعینکه  
امام باید نصب کرده خدا و رسول خدا باشد <sup>نص</sup>  
و بیان صریح تعیین بشود زیرا که عصمه امام امریست

پس باید دانست که در این اصل نیز پنج اعتقاد است  
اول آنست که امامت مطلقه و بشوا  
بودن فی الجمله بر وجه بنایت خاصه از جانب  
خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین  
از برای یک از اهل دین جایز و ثابت است بدلیل  
عقل و نقل اما دلیل عقلی پس آنست که نصب  
امام لطفاست زیرا که معرفه طاعه و محصل قاطبه  
برای نفع اخوت بدون آن حاصل نمیشود و لطف  
بر خدا واجب است و خداوند عالم نیز واقع <sup>خدا</sup>  
و دلیل نقلی قول خداوند عالم است زیرا که  
فرمودند انما انت منذر و لكل قوم هاد یفهم این است  
و خیر این نیست که تو ائمه بید دهده میباشی  
از برای هر گروهی راه نمائی است چنانچه در بعضی



اخبار مذکور است که هیچ وقت زمین خالی از حجة  
نخواهد بود و اعتقاد که اعتقاد مطلق عام و  
خاصه فی الجمله است از جمله اصول دین است  
و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب جعفری  
بیرون است و سیم آنست که اعتقاد بکند  
بعضه امام با پیغمبر که امام باید معصوم باشد  
از جمیع گناهان چون پیغمبر بدلیل که مذکور شد  
در عصمت پیغمبر این اعتقاد از جمله اصول مذکور  
است و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب  
جعفری و اثنی عشری بیرون است سیم  
آنست که اعتقاد بکند بمضوئیه و مضروئیه با پیغمبر که  
امام باید مضبوک ده خدا و رسول خدا باشد و بعضی  
و بیان بصریح نقیصین نبود زیرا که عصر امام امیر است

بالطریق و مخفی و علم بان بدون اظهار خدا و رسول  
خدا ممکن نیست چنانکه فرمودند اطیعوا الله  
و اطیعوا الرسول و اولو الامر و اولو الامر  
حدیث نبوی تفسیر شده بائمه معصومین و نیز  
خداوند عالم فرمودند وَ رَبِّكَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَ خَلَقَ  
مَا كَانَ لَهُمُ الْخِزْفَ یُعْجِزُهُمْ خِزْفُهُمْ یَعْلَمُونَ  
اختیار میکند هر کس را که میخواهد از برای نبوت  
و امامت و نیست از برای خلق اختیار می در اختیار  
کردن پیغمبر یا امام از برای خودشان و این  
از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد چون  
سنیها از مذهب جعفری بیرون است چهارم  
آنست که مکلف اعتقاد بکند بوجوب علمیه امام  
امام باید اهل علم و دانا ترین اهل عصر خود باشد خصوصاً



احکام دین زیرا که احتیاج با امام از جهة بیان  
احکام بالتمام است و رفع اختلاف نظام است  
و این از برای غیر علم ممکن نیست با آنکه  
ترجیح مرجوح قبیح است چنانچه خداوند عالم  
فرمودند **أَمِّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُبَيِّعَ**  
**أَمِّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا إِلَى الْهَدْيِ** یعنی ای کسانی که راه  
تمام میکنند بسوی حق من را و از تر است از برای  
آنکه متابعت کرده شود یا آنکه کیسه که راه غمائی نه  
میکند مگر آنکه دیگری او را راه غمائی کند و  
این اعتقاد از جمله اصول مذهب است و منکر این  
اعتقاد چون سنیه از مذهب جعفری بیرون  
است بجز آنکه مکلف اعتقاد کند با شیخ  
عشری بودن امام بتفصیل و ترتیب و وجهی که مذکور شد

در آنکه امر المومنین و هر يك از ائمه معصومین  
معصوم و مضروب و مخصوص و اعلم عصر خود  
بوده اند و غیر ایشان جاهل و ظالم و غیر مضروب  
از جانب خدا و رسول بوده اند چنانچه از استقرار  
و تتبع کتب شیعه و سنی و توارخ استفاد  
میشود پس لازم است اعتقاد کردن با امامه ایشان  
نه غیر ایشان تا آنکه قبیح و ترجیح مرجوح بر آن  
لازم نباشد و باید وایه الیهوا الله الی اخرها که گذشت  
شاهد این مقالست و هم چنین است مانند آن که  
تطهر و آتقنوا و انفسکم و انما ولیکم الله و رسولہ  
و در حدیث شریف من کنث مولاه فطعم مولاه و شاک  
ان که در کتب شیعه و سنی مذکور است پس قول آن  
قول رواست با آنکه هر يك از آنها صاحب عصره



مصدق بودند و طریق ایشان راه امن و امان بود  
و طریق غیر ایشان محل اختلاف و خوف بوده است  
ای قرین حق با امن ان کنیم نعلون و ایضا  
خداوند عالم در قرآن فرمودند قل لا اسئلكم  
عليه ابراً الا المودة في القربى يعني بگو ای محمد سؤال  
نمیکنم من از برای تبلیغ رسالت خود نزدی  
مکرد و سببی خویشان و شکی نیست که اطاعت ایشان  
از آثار محبة ایشان است و این اعتقاد نیز از  
جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد نیز از  
مذهب جعفری بیرون میباشد چون سنیها و کبایه  
که محمد حنفیه را بجای امام زین العابدین ع امام  
میدانند و زیدیه که زید را بجای امام محمد باقر ع  
امام میدانند و ناسیه که امام جعفر صادق ع را

امام

امامان میدانند و فطحه که عبد الله پسر امام  
جعفر صادق ع را بجای امام موسی کاظم ع امام  
میدانند و اسمعیلیه که اسمعیل پسر اخضر را  
جای امام موسی کاظم ع امام میدانند و واقفیه  
که امام موسی کاظم را امام میدانند معاد  
بجستنی تصوری عبارتست از برگردانیدن  
ارواح عباد بسوی احباده از برای حساب و ثواب  
و عقاب و بحسب بعضی تصدیقی است که مکلف  
اعتقاد و اقرار کند که خداوند عالم زنده میگرداند  
جمیع بنده کارا بعد از میراندن در قبر در بدن  
از برای سؤال و سایر احوال و بگو که در عالم برزخ در  
بدن مثالی از برای جزا دادن و عقاب اعمال و در  
قیامت کبری در بدن اصلی بعضی از برای حساب و عقاب



بعد از میزان و نیکوکاران و مانند ایشان را چون عجا  
که از گناه ایشان عفو شده باشد شفاعت و مثل  
چون حسنات مفوظه بایشان که باعث عفو از  
گناهانست از پل صراط که جسارت بر روی جهنم  
و از موباریکه و از شمیرتی تر است میگذرانند  
با عراف یا بهشت میرند و بدکاران را که کافران یا  
مانند ایشانند جهنم میرند و بدکاران را که کافر  
نیستند چون آنکه عشری بعد از پاك شدن از  
گناه یا عفو از آن شفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان  
از جهنم بر می آید و در بهشت یا عراف میرند  
پس باید دانست که در این اصل هیچ اعتقاد است  
اول اعتقاد کردن باینکه خداوند عالم بر میگرداند  
ارواح بدکاران بعد از میراندن در قبر و بدن اصلی

برای

از برای سؤال و سایر احوال زیرا که سؤال قبر و  
مانند آن از احوال موافق غرض الهی است و خلاصه  
آن منافی غرض الهی است و منافی غرض الهی است  
چنانکه در بعضی اخبار مرویست که هر که اعتقاد  
سؤال قبر نکند از نماند نیست و این اعتقاد از جمله  
اصول دین است و متکراین اعتقاد چون سنیها  
مذهب جعفری بودند و سیم را سنگ  
اعتقاد میکنند که روح بدکاران بعد از سؤال قبر  
و فشارش آن که به بدن اصلی تعلق میگیرند همچنان  
خلق میگیرند بدن مثالی که مثل بدن اصلی میباشد  
از برای غیر خود و می در بدخ که عالمی است میان  
شاه دنیا و آخرت از برای جواز دادن بمقتضای  
احمال یا نفعی که صاحبان عمل خیر را جزای خیر میدهد



و صاحب عقل بد را خرابی بد میدهد و در عالم  
برزخ در بدن مثالی بدلیل عقل که گذشت  
و دلیل ثواب بسیار است چنانکه خواهد  
عالم فرمودند و من و را و هم بر خ الی یوم یبعثون  
یعنی پس از مردن ایشان برزخی است که میان  
حال دنیا و آخرت است تا روز قیامت معش  
شوند و این اعتقاد از علم اصول مذاهبست  
و منکر این اعتقاد از مذاهب جعفری و شیعی  
چون سنیها که قایلند که روح مؤمن بعد از  
مرگ تعلق میکند بسنگدان مرغ سبز که بر اطاق  
عرش الهی است و از امام ۴ مرویست که **كُنَّا**  
**عِنْدَ النَّبِيِّ إِذْ قَالَ إِنَّهُ يُجْعَلُ رُوحُهُ فِي حَوْضَةٍ**  
**الطَّيْرِ سَمِیْنٍ** آنست که روح بندگان را در عرش و

قیامت کبری خداوند عالم بر میگردد و بسوی بند  
اصیل و عسری که خالک میشود باین معنی که خالک  
بدن اصیل را جمع میکند و صورت انسانی با و  
میدهد و روح را بان بر میگردد و انداز برای  
حساب و ثواب و عقاب بعد از میزان و تراز  
ان بدلیل عقل و نقل اما دلیل عقل پس آنست  
که رسانیدن نفع و ضرر و خوان عرض الهی است  
از خلقت و رسانیدن لذت روحانی و جسمانی  
با همه اکل و ارجح است از روحانیها مثلا و  
هم چنین عذاب جسمانی و روحانی در مقام  
انتقام از ظالم چون یزید و شمر و این زیاد **عَلَيْهِمُ**  
**الْعَذَابُ** و ترجیح مرجوح بدون سبب خارجی فیه  
و ترجیح راجح لازم است و دلیل نقل بسیار است



علاوه بر آنکه از جمله ضروریات دین و مذهب است  
و جمیع پیغمبران که صدیق ایشان لازم است آنجا  
بر خضیه آن کرده اند چنانکه خداوند عالم فرمودند  
قَالَ مَنْ يَحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يَحْيَا  
الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ بَعْدَ هُوَ كَفَتْ آيَةُ  
خلف که گویست که زنده کند استخوانهای که پوسیده  
و زنده شده باشد بگو تو ای محمد که زنده میکند آن  
ان استخوانهای که پوسیده و خورده شده را کیست  
بقدرت کامله خود افرید او را اول بار بدون  
ماده و از عدم بوجود آورده و این اعتقاد از جمله  
اصول دین است و منکر این اعتقاد کافرات  
و مجنوس است و با تفصیل خلد در آتش جهنم است  
چون جماعه از حکما که مایلند بمعاد در روحانی

معاد جسمانی عسری را منکرند و روحانی  
محض را اعتقاد دارند چنانکه هر ماست که مخلوق  
اعتقاد کند که جهنم جسمانی که الان موجود است  
حقت و ثابست و از برای کفار و مانند  
ایشان و پل صراط جسمی است بر روی جهنم  
و از روی باریکه و از شمشیر نیز تراست و کفار  
و مانند آنها را از روی صراط در روز قیامت کبری  
در جهنم می اندازد و عذاب جسمانی نیز عذاب  
میکند بر وجه خلد بودن کفار و بیرهن آوردن  
مثل آتش عسری را از جهنم شفاعت پیغمبر یا امام  
با یک از مؤمنان که مازند از برای شفاعت  
کردن زیرا که انتقام کشیدن جمیع و مانند آن  
بمقتضای عدل است و هر چه مقتضای عدل است لازم است



چنانکه در قرآن در مواضع عدیده فرموده **الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ**  
**طَرِيقًا إِلَى طَرِيقِ رَبِّهِمْ** عَالِدِينَ فِيهَا أَسَدًا يَفْعَلُ  
مَدْرَسَتِيكَ خدا انکنا نيکه کافر شده اند و  
ستم کردند مردمان را آنچه امر زد خدا ايشان را  
و راه غمائی نميکند مگر براه جهنم در حالتي که  
ايشان هميشه و دايم در جهنم خواهند بود و اين  
اعتقاد از جمله اصول دين است و هر چند از جهت  
از اصول مذهب است و منکر اين اعتقاد از جمله  
کارزين است و محض است و با تفصير غلله در اين  
جهنم است چون جماعه که متاخر شدن بناد  
از عذاب خدا در روز قيامت ميدانند پنجم  
است که مطابق اعتقاد کند که بهشت حتماً نيکه

الان موجود است و نعمت حتماً که پنجم  
دليله ميشود و بقوه دايمه در له کرده ميشود  
حقت و ثابت است از براي کسان نيکه اعتقاد  
صحیح داشته باشند يا مانند ايشان چون  
جماعه که از کناهان ايشان عفو شده باشد  
لطفاعت و مانند ان <sup>شبه</sup> و اعرف که محل <sup>ست</sup> لطف است  
ميان بهشت و دوزخ مکان کسان نيکه مستحق  
جهنم نباشند و قابليه بهشت نداشته باشند  
چون ميکان از حوام زادگان ريرا که افاضه  
فيض اخيرت موافق غرض اله است و مقتضاي  
عدليت چنانکه در قرآن فرمودند **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ**  
**تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا**



مِنْ نَمْرَةٍ رَزَقًا لَوْ أَهَذَا الدَّيُّ رَزَقًا مِنْ  
 قَلْبٍ وَأَنْوَاعٍ مُتَشَابِهًا وَلَكَمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ  
 مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَعْنِي بَشَارَتِ  
 بده امجد م انك اينكه ايمان آوردند و عمل  
 شايسته کردند چون نماز و روزه و زکوة و حسن  
 وجه و مانند اينها بآنکه از برای ايشانست  
 بهشتها نيکه جاري ميشود از ريزشهاي انها  
 و درختهاي انها بهشتها از شير و آب و عسل هر  
 زمانه نيکه روزي داده شوند از ميوه هاي بهشت  
 خواهند گفت اينست بمثل آن نهيکه روزي  
 داده شديم پيش از اين در دنيا يا در اوقات و داده  
 شوند ايشان آن روزي را در حال نيکه ان نعمتها  
 مانند و مناسب هم ديگر باشند و از برای ايشانست  
 در آن

در آن بهشتها زمانه نيکه بآنها از عيها و ايشان  
 در آن بهشتها هميشه هستند و نعمت ايشان  
 را بل و منقطع نمیشود و اين اعتقاد نيز از جمله اصول  
 مذهبيت و منكرش از جمله کافرين است و خوب  
 است و بالقصير غلله در آتش جهنم چون چاه  
 از حکماء قاصر بن عمت باجزها انظفرا  
 راجل عوانه و ناخرا

کتابخانه  
 سرسلطان احمد  
 تبریز ۱۳۶۵ قمری



علی بن ابی طالب  
 و ائمه اطهار  
 علیهم السلام







و در صورت باغ بودن بریت تا بعد افعال اجود و ضو قیام شود و هرگاه در افعال اجوبه و ضو قیام  
در با با هم باشد و ضو باطل است و اگر با قربت قصد دیگر غیر از زیاده باشد باشد منکر خلک  
شدن پس اگر قربت اصل است و ضو صحیح و اگر یکس ضو باطل است و ضو صحیح  
رو از رشتن نگاه موی سر تا چانه در عرض پنج ران است بزرگ و میانین فرد گیرد و  
استبصار بر دست صورت متوی الققه است شستن نیز بوی صورت و در صورت  
مکر اگر بوی مانع دیدن بزره نباشد و اگر چایی دیگر باشد با بکفان و مدغم  
باید برداشت در زیر انگشت و اگر نشود برداشت می کنند که آب بریز آن ریه  
و اگر مسجک ممکن نباشد در جیره حکم آن باید مسجک شستن و شست و شستن  
با بر شستن و باید نام بزره اگر چه زرد بوی بسیار باشد با موی باشد شود باید اگر  
یا انگشت را بدی در حد دست سده قطعه کوشی باشد بشوید و اگر قدری از دست  
قطع شده باشد و صیبت باقی را بشوید و اگر از ریش قطع شده شستن بالای ریش  
ضد ریش چهار مسجک شستن است و مسجک شستن کان است اگر چه بعضی از  
یک انگشت باشد و بر بوی شستن بر هم کان است اگر از ریش نرنگه شده باشد چنان  
مسجک با است چنانکه از ریش نماند و مفصل ابتدای ساق است دست کشیده شود  
در عرض مسجک کان است اگر چه یک انگشت یا کمتر باشد و کان نیست مسجک بر روی گویا  
یا اگر بسیار باشد که مانع مسجک بزره باشد و چنان است چایل دیگر بکن اگر بر نه شستن  
چایل بجه خوف و قیقه در پای شدید باشد مسجک بر آن کان است و اگر بجه خوف  
و دلی باشد بهتر جمع میان وضو و شستن است شستن مسجک با و بر بوی کف دست  
و اگر آن خشک شد از اعضای دست اگر آنهم خشک شد از ریش اگر آنهم خشک  
شد از صورت دست را از نموده مسجک میکند اگر آنهم خشک شد وضو را از سر

می کرد که اگر از دست حرارت هوا یا در نیدن با و تری در اعضا مانع کرد  
صورت چنانچه است و از آب شستن کشیده بدن آن نیم کند هفت بار  
مواقع مسجک خشک باشد و اگر است رطوبت دست بر آن غایب باشد چنان  
ترتیب با نظری که اول صورت بدن آن دست است بدن آن دست چنان  
نمود بدن آن شستن سر بدن آن پای است بدن آن پای کشیده شود اگر تر است  
از موی کشد از موضع زانو شستن باید اعاده **فصل** سوالات که در وضو  
افعال وضو چنانچه بقدری شستن حضور تا خیزند از که اعضای شستن از آن خشک  
با اینکه عرفا بگویند و اعضا را در دست و اگر سوالات از روی سهو فراموشی از که  
اعاده وضو در صورت **فصل** که خود افعال وضو را بجا آورد و مکرر صورت اضطرار  
شستن دیگری ضرر ندارد و دیگری هم اگر آب بریزد و بخوبی ضرر ندارد و باین  
آنکه آب وضو مطلق باشد و در آن چیز دیگر آب باشد بشوید هم آنکه آب مسجک  
اما ظرف آب اگر مضروب شد و آب منصرف شد با وضو باطل است و اگر آب دیگر هم باشد  
و وضو از ظرف غصبی صحیح است اگر چه گناه دارد و دید آنکه بجز در شستن کف دست و باید  
آب با وضو برسد به کف دست باشد و دست کشیدن جهت **مسجد** چنانچه  
پیش از خلع از وضو و برخواستن ازهای خود در یکی از افعال وضو خشک کند  
از آب بجا آورد و اگر بعد از برخاستن خشک کند وضو صحیح است و اگر در اصل وضو  
در شستن خشک کند که سر زده باشد وضو صحیح است و اگر وضو را گرفته با قیام هم از  
باید که ام پیش وضو **مسجد** حرام است باید با وضو را از اعضا  
بوشسته و آن بهر خطا در هر جا بوشسته باشند کم بسیار **مسجد** حرام  
مسجک بول دان که است در جنط بول خود را شستند کرد اگر بول او شستن  
قطره قطره باید از برای بر غازی بگویند و مسجک کند که در میان نماز بول



بایستد و صفت تا آخر نماز تا اوقات را در یاد داکر در انسانی نماز قفلی شود  
خیر است بیان انام نماز و تکیه بر وضو و طهارت و نماز و غیره نماید و بطون  
اکثر است که غایب خود را نتواند حفظ کند در جمیع احوال چون منی البول است  
**مسئله دوم** در وضوی چهره بد آنکه هرگاه در وضو وضو به وضو شکسته یا زخم یا  
باشد و چیزی بر روی آن باشد که توان برداشتن و برداشتن آب بزرگان  
توان رسانیدن و صفت برداشتن و از آب بویند و مسح کنند و اگر بر آتش  
و بر آتش آب بزرگان رساندن هر دو ممکن باشد حضرت که بردارد و در زیر آن  
بشود یا آب بزرگان رساند و در مسح و صفت که بردارد و در زیر آن مسح کند  
اگر توان برداشتن و لکن آب بزرگان رسانیدن و صفت می کند که آب بزرگان  
آن رساند و در مسح خیر است که بتکرار آب بپاشند و مثال آن آب بزرگان  
برسانند یا بر روی چهره مسح نماید و اگر چهره را نتوان برداشتن آب بزرگان  
آن هم توان رسانیدن دست بر روی آن می کشد و برداشتن ضرورت اگر چه  
چند و مثال بر روی هم بسته باشند مگر آنکه بعضی بمصرف باشد و اگر چهره زیاد  
بر جرات باشد اگر بجهت ضرورت بر روی آن بر آید هم مسح میشود و اگر ضرورت  
نیست زیرا از آب شود و هرگاه بر موضع ضربی نباشد روی آن هم پاک باشد حیاط  
در آنست که بجهت شستن روی او را مسح کرده بعد از آن چهره بر او گذاشته  
روی آنرا هم مسح نماید بجهت مسح روی او را البته مسح نماید اگر ضرورت رساند  
و اگر ضرورت رساند چهره بر آن بندد و روی او را مسح کند و حیاط تیمم کند  
و اگر روی چهره بپوشانند چنانکه بر آن بسته اند و مسح کنند اگر بپوشانند چهره  
قدی کرده باشد و اگر قدی کرده و از آن امکان نیست باید تیمم کرد و شرط است  
در چهره طهارت زیرا آن بلکه اگر نجس هم باشد ضرر ندارد بد آنکه هرگاه در جمیع

مواضع وضو چهره باشد مسح شستن و جهت مسح تنها اکتفا میشود و هرگاه  
در موضع تیمم چهره باشد روی آن مسح میشود و احوال غسل در چهره چون وضو  
روی چهره مسح میشود و اطراف داشته میشود **فصل دوم** در بیان غسل  
و در آن چند مقام است **مقام اول** در غسل جنابت و در آن چند مسئله است  
**مسئله اول** بد آنکه غسل جنابت و صفت بجهت بپاشی آوردن نماز واجب  
یومیه و غیر آن و ندارد که اگر آب نباشد آن نماز احتیاطی مسجد و مسجد و طواف  
و مس زشته قرآن و خواندن سورت سجده اگر خواندن و مس بجهت و صفت باشد  
و دخول مسجد الحرام مسجد جنابت بول ص در رنگ کردن در سایر مسجد اگر غسل  
و در رنگ بپاشی شریعی واجب شود و بجهت غسل شدن در وضو واجب ماه  
رمضان و نماز معین و قضای رمضان اگر وقت تنگ باشد و پیش از صبح  
جنب شده بر جنابت گاه **مسئله دوم** جنابت بد و چیزها صحت میشود اول  
بردن آمدن منی زن یا مرد از خنجر طبی خود در خواب یا بیداری چنان نماید  
انجام لکن اگر از جای خود حرکت کند و برودن نماید یا منی برود و فرج زن  
بماند و بعد برودن آید غسل و جهت در گاه آب یا شسته برودن آید چنانکه  
اگر بسته و ثبوت و جستن در دست منی است و بعضی را جستن را در بر نفس  
اعتبار کرده اند و پاره را بیکه را چنانچه بوی شکوفه و خمر معتبر دانسته و مضموم  
از بعضی اخبار منی بودن هر آب شسته است در بر نفس طریق حیاط واضح است  
قبیله حشفه است یعنی خشنه گاه در جنابت یا بماند یا باشد از آنکه شسته  
و در در بر زن و مرد بر سفول هم غسل و صفت و در در بر در جنابت دخول در آن  
غسل و جهت بپاشی چنانچه تکیه بر غسل کنند و اگر شک در دخول تمام  
حشفه داشته باشد غسل و جهت بد آنکه هرگاه زمان بپایان بگذرد و شخص



مقطع بر حلقام خود نشود بعد از طلع غسل کرده بر ناز که یقین اند که در زمان خجاست  
کرده اعاده یا تصفیه **سند دوم** غسل که گشت اول ترقی چنانکه فرمود  
کرده تمام سر کردن را بشوید و بعد از آن نصف سمت راست بدن را بشوید و بعد از آن  
نصف دیگر را در اموات همین ترتیب واجب و لکن در چهار عضو ترقی نیست  
و درین غسل بولالات ترطاب نیست و شستن لازم است مسح کفایت نمیکند و باید  
تمام آنچه از طرف هر بدن محسوب میشود بشوید اگر چه جزء زیادی چون سینه و دست  
نداید باشد و در آنچه از اجزای ظاهر نیست شستن واجب و اجزای ظاهر  
بدن که در زیر موی است باید شست و شستن خود موی ضرورتی اگر اکثری  
و در دست باید حرکت باید داد که آب بر زبان برسد و آب کشن ضرور  
نیست بلکه هرگاه عضو را در آب فرو برد یا در زیر نهد و آن آب بر آن  
دیگر بقصد غسل نگاه دارد که آب بر آن بریزد صحیح است بستان راست  
با طرف راست و چپ را با طرف بشوید و در خصیصه احتیاط است که نصف  
راست با طرف راست و نصف چپ با طرف چپ بشوید و ذکر و طه در و  
خروج را با هر طرف بشوید بهتر است و در چپ غسل را تا چنانچه چنانکه نیست کند  
و چپ را با آب فرو راند باید تمام عضو را آب بپوشانند و چون موی برود  
ریش هرگز نالد و در طمانیت که تمام بدن از آب بیرون باشد بلکه سر و بدن  
سر کردن کفایت لکن در زیر آب چنانچه بپوشاند و چنان کند که آب جمیع  
اعضا برسد حتی زیر موی هر چند تپا باشد اگر اکثری در دست است حرکت  
و در آب بر زبان برسد و این غسل در آب غلیظ هم صحیح است سیب و سما  
غسل ترقیه تا می چنانکه بعد از شستن سر کردن را بشوید بعد از آن طرف

راست را تمام از آب بر آورده در آب فرو کند بعد از آن طرف چپ باید کند  
باید آب غسل که مطلق باشد اما پاک بودن بدن پیش از غسل ضرورت  
اگر آب غسل پاک شود کفایت و باید شستن و آب فرو کردن را چنانکه  
که در صورت اضطرار در هرگاه شک در شستن عضوی کند اگر بشوید بغیر دیگر  
نشده باشد از آب بشوید **سند چهارم** بدانکه بر مردی و با نزال صفت شده بهتر است  
است و در استبراء احتیاط است که اول بول کند بعد از آن بهتر است تا چنانکه در  
احکام تحفه باید در هرگاه بعد از بول و استبراء طبعی مشتبه بپند غسل برود  
لازم است نه وضو و اگر پیش از نزد بپند غسل میکند و اگر پیش از استبراء ایستاده  
چند وضو بگیرد اگر استبراء اکتفا کند به وضو بول غسل را اعاده کند و با  
صعوبت هم احتیاط در اعاده است و در صورت هر ناز که پیش از طوط  
کرده صحیح است در زمان استبراء واجب نیست بدانکه هرگاه چند غسل واجب  
مستحق هر چه که باشد بقصد از آنها یا بقصد غسل یا بقصد قربت غسل کند از همه  
کامیت یکن اگر بقصد غسل جابت باشد وضو یا وضو نیست و در سایر موارد وضو  
بقصد **سند پنجم** حرام است بر جنب شستن و آن هر چند در هر قدر و در هر جا  
نشسته باشد و خواندن سوره یا سجده اگر چه نصف آیه و در یک در سجده  
اما عبور بدو رنگ غرض از آن در سجده است اگر چه از خارج  
چند نزد و دخول در مسجد الحرام و مسجد کوفه و چند رنگ کند **سند ششم**  
در غسل حیض و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه خون حیضی در  
اغلب سیاه یا سرخ تیره رنگ گرم و غلیظ باشد و اندک کورتی پاک  
و ترو تازه است نه پخته شده و پیش از سن نه سال و بعد از سن پاست



در سادات شصت و در غیر سادات پنجاه سال است نپاشد و کمتر از سه روز  
پادشاه و پیش از ده روز نپاشد چنانکه ایام پاک میان و حیض از ده روز کم شود  
پس خون که پیش از نه سال و بعد از سن یاس به پند و آنکه به روز نرسد یا  
از ده روز بگذرد و آنکه پیش از گذشتن ده روز از حیض اول یا به حیض نوازد  
و اگر خون مستقیم میان خون حیض و بکارت باشد غلبه کند بر او آشفته اندک  
کند انگاره به سوری بودن کرد اگر خون در غلبه اگر شود میان آن بکارت از  
بکارت و اگر دوی غلبه را اگر شصت حیض است و اگر شصت خون زخمی در  
اندر آن باشد غلبه بر او آشفته می شود و اگر از طرف حیض است  
و اگر از طرف بکارت زخمی است و حیض جل جمع می شود پس اگر این  
در زمان عادت یا غیر عادت بصفت حیض خون دید جایز خواهد بود و در  
غیر عادت غیر آنکه بصفت حیض باشد حکم بحقی بودن شکست **سند**  
بر آنکه زنان بحسب خون حیض و بدن سه صفت ذات عادت و بدست  
و ذات عادت هم سه گونه است اول وقتی و عددی و اولی و در وقت  
در وقت و عددی و سومی به پند مثلا در اول یا وسط یا آخر ماه است روزی  
به پند و وقتی و ثانی و اولی و در وقت و ثانی و سومی و در وقت  
عدد و ثانی و اولی و در وقت و عدد و ثانی و سومی و در وقت  
اول خون و بدن اوست و مضطرب است و عادت و آشفته فراموش کرده  
حکم برکت با حکم اگر خون دیده و عادت و فراموش کرده یا به **سند**  
صاحب عادت وقتی و عددی در همان وقت خون به پند حیض قرار گیرد  
بصفت حیض باشد یا نه پس اگر سه روز یا در پانزده معلوم شود که استخاضه  
بوده نازا می کند و اگر از سه روز بگذرد و از عادت کند و بعد عادت

باشد

باشد یا کمتر یا از عادت بگذرد و از ده روز کم شود تمام حیض است و اگر از ده روز  
بگذرد نازا می برد و عادت استخاضه است علی که در زاید عادت ترک کرده قطع میکند و اگر  
عادت او از این روز کمتر است احتیاط است که بعد از عادت را تا سه روز  
استظهار کند ترک عادت و باقی را تا ده روز استخاضه کند و این ترک  
عادت را استظهار گویند بدانکه آن خون زاید برایام عادت که از ده روز  
هم گذشته اگر سیزده روز یا زیاده تر باشد ده روز اول استخاضه است  
و باقی اگر بصفت حیض باشد و ایام عادت هم بصفت حیض بوده ایام  
عادت حیض است در او هم احتیاط کند و اگر ایام عادت بصفت حیض بود  
بهر است در هر روز حیض قرار دهد اینها تمام در صورتی بود در وقت  
یا اثنا یا اندک پیش از عادت خون به پند و اگر بعد از عادت هم به پند  
بجود دیدن حیض قرار گیرد چنانکه گذشت مگر احتیاط در این است که عادت  
ترک کند اگر سه روز نکشد حیض بگذرد و اگر رسید بکارت حیض قرار  
دهد همان تغییر گذشت **سند** هرگاه عادت وقتی و عددی  
پیش از ایام عادت خون دید حیض قرار گیرد پس اگر پیش از سه روز قطع  
حیض بگذرد نازا می کند و اگر سه روز یا در پانزده رسید و در روز یا کمتر قطع  
شد تمام حیض است و اگر از ده روز گذشته و در او عادت قطع شد ایام عادت  
حیض است و پیش از آن استخاضه بوده نازا می برد و از عادت قطع شد ایام عادت  
عادت بصفت حیض باشد و خون پیش باشد و اگر از آخر عادت هم گذشته  
آن گذشته هم استخاضه است و هرگاه از ده روز گذشته و در اثنا عادت  
قطع کند بقدر عادت از ایام عادت و پیش از آن حیض خواهد بود و اگر  
اول عادت قطع شد بقدر ایام عادت از اول خون دیدن حیض قرار



میدهد اگر پیش از ایام عادت قطع شود باز در ایام عادت سه روز یا در چنانچه  
پس از میان دو خون ده روز که اقل طهر است بعد از سه روز ایام عادت  
چیزی در آن پیش از آنکه عادت دگر در روز گذشت باز آن ایام عادت  
چیزی در ایام پیش از بصفی است بهتر آنکه چیزی قرار دهد و اگر بصفی  
منت آنکه عادت دگر گاه حاجب عادت وقت دو عدد خون به نیت  
ماه دیگر ایام عادت چیزی می گیرد و باز آن استظهار باید بود و در روز  
اقل طهر استخاضه است و بعد از آن هم اگر بصفی چیزی نیت استخاضه اگر  
است احتیاط کند و طریقی احتیاط بماند **سند** هر گاه حاجب عادت  
نخواهد و دید اگر بصفی چیزی باشد چیزی قرار میدهد پس اگر به روز یا در یا  
رسید چیزی بود **سند** اگر عادت استخاضه عادت ترک کرده باشد  
و اگر بصفی چیزی باشد احتیاط این است که عمل استخاضه کند و بجز  
عادت آنچه بر حاجب حرام است ترک کند پس اگر عمل پیش از سه روز  
قطع شد عمل صحیح است و اگر به روز رسید بنا بر چیزی میکند و عادت  
ترک میکند و در هر صورت اگر بعد از سه روز بر عادت یا در ترک قطع  
نمود تمام چیزی و الا از ایام عادت را استخاضه خواهد گرفت بخوبی از آن  
گذشت و استظهار هم بدانگونه خواهد کرد که گفته شد و اگر خون او در آن  
داشته باشد بعد از گذشتن از ده روز و غرضی و موافقی عدد عادت  
باشد بعد از آن عدد در اول اعتبار کرده باقی تمام استخاضه  
نیکو در چند روزی چیزی گرفت و اگر تمیز موافقی عدد بهم رسد هم

اول و هم در آخر خون ده روز فاصله شود و اگر چیزی می گیرد اگر خون  
اخر عادت بصفی چیزی باشد و از اول نباشد احتیاط آنکه در هر دو عدد  
کند و بعد احتیاط نماز تا که در اول عادت ترک کرده باشد **سند**  
حاجب عادت وقتی تنها هر گاه در وقت یا پیشتر یا بعد از آن خون دیده  
بصفی چیزی باشد یا نه چیزی قرار میدهد بخوبی در وقتی و عددی گذشت  
و در عدد خون مضطرب است چنانکه باید **سند** عادت مبتدیه احتیاط  
آنست که بخورد و بدین خون اگر بصفی چیزی است چیزی قرار میدهد اگر  
بسته روز برسد و اگر سه عادت ترک کرده باشد و هر گاه بصفی  
چیزی نباشد عمل استخاضه کند اگر به روز رسد در وقت کرده و اگر به  
روز رسد چیزی قرار میدهد و عادت را ترک میکند و هر قدر بعد از  
آنکه به روز یا در یا رسد پس هر گاه به روز و کمتر از آن قطع شده  
تمام حکم چیزی دارد و اگر از ده روز بگذرد پس هر گاه از آن حاجب  
تمیز نباشد چنانکه آن خونها که می بیند یعنی بصفی چیزی باشد و بعضی  
نباشد و آنکه است کمتر از سه روز یا در یا در یا در از ده روز نباشد  
و فاصله میان دو خون در بصفی چیزی است ده روز کمتر نباشد در  
این صورت روج تمیز میکند آنچه بصفی چیزی است چیزی و آنچه بصفی  
چیزی نیست استخاضه می گیرد و هر گاه حاجب تمیز نباشد روج کند عادت  
خون خود از حاجب بدر یا در یا در هر روز از او هر یک تمیز نباشد  
و شمر زنده یا مرده عادت چیزی قرار دهد اگر قدر چیزی بیش از یک روز  
و در ایام عادت متقی نباشند و هر گاه او را خویش نباشد یا باشد  
و چیزی او معلوم نباشد یا باشد و متقی نباشد از هر امر است و از  
از هر وقت خواهد و بهتر آنکه از اول قرار دهد و هر وقت که در ماه



اول قرار داد و بر سر پاها هم بهمان نحو قرار دهد **مسئله ششم** مضطرب اگر عدد  
وقت را فراموش کرده و در آخر کعبه گویند بیکه خون دید اگر بصفت حیض باشد  
حیض قرار دهد اگر به روز رسیده و اگر نرسیده آنچه از جهات ترک کرده  
قضا کند و اگر بصفت حیض نباشد عمد استیاضه کند اگر به روز رسیده  
عمد صحیح است و اگر رسیده حیض بعد از روز قضا کند و بهر تقدیر همینکه  
به روز رسیده اگر برده روز دیگر قطع شد تا حیض است اگر از ده  
روز گذشته هرگاه حیض تمیز نباشد رجوع تمیز کند چنانکه کثرت  
و اگر حیض تمیز نباشد از ماهی است روز را حیض قرار دهد چنانکه بسته  
در رجوع عادت حیض نباشد در اینجا تمیز است و اگر وقت را فراموش کرده  
و اندر ابتدا ای خون دیدن و سایر حکام چون ذات عادت حدیث  
اگر عدد را فراموش کرده وقت را دانند همین که در وقت خون دید حیض  
قرار دهد چنانکه در ذات عادت وقتی که کثرت پس اگر برده روز دیگر از آن  
قطع شد تمام را حیض قرار دهد و اگر از ده روز گذشته پس اگر حیض تمیز  
است در رجوع تمیز ممکن است در عدد و بدان رجوع کند و اگر حیض تمیز نباشد  
بما لوقت را که یقین دارد حیض قرار میدهد چندان با وضو میکند که کثرت  
تمام شد لکن لوقت را اگر یقین داند که از اول است از آخر با وضو کند  
یا از آخر است از اول یا از وسط است از هر طرف و اگر نماند از کسی بوده  
از بر جا خواهد با وضو کند و بابت را استیاضه قرار دهد اینها در صورت است  
از اول یا آخر خون باشد و اگر نه از هر طرف که خون دیده وضو کند تا  
است روز تمام شود **مسئله هفتم** اگر کسی که حیض دیده و عادت را فراموش کرده  
قرار گرفته در ابتدا حیض شد بسته و مضطرب است و در عدد هم اگر

از ده کند و چون بسته و مضطرب است و اگر بگذرد رجوع تمیز نکند و هرگاه  
برای او تمیز نباشد خلاف کرده اند در اینجا رجوع عادت حیض نباشد  
بایام کند و بهتر احتیاط است بدانکه باشد که در عادت تمیز پیدا شود  
چنانکه در ماه بر خلاف سابق سواقی و مسادی خون را به پند در این صورت  
عادت رجوع تمیز است **مسئله هشتم** استبراد حیض بر حایض ذات عادت  
و غیر او هرگاه خون او پیش از ده روز قطع شود چنانکه پند بگوید بسته اند  
حیض کند و بدون آوردن اگر پاک باشد غسل کند هر چند مضطرب بود باشد و اگر کثرت  
القه باشد هر چند کم باشد پس هرگاه بسته و مضطرب باشد حیض خود  
بگو تا پاک شود یا ده روز بگذرد و هرگاه ذات عادت است حیض آن  
تا عادت بر آید و بعد از آن است تطهیر کند چنانکه کثرت **مسئله نهم**  
حرام است بر حایض روزه لکن قضا کند و نماز حایض قضا آورد و اگر کثرت در  
اول وقت پاک باشد یا در آخر وقت پاک شود ترک کند و سبب روزه قرآن  
و خواندن سوره های سجده اما اگر خواندن یا سجده یا سجده را واجب سجده  
کند و دخول مسجد الحرام و مسجد رسول و درنگ کردن و چیزی که آشتی در  
سایر مساجد و تنگی کردن مرد و در حیض و قول زن در حیض خود هیچ آ  
مگر آنکه او را دروغ گوید و اندر هرگاه او را حایض داند و با وضو کند  
باید که تازه بدو **مسئله دهم** در غسل استیاضه در آن چند مسئله است  
**مسئله اول** بدانکه خون استیاضه در غالب ثلث نیمی در روز و نازک است و  
چندان سوزش ندارد پس رجوع نماید باین صفت باشد معلوم شود  
از نفخ مایل یا حیض یا نفاس است استیاضه خواهد بود و پاره خونها هر چند



بدین صفت نباشد مگرم استخاضه است چنانکه در حیض کثرت و استخاضه قلیله است اگر  
 از جنبه که بریدارد خون به اطراف نرسد و متوسط است اگر به اطراف نرسد  
 بلته نرسد و کثیره است اگر برته جاری شود و اگر جنبه برنده نشسته تشکیل کند که  
 کدام است مگر از اختیار کند **سکه دوم** در استخاضه قلیله ظاهر فرج خود را بسته  
 جنبه را تغییر دهد و برای از ناز و وضو با زود و بفاصله ناز کند و در متوسط  
 نیز چنان کند نه راهم بشوید و یک غسل هم پیش از ناز صبح کرده بفاصله  
 ناز کند و در کثیره نیز چنین کرده غسل هم بجنبه ظهر عصر و یک غسل هم بجنبه  
 ناز مغرب و غسل کرده ناز عصر را بعد از ظهر و غسل را بعد از مغرب با  
 فاصله یکبار کند و در وجوب خود غسل در صورتی که خون سکنده وضو و غسل  
 سابق به بیند و اگر نه بیند بهمان غسل با وضوی سابق ناز یکبار و اگر بعد از  
 وضو غسل پس از ناز یا در میان او خون به بیند وضو و غسل نمی کنند و  
 استخاضه باید در غسل وضوی خود را در وقت بجای آورد نه پیش از آن  
**سکه سوم** در وقت از ناز معتبر خون آن وقتی است پس اگر استخاضه  
 کثیره باشد و بجنبه غسل کند وضو کرده و بعد از آن خون به بیند بجنبه ظهر غسل  
 وضو بر او نیست مگر آنکه سکنده وضو پیدا شود و اگر خون به چند اما قلیله  
 باشد در این صورت بجنبه ظهر عصر وضو کند است و درگاه صحت استخاضه کثیره  
 یا متوسط بعد از غسل خون او قطع شود و بر او چیز نیست و درگاه ناز کند و باز  
 خون به بیند و قطع شود و صیبت بجنبه پاک از حدت غسل کند و اگر بعد از  
 غسل پیش از ناز خون به بیند و ناز کند و قطع شود احتیاط آنکه بجنبه پاک

از کافه

از استخاضه غیر ناز **سکه چهارم** در استخاضه صبیح است اما در کثیره و متوسط  
 غسل صبح یا ظهر را ترک کند روزه با ناز نفاست فاصله دو صیبت غسل  
 صبح یا ظهر را پیش از بجز کند غسل استخاضه پیش از غسل است در کیفیت آن  
 آنکه درین غسل اگر خون منقطع نشود سه بار از آن کند دو صیبت تقدیم وضو برین  
 غسل لازم است تا فرغ از بجز ناز دارد **سکه پنجم** در غسل نفاس دوران وضو است  
**سکه اول** خون نفاس خون است که هنگام زانیدن یا فشار عضوی از ویالیه از  
 اندام او آید زنده باشد یا مرده تمام معلقه یا ناقص بجز یکبار و اگر کثیره باشد و آنچه پیش  
 از ظهر آید نفاس نباشد و اقل نفاس صدی هزار و یکبار باشد صبح خون به بیند پس از ظهر  
 بعد از آنکه آوده روز است پس اگر به روز نکند یا یکبار نکند و یا یکبار در وقت حاجت  
 عادت در حیض نباشد تمام نفاس است اگر از روزه روز بگذرد و حاجت عادت در حیض  
 باشد عادت نفاس است و آنچه بعد از نفاس باشد استخاضه است **سکه دوم** در صورتی که  
 لایم عادت یا تمام ده روز نفاس است و اگر تمام مدت یا اول یا آخر او خون به بیند  
 پس اگر یک وقت یا هر وقت خون دید همان یک وقت یا هر وقت و آنچه در میان است  
 نفاس است و در باقی ایک چنانکه اگر سیوم به بیند چهار روز نفاس است و اگر سیوم و پنجم  
 به بیند سه روز نفاس است و در خون که بعد از لایم نفاس آید در میان او و آخر لایم نفاس  
 ده روز فاصله شده باشد اگر مطابق لایم عادت یا بصفت حیض است حیض و الا  
 استخاضه است و همچنین اگر ده روز فاصله شده باشد استخاضه است اگر بصفت  
 حیض باشد و آنکه حاجت عادت نیست و ستر خون به بیند تمامه حیم حکم او در حیض  
 که نشت و در وقت نفاس در تمام احکام چون حیض است مگر آنکه در میان هر نفاس لایم  
 ظهور شرط نیست چنانکه هرگاه که روز در میان هر نفاس یک نفاس جدا خواهد  
**سکه پنجم** در غسل پس است دان و صیبت شود درگاه جزا از بدن اگر نه باغی  
 یا دندان یا بوی باشد برسد بدن نیست ادنی بعد از سرد شدن پیش از غسل

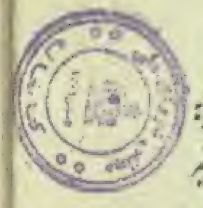


در ستم و دیوانه ستم حکم ستم دارد و غلات و خوارج هم چون کفار غسل ندارند  
 هرگاه مردگان ستم و کافر هم مخلوط شده شسته شوند تمام غسل دهند و جاریست  
 برای آنکه او را رجم یا قصاص کنند آنکه شسته غسل کند و در انصورت دیگر غسل  
 ندارند و هرگاه مردگان ستم و کافر مخلوط شده شسته شوند تمام غسل دهند و جاریست  
 برای آنکه او را رجم یا قصاص کنند آنکه شسته غسل کند و در انصورت دیگر غسل ندارند و لیکن  
 باید چون میت غسل کند بعد از کافره یا غلبه و همچنین جاریست تقدیم حوطه و  
 مکعبین بهتر آنکه با شتر میت آغوش شود که میراث او را وارث است یا هر از جانب او بماند  
 باشد **سند چهارم** هرگاه قطعه از تن میت یا ریزه جده او شود که آنخوان داشته خطاط  
 آنکه غسل داده در گنجه سجده و دفن کند لکن اگر کسیه در آن باشد غسل و کفن در آن  
**سند پنجم** کیفیت غسل میت چنانچه اول هر یک است پیش از شروع در غسل بعضی  
 شده بشوید و همچنین پیش از غسل جرم و سیم هر یک است عارض شود بشوید انگاه چنانچه غسل  
 دهد که سر و گردن را شسته پس از آن طرف راست و بعد از آن طرف چپ بشوید چنانکه  
 غسل زنجی که نشسته و همین تقصیر غسل و میت اول با سبزه و چوب یا کافور یعنی  
 بابت خالص یا به بقدری سدر یا کافور یا بخت حوطه که او را آب سدر یا کافور نرساند  
 باید آب غسل مطلق در میان و اگر باشد و همچنین باید بکفان غسل در سدر و کافور و سایر  
 آلات که بدان غسل میدهد غصبه نباشد **سند ششم** هرگاه سدر یا کافور نرساند  
 خالص دهند و اگر یک کدام وقت نرساند آن ساقط است و حیاط آنکه با او آب  
 خالص غسل دهند و اگر پیش از دفن سدر یا کافور یا بخت شود حیاط در اعاده است  
 هرگاه آب نیاب شود یا بدن میت چنانچه حوطه باشد که غسل دادن از تم باشد  
 یا بجهتی دیگر غسل معتذر یا متعذر باشد بکافی غسل تیمم دهند و بهتر آنکه تیمم است  
 اگر آب بقدر غسل نباشد بکافی آنکه نیت تیمم دهند و باید غسل تیمم را به نیت خود  
 بکافی آورد و اگر نیت حیاط یا خالص یا فضا باشد غسل میت از آنها کاذب است

در ستم و دیوانه ستم حکم ستم دارد و غلات و خوارج هم چون کفار غسل ندارند  
 هرگاه مردگان ستم و کافر هم مخلوط شده شسته شوند تمام غسل دهند و جاریست  
 برای آنکه او را رجم یا قصاص کنند آنکه شسته غسل کند و در انصورت دیگر غسل  
 ندارند و هرگاه مردگان ستم و کافر مخلوط شده شسته شوند تمام غسل دهند و جاریست  
 برای آنکه او را رجم یا قصاص کنند آنکه شسته غسل کند و در انصورت دیگر غسل ندارند و لیکن  
 باید چون میت غسل کند بعد از کافره یا غلبه و همچنین جاریست تقدیم حوطه و  
 مکعبین بهتر آنکه با شتر میت آغوش شود که میراث او را وارث است یا هر از جانب او بماند  
 باشد **سند چهارم** هرگاه قطعه از تن میت یا ریزه جده او شود که آنخوان داشته خطاط  
 آنکه غسل داده در گنجه سجده و دفن کند لکن اگر کسیه در آن باشد غسل و کفن در آن  
**سند پنجم** کیفیت غسل میت چنانچه اول هر یک است پیش از شروع در غسل بعضی  
 شده بشوید و همچنین پیش از غسل جرم و سیم هر یک است عارض شود بشوید انگاه چنانچه غسل  
 دهد که سر و گردن را شسته پس از آن طرف راست و بعد از آن طرف چپ بشوید چنانکه  
 غسل زنجی که نشسته و همین تقصیر غسل و میت اول با سبزه و چوب یا کافور یعنی  
 بابت خالص یا به بقدری سدر یا کافور یا بخت حوطه که او را آب سدر یا کافور نرساند  
 باید آب غسل مطلق در میان و اگر باشد و همچنین باید بکفان غسل در سدر و کافور و سایر  
 آلات که بدان غسل میدهد غصبه نباشد **سند ششم** هرگاه سدر یا کافور نرساند  
 خالص دهند و اگر یک کدام وقت نرساند آن ساقط است و حیاط آنکه با او آب  
 خالص غسل دهند و اگر پیش از دفن سدر یا کافور یا بخت شود حیاط در اعاده است  
 هرگاه آب نیاب شود یا بدن میت چنانچه حوطه باشد که غسل دادن از تم باشد  
 یا بجهتی دیگر غسل معتذر یا متعذر باشد بکافی غسل تیمم دهند و بهتر آنکه تیمم است  
 اگر آب بقدر غسل نباشد بکافی آنکه نیت تیمم دهند و باید غسل تیمم را به نیت خود  
 بکافی آورد و اگر نیت حیاط یا خالص یا فضا باشد غسل میت از آنها کاذب است



و هرگاه در آسانیا بعد از غسل از دست نجاستی بیرون آید باید از آنکه غسل صحیح است  
 باید بماند غسل عورت میت را بر سرشند هر چند غسل محرم باشد مگر آنکه زن یا شوهر  
 او باشد یا گویا از نظر کردن این باشد **مسئله هفتم** و وصیت بعد از غسل پیش از  
 کفن جزو جنازه نیست موضع سجده او کاخور باشد دستهای کافی است **مسئله هشتم**  
 در کفن کردن میت در آن صورت که است **مسئله اول** قدر واجب از کفن در کافور  
 بر بدن و وصیت مقدم است از مال میت بر دارنده و میت از وصیت اگر وصیت کرده  
 و اگر کرده باشد با دادن کبار در رشت آنها برداشته و اگر در رشت ضعیف یا دیوانه باشد از رشت  
 پیشتر بخوارند و کفن زن با شوهر است بجهه باشد یا از او دانه باشد یا نقطه فقیر  
 باشد یا غنی و کفن منده با سول است هر چند در یکجا باشد و هرگاه از خودیت  
 چیزی مانده دیگری هم او را کفن کند باید از زکوة او را کفن کرد اگر زکوة ایجاب نماید  
 آنکه سبیل او را از مال خود کفن کند اگر آنهم باشد بر سر دفن کند و همچنین است اگر بجز  
 باره عصبی چیزی نباشد مگر بجز عصبی باشد احتیاط در کفن کردن است **مسئله نهم**  
 اگر میت چیزی را در خود چنان فاق بود و قطعه کثیف و کثیف نهاده فانی  
 اگر نباشد از دست بلفظ رسد اگر پیش از دفن است باید شست اگر بعد از آنکه است  
 در قبر باشد متوافقی کردن کاف است و اگر متوافقی کردن موجب است باید آنکه بپوشد  
 که متوافقی کردن ضایع شود و شستن هم مکمل باشد چنانکه دست دفن کند **مسئله دهم**  
 در دفن میت در آن صورت که است **مسئله اول** وصیت میت دفن شود چنانکه چنان  
 کند بپوشد از در زمین محفوظ باشد بوی آدم مردم نرسد چنان باشد چنان  
 نتوان شکاف و طول و عرض او بقدر باشد و توان میت را در آن بوی قبیله خواباند  
 و جایز نیست در میت ابروی زمین گذارد اگر در آن بنایا در کاف باشد مگر آنکه جای  
 نماند مثل آنکه زمین سخت باشد نتوان کند درین صورت بر روی زمین چنانکه



و محفوظ باشد بوی آدم مردم نرسد و هرگاه که در میان دریا در کشتی بمرد اگر او را  
 انگشت توان بخشید بر سرشند و اگر نتوان او را در ظرفی گذاشته در او را حکم نیست  
 جریا اندازند و در وصیت میت ابدیت است و بعد از آنکه میت را در کاف بپوشد مگر آنکه چنان  
 شبیه باشد یا آنکه زن غیر مسلم باشد و از سبک عاقل باشد در این صورت باید  
 او را پشت بپوشد یا بپوشد و زن او را بپوشد و باید زمین دفن چنان باشد  
 و تقوفا در آن جایز باشد **مسئله دوم** حرام است کفایت قبر مگر آنکه کثرت  
 و سبب و رسیدن خاک کفایت با قبر عوی کند کفایت از قبر بودن بدون بود میت  
 کرده باشد و او را یکبار از خاک کثرت بر نهاده در خاک گشته یا آنکه بپوشد  
 او را دیده باشد یا بپوشد یا آنکه چیزی بر میت یا او را در قبر گذارد یا آنکه در زمین  
 یا شترک دفن شود در صورت مالک را جایز است شکاف قبر درون او را در دست  
 هر چند آنکه حرم او کفایت و مکررات غسل میت و سایر اعمال مستحب در  
 زمین است و با دستور است هر که خواهد در آن رجوع نماید **فصل بی** در تمجید در آن  
 چند مسئله است **مسئله اول** در تمجید غیر است که در هر است اول تمجید  
 تیمم میکنم برای خدا و احتیاط آنکه قصد کند تیمم را برای از وضو غسل کعبه یا چون  
 نماز واجب یا میتی قبره الا به و وقت نیست هنگام است بر زمین زدن است و  
 آنکه در دست بر خاک یا آنچه تیمم بر آن جایز است بر نهاده و مجرد است بر آن گذاشتن کاف  
 نیست و احتیاط آنست و قدر از خاک بدست آورده شود بر آن مسح کند و باید  
 در دست را بپوشد بر زمین زدن باطن دستها را بر نهاده مگر آنکه حضرت یا عزیر باشد  
 انوقت پشت دست گذاشت و اگر باطن یک دست را نتوان بر زمین زد پشت او را بپوشد  
 و اگر بر زمین زد باید در عرف بپوشد باطن دست بر زمین رسد و در تیمم دل از  
 وضو بپوشد بر زمین زدن واجب بود با برتر است و در بدل از غسل چنانکه  
 در سایر برتر است و اگر دست جایز باشد یا نه شود از رسیدن جلالت







که اگر طلب کند وقت بکند و چند آنکه بکشد در وقت در نیا بکن هرگاه آنکه بکشد  
و وقت جان نکند باشد که اگر وضو غسل بکند احتیاط آنکه با تیمم  
کند و بعد از آن وضو کند و **سند** **سوم** چند ضربات در تیمم بر آنجا میتوان کرد  
اول خاک بر خاک که در زمین سخت یا نوره زار یا یک یا بر کفهای مختلف چون زرد  
سرخ باشد بر خاک بخت چون اوج تیمم جایز نیست **سند** **سوم** که اگر از این گویند  
و سخن گویند اگر چه در زمین جدا باشد یا بر کفهای مختلف باشد و جایز نیست بر سنگ  
سرمه در پنج و جایز است بر سنگ کوچک و اگر کوه شده باشد و صفتی بخار یک  
در جامه یا فرش یا نذرین یا بل آب باشد و وجود خاک تیمم بر اینها جایز است  
و هرگاه توان بخار را بقدری جمع کرد که او را خاک گویند و جهت آن چنان کنند  
و درین صورت تیمم بر اینها جایز نیست **چهارم** اگر کل است اگر بخار هم بدست نیاید  
**پنجم** برف است که اگر کل هم نباشد احتیاط است که بر روی تیمم کرده و اگر  
بجای وضو غسل بر بدن مانده نماز کند و چون آب پیدا شود قضا کند و اگر  
بسبب از اینها ممکن شود طهارت و نماز ساقط است بعد از آنکه از استعمال  
آب یا تیمم قضا کند و باید آنچه بر آن تیمم میشود عصبه و نخس نباشد و مخلوط بچربی  
هم که تیمم بر آن جایز نیست باشد مگر آنکه آنچه در جفت خاک سست باشد **سند**  
**چهارم** در هر جا یک وضو غسل در جفت یا جفت است و معتذر شود تیمم در جفت یا جفت  
مگر در عهد و نذر و بین و در عیال غیر از عیال واجب و نذر و نذر و نذر و نذر  
غسل باشد چون دست بقوان یا بدن و نخوان و تیمم نمیتوان کرد و در نماز است  
با وجود آن و تکل از استعمال و تیمم جایز است **سند** **پنجم** جایز است  
برای آنکه آب نذر دیا نمیتواند استعمال کند و عذر اعمد آب کرده تیمم کند  
**سند** **پنجم** در نماز که با تیمم کرده و قضا نیست اگر چه در وقت است یا بعد  
یا سکن شود از استعمال آن لکن اگر با تیمم شروع در نماز کند و پیش از آنکه

باید احتیاط آنکه نماز تمام کرده دوباره وضو بکند **سند** **پنجم** میسند  
تیمم بشکند بای وضو غسل در برض عذر دیداشدن آب مگر آنکه در انشای  
نماز او این پیدا شود و هنوز نماز تمام نشده تلف شود و در این صورت تیمم  
بر جایز است و با آن نماز دیگر هم توان کرد **سند** **پنجم** اگر غسل و وضو بر او واجب  
شود و تیمم کند و اگر بعد وضو است دارد بکشی غسل تیمم کرده و وضو کرد و اگر  
بقدر یک که اتم است دارد وضو آنکه غسل کند و اگر آب اندک باشد و تواند  
آب نصف در آن کند تا کفایت دهد چنان کند اگر از مطلق بچون برون شود  
**سند** **پنجم** جایز نیست تیمم بکته نماز پیش از دخول وقت هر چند باند و عذر او  
باقی خواهد بود و چون وقت نرسد اگر امید آن دارد و تا آخر وقت عذر زایل  
نشد جبر میکند و اگر امید ندارد تیمم میکند و هرگاه از پیش تیمم دارد در ادای  
وقت بجهان نماز تواند کرد و اگر چه امید زوال عذر را داشته باشد در نماز  
نماز بای قضا آن نماز که وقت خاصی ندارد و سایر امور در این تیمم  
جایز است هر وقت خواهد تیمم بکند لکن در نماز بومی با امید زوال عذر  
احتیاط در تیمم است تا آخر وقت **سند** **پنجم** اگر تیمم بدل غسل کند بعد  
از آن شکسته وضو کردند و دوباره تیمم بدل غسل میکند **سند** **پنجم** اگر در بعضی  
سواض تیمم یا عه ان جیره باشد و رخ توان کرد روی از آن **سند** **پنجم**  
**هشتم** در چنان طهارت از جفت و در آن چند مقام است **مقام اول**  
در آبها و در آن چند **سند** **اول** آب مطلق است و در عرف  
آب تنها گویند و آب مخفف آنکه چیزی با وضو کنند چون آب سست و  
و کلاب و آب مطلق در اهر باک و پاک کننده است و آب مخفف است  
و پاک کننده نیست و مقام دوم و مقام آب مطلق تیمم یا غسل **سند** **پنجم**  
آب جاری ای است غیر از آب جاری از زمین بجوشد جاری شود و یا شود  
و آن بجود ملاقات پاکت بخش میشود هر چند بقدر کثافت مگر آنکه



با طعم یا بوی نجاست پیدا کند درگاه از منجبه چون شیره نجس تغیر شود یا تغییر بطلان  
ناباشد سبب مجاورت نجس باشد یا آنکه تغیر در غیر رنگ و طعم و بوی باشد نجس است  
بود و باید تغیر ظاهر باشد پس اگر آب بهر بخونه ملاقات کند که اگر سرخ بودی کون  
سرخ شدی پاک خواهد بود و هرگاه بعضی از آب جاری نجس تغیر نکند مالتی است  
و آنچه تغیر پاکست اگر چه کمتر از ذکر باشد و اگر آب جاری از منبع قطع شود یا جاریست  
سکم آب جاری دارد و اگر حیاط واضح است و آب جاری نجس پاک میشود و بول  
تغیر او بر خط آنکه خروج شود و آب جاری پاک یا باران یا دریا یا آب که **سند پنجم**  
آب باران نامی دارد حکم آب جاری دارد اگر چه جاری نشود پس ملاقات نجس  
نمیشود اگر چه کم باشد و نجاست یا در آن باشد مگر آنکه تغیر یا بولن درگاه است  
آنچه در موضع جمع شود اگر بقدر کثرت حکم دارد و اگر کثرت چون آب شکر است  
درگاه باران بر آب نجس بار میخورد با آن خروج شود پاک میکند اگر چه در آب  
جریان رسد و اگر خروج نشود پاک نمیکند درگاه بر آب نجس بار میخورد  
چون ظرف و جامه در زمین و بر او جاری شود یا نشود دردی نجس با فرد گرفته  
نجاست را از ایل کند پاک میکند و اگر زد و زد و زالی کند نجس خواهد بود **سند چهارم**  
آب کثیر است و بر زن شاه شصت چهار من باشد نه شغال که نجاست  
از ضرب طول و عرض و عمق در یکدیگر چهارده وجب و من واجب حاضر شود  
و آب فقیر آنکه برین قدر باشد و آب کثیر چون آب جاریست در تمام آنچه  
ذکر شد مکن اگر بعضی از نجاست تغیر نکند بمانی نجس است و آنچه تغیر نیافته اگر بقدر  
است پاک و اگر کثرت ملاقات همان تغیر نجس خواهد شد درگاه آب که نجس شود  
پاک میشود و ال تغیر او با مزاج با آب باران یا آب جاری یا کوی و کمره یا در مجاری  
مخرج و تغیر شود و آب فقیر که ملاقات او با نجس چنان باشد که با هم در یکجا

جمع شوند نجس خواهد بود و در غیر این صورت نجس نمیشود و هرگاه آب فقیر با آب  
یا آب کثیر متغیر شود اگر در ظرف هر دو را یک آب گویند ملاقات نجاست نجس میشود  
و اگر یک آب گویند چنانکه آب با آب در آب جاری یا کثیر نمیشود و نجاست  
ملاقات کند نجس میشود و آب نجس پاک میشود با اینکه متغیر شود یا آب کثیر پاک میکند که  
بجا برادر دارد و شود **سند ششم** آب چاه چون آب جاریست ملاقات نجاست  
نجس نمیشود و اگر تغیر نجس شد پاک میشود و ال تغیر آن بخود یا بکثرتی جاری  
در آن پاکشیدن آب آن **سند ششم** غساله غیر استنجی پاکست اگر بر نجاست  
وارد شود و تغیر هم نباشد و اگر فقیر باشد وضو و غسل از آن صحیح نیست مکن  
از آنکه نجاست میتوان کرد **سند هفتم** آب استنجی هر چه آن تطهیر کند بول نجس  
کشدند اگر از آدمی پاک کند پاکست و توان استنجی غسل وضو پاک  
آورد و اگر چه حجر استنجی دارد بر آب نجس مکن باید آب متغیر نشود و نجاست از  
خارج بر حجر وارد نشده باشد و نجاست نهدی فاحش نکرده باشد و بول نجس  
از حجر طبعی باشد درگاه است و آب پیش از آب بموضع استنجی رساند بقصد استنجی باشد  
که اگر باین قصد نباشد آب تطهیر استنجی استنجی خواهد بود **سند هشتم** آبیکه در  
وضو غسل شده اگر تغیر نجاست نباشد پاک و اگر کثرت وضو و غسل صحیح است  
**سند نهم** شکر هر حیوان و آن آب است هر دانه یا کمی از اعضای آن حیوان یا در سه  
در چهار است و نجاست نجس آن حیوان است هر چه بکشت بآن تطهیر از حد است و  
جفت تواند کرد **سند دهم** تطهیر وضو و غسل از آب نجس یا زنجبیل و بختی است  
اغتاییدن او مگر آنکه از شستن خوف هلاکت باشد و اگر در آن شک شود که پاک  
یا نجس نیست پاکست مگر آنکه آب نجس باشد با آب پاک مشته شود در این صورت از همه جایز  
باید کرد و هر چند زاید بر آب باشد و در بعضی دهنه باشد و اگر از اینها آبی افتد شود



و ضرب قط است نیم کنند کن اگر با آلهای سپار شسته شود چنانکه در کمال باشد  
 میتوان بعضی را استعمال کرد و اگر یک از این دو آب شسته با خمری ملاقات کند بخی  
 است و اگر بعضی از آلهای شسته از میان برد و حکم بوجوب چنانکه آنچه مانده  
 مشکل است همچنین اگر ظرف دیگر با یکی از اینها شسته شود با یکی از اینها باطل گردد  
 ملاقات کند و خوف نفق حکم بوجوب اجتناب شکل است **مسئله** از دم لقرت  
 در بر این رضای ملک غضب است و جایز نیست که نرود در معام و دست و پا  
 نمیداند مالک رضایت لقرت جایز است و هر ابدا که عصر کنند لقرت ملک  
 اگر که را ادا دهنده جایز است و لقرت در جرای است وقت خاص غضب  
 کنند برای موقوف علیهم و هر که ایشان اذن بدهند جایز است **مسئله**  
 تطهیر و وضو غسل از آب میخاف نمیتوان نمود بلاقات نجاست هم نجس شود  
 لکن در جای که آب میخاف از بالا یا این یا سطح مسادی خاک که از کلمات پیش  
 با نواره بیشتر کلو بر نجس نرود زاید بر آنچه نجس است پاک است و در جای که  
 جواب میخاف یکی در بالا و دیگری در پایین میخاف که تهر باشند اگر آن آب ازین  
 نجس شود بالاین پاک است اگر آب میخاف یکی با آب مطلق ممزوج شود اگر ازین مطلق  
 بودن بدون نرود حکم آب مطلق دارد و اگر بدون نرود حکم میخاف پاک است  
 که چون رفته یا نه حکم مطلق دارد و هر گاه آب کثیر مطلق با آب میخاف نجس نمیشود  
 شود از مطلق بدون نرود پاک و دیگر کنند است و اگر بدون نرود پاک  
 اما پاک کنند نیست **مصدق** **مسئله** در میان نجاست و احکام  
 آنها در آن چند سبب است **مسئله** اول نجاست یا زده است دلالت  
 بر نجس بول و غایط از هر حیوان حرام گوشت صاحب خون جهنده و زنده  
 باشد

نباشد و حرام گوشت عرضی چون شتر و کاذب نجاست غایط حرام حلال است  
 و فضله جمیع ریزه کان حرام گوشت بجز مرغ و خاکبانی نجاست غایط پاک است و هر چه  
 بجز بول و غایط از هر موضع معهود بدون آید پاک است و اگر در نجاست  
 بول یا فضله تشکیک شود پاک است نجاست او معلوم شود مستحق نماز  
 حیوان صاحب خون جهنده اگر چه حلال گوشت باشد و زرد و زردی  
 و دودی بر سر پاک است چنانکه خون از هر حیوان که صاحب خون  
 جهنده باشد لکن آن خون و بعد از ذبح حیوان حلال گوشت در  
 اعضای او میماند پاک است بشرط آنکه وقت کشتن سر او در مبلدی  
 و منش در پستی نباشد و قدری متعارفست خون از دو سپایه  
 و مذبح او شسته شود اگر در خون تشکیک شود این شرط بطلان  
 یا نه پاک خواهد بود و خون در سیر است و اگر از لطفه حیوانات  
 پیدای شود آنکه در تخم مرغ است نجس است بجنس مرده  
 هر حیوان و خون جهنده داشته باشد و جمیع اعضا را نجس است  
 مگر اعضای حیات در آنها حلول کرده باشد و هر گاه  
 خون از حیوان زنده جدا شود اگر حیات در آن حلول کرده  
 پاک است و اگر حلول کرده آنچه کوهلیست چون بثور است پاک است  
 آنچه بزرگ است نجس است و مرده آدمی هم پیش از سرد شدن  
 پاک است شش و هفتی شراب و فقاغ اگر چه مستند هفتی



دست کننده که در آن باشد نهنگی و هیسم که دغول غریب  
 یا نهنگی که کافران کیت و منکره او یا رسول شود و غایب  
 هم حکم کافرانند و طفل غیر ممیز کفار و ممیز را اظهار طریقه بدست خود  
 کنند بجنانند و اجبت از الاله نجاسات در چند موضع  
 اقل در مرغازیت از جامه و طاهر بدن و در وقت داخل  
 شدن ساجده و جایز نیست هیچ نجاست همراه داشتن اگر چه  
 امشتر باشد چهارها از هر جامه او را سجده گویند اگر چه در آن بود  
 یا آلات منسوبه در آن باشد و جب کفایت بر هر تکلف  
 بر آن مطلع شود از الاله کند بچشم از جای که مسکون شود  
 بر آن نهند مشمس که هر چه خواهند بخورند یا پاشند هفت  
 موضع وضو غسل جای که نشسته هر خونی که از دست  
 بیفتد باشد که آن بقدر بند بالایی امشتر اجماع است یا اگر  
 کف دست است از الاله آن از جامه و بدن در زمانه اجتناب کفر خون  
 حیض اگر خون در جامه یا بدن متصرف باشد و تمام بقدر در جامه  
 باید شست و اگر خون بجامه ریزد و از اطراف نشسته در یک  
 بقدر در جامه نباشد و هر چه باشند اگر چه در عرف چون

گویند

برتر اجتناب در کاه چیز در بدن باشد نه اینم خونت یا اینم دندانیم  
 از خون غریب است یا پاک پاکست در کاه خون را نه اینم بقدر در جامه است  
 یا مکته یا نه اینم خون حیض است یا غیر حیض اجتناب است واجب  
 نیست از الاله خون قروح و جروح یا کسی که جرح او قلی التیام یافته از جرح  
 و بدن در وقت نماز اگر چه قندی کرده باشد و از الاله هم ممکن باشد لکن  
 اگر خود قندی کند بلکه او را قندی بدست یا با نجاست دیگر ملاقات کند  
 معفو نخواهد بود در کاه یا چیزی دیگر مزوج شود چنانکه او را خون گویند  
 معفو نخواهد بود اگر خون جرح است باطن بطن هر قدر کند معفویت  
 همراه بودن هر ضریحی و او را جامه گویند در غار ضرر  
 ندارد اگر چه عورت را پوشانده و بچین است جامه که تنهائی عورت  
 پوشانده چون کلاه و اگر بچین بچین دارد دشتن و پردن کردن ممکن  
 نیست با همان نماز کند و بچین است اگر بدن او بچین باشد و نتواند شست  
 هر زنی و تربیت پریش خواره کند و او را بچین شست  
 نباشد و پر در آن بول کند شبانه روزی چهار بشوید بکاف است  
 اگر بعد از آن بچین شود با همان نماز کند لکن اگر بدن او بچین شود یا  
 نجاست غیر از بول همان پر همان جامه بپوشد باید بشوید  
 غیر از نجاست که ذکر شد همه چیز پاکست مگر آنچه با طوبت یا نجاست  
 ملاقات کند و از ملاقات اثر دارد پیدا شود و اگر ضرر بچین  
 ملاقات کند و هر چه خشک باشند ضرر ندارد لکن در کاه چیزی



با یک بخش ملاقات کند باید قدری آب بر روی او بپاشد اگر چه بخش نباشد و در  
 در باطن با بخش ملاقات کند و پاک کردن باید پاکست  
 علم نجاست آن بهر سه یا چهار عادی بگویند بخش است مکن در پاک شدن  
 اگر گفت بقول کسی که می تواند کرد در مطهرات و حکام الله  
 و در این چند سبب است مطهرات ده جز است اول آب  
 چنانکه کثرت و قیاس آب آن پاک میکند هر چه او را زمین گویند اگر چه  
 سنگ باشد که او را نقل کنند و هر چه نقل توان که یا نقل کردن او سفل  
 باشد چون گیاه و از منقولات حصیر و بوریا پاک میکند از برنجاست  
 و جرم نه داشته باشد و زایل شده و پاک شدن وقتی است در  
 عرف گویند و تری بخش از آب خشک شده و اگر ندانیم از آب  
 خشک شده یا از غرقاب بخش است و هر چه بعد از خشک شدن آب بر آن  
 ریخته و باقی خشک شود پاکست و هر چه از آب بر خاکیان یا بر دهن  
 هم بجز از آب خشک شود باطن هم پاکست و سبب زمین دان پاک  
 میکند پر و پا و هر چه پاک کنند بر راه روشن پاک شدن پاره آن بگویند که  
 نجاست جوی دارد و زایل شود در تیره جوی آب و چو پاک مردم با پاک  
 پاکست گویند چنانچه تطهیر است و پاک میکند تیره و عصا و یا  
 چهار یا از اجسام است که دان چنانست و بخش با بخش بر آن  
 سبب دیگر که چنانکه در عرف و در حقیق دیگر گویند چنانکه اگر غایط بر آن  
 شود یا چوب بخش خاک شود پاک خواهد بود چنانچه انقلاب و آدا

و قیاس

که قیاس در بخش با آب است پیدا شود و اسم او برود چنانکه اگر شراب بر کثرت  
 پاک خواهد بود و چنانچه انتقال و ادوات که بخش از جای پاک و کثرت  
 که از عنوان بخش بودن بدون رود چون خون انسان که بشکست و زانو  
 رود پاک می شود هفت قسم است سلام که پاک میکند بدن کا ذرا از نجاست  
 کفر هفت قسم است مسح بطا هر چنانکه در اداب نجاست باید تمام زوال عین  
 و ادوات که عضوی از انسان بخش شود و خودش به اندر قابل آن  
 باشد و او را از آن پاک کند پس چنان پنهان شود که احتمال پاک کردن برود  
 پس چون حاضر شود عین نجاست نباشد پاک خواهد بود و اگر آنکه به آن  
 تطهیر شرعی نموده و اگر عضو حیوانه و اگر بخش شود اگر پنهان شود عین  
 زایل شود و احتمال تطهیر شرعی هم برود پاکست و هفت سبب است  
 چنانکه اگر کاری سلام ارد طفل غیر بالغ او پاکست و اگر طفل غیر بالغ  
 کا فراسه سبب شود پاک باشد **سکه دوم** آنچه بابت تطهیر شو چند قسم است  
 اول چنانچه می رود آن بخش چون تیره در روشن و مات تطهیر آنها بابت  
 ممکن نیست و دومی چنانچه می رود آن که باطن آنها بخش شود و آب کرد  
 جاری باطن آنها توان رسد که بکشد که در آن آب تطهیر باطن  
 اینها ممکن نیست و سیم چنانچه می رود که غیر از ظرف و جابه بدن که اگر  
 بخش باطن آنها رسد توان است بر آنها ریخت و از ظرف دیگر برودن آید  
 اگر چه باطن است باشد و آنها را پاک توان کرد و چنانچه است فیدر آنکه باطن  
 در آب کرد و بعد چنانکه عین نجاست زایل شود و کبار شستن کا ذات  
 و اگر باید بدست یا بدن آب باطن آنها رسد و صیبت فروان و آب



نیت و از آن عین نیت در جرم نجس نماند اگر چه رنگ با طعم با بو بماند چنانکه  
بدن انسان هر که بغیر بول نجس شود مستقر از آن عین است و اگر بول نجس شود  
در استنجای کیمیا بشوید و در غیر استنجای در آب قیصر جاری بشوید و در غیر کیمیا  
کیمیا بشوید چنانکه جامه اگر بغیر بول نجس شود از آن عین نماند اگر چه کیمیا بشوید  
و بول را در آب جاری کیمیا رود در آب قیصر و در آب بشوید و در آب که احتیاط  
و در آب است شستن ظرف و آن اگر بول نجس شک نجس شود چنانکه ضرر زدن  
در آن باشد رنگ پاشاند از آن بپاشد خاک در آن نماند و در آب بشوید و در  
بول نجس و در آن بوش صحرای بزرگ در آن می باشد بشوید و در سایر نجاست  
س به بشوید و در سایر بظرفه و آب قیصر بشوید باید چنان آب بر آن  
ریزند و تمام اجزای آن برسد و در شستن اول و دوم آب نرا بریزند و اگر  
نشان ریخت بظرفه دیگر بردارند و اگر ظرف هم نشان بر آید بر دارند و  
برداشتن آب از ظرف نیت **مسئله بیستم** در بول پر شیر خواره و بخودش  
خود غذا نخورد کیمیا ریختن آب بر آن چنانچه هم بول را خرد کرد کانه است  
اگر چه جاری نشود **مسئله چهارم** جامه و کیمیا نجس رنگ شود پاک میشود شستن  
عین نجاست چون عین زامیر شد اگر باز رنگ پس در ضرر ندارد **مسئله پنجم**  
هرگاه رنگی نجس شود آب بر آن جاری شود و از آن عین نجاست نماند پاک میشود  
غسله او هم پاکست و اگر نجاست باطن خفته و ضرر نماند باید آب بر آن  
آن در رود شود اگر چه بغیر نماند باشد هر چه نجاست در ضرر و خراج آن ضرر شود  
باید آب بر آن دارد و بشوید پس باید گوشت نجس را آب باطن آن رسیده  
هر غیر مایه ای اگر چه در مهر شایع باشد چون روغن و غیره بسته است در آب  
انها نجس نشود اما بر آید از آن کانه است هر چه بجز نجس شود پاک میشود مگر

بر ذال جرم چرب و مانند و صف چرب ضرر ندارد مگر اگر دست چوب نجس شود  
عین نجاست را بشوید اگر چه جرم چرب بماند پاکست و اگر رنگ یا بو بماند نجس  
نماند عین نجاست را بشوید اگر رنگ رنگ و بو بماند ضرر ندارد **نصرت**  
**مسئله چهارم** در بقیه حکام ظرف در آن جرم رسیده است **مسئله اول** ظرف  
کفار و در هر چه در دست ایشان باشد بجز گوشت پوست و کله وصال است مگر  
آنکه یقین نجاست کنند پس هر چه در دست پوشیدنی در آنها ضرر استعمال  
نماند **مسئله دوم** حرام است استعمال ظرف طلا و نقره برای مرد و زن و کفار  
داشتن ضرر ندارد و در هر شک نجس استعمال است آنکه در شستن صلا است  
و در هر ظرف شک کنند از طلا و نقره است غیر آن استعمال جایز است و ظرف  
که در کشتن آن طلا و نقره است اگر در طلا و نقره گویند حرام است و الا صلا است و  
ظرفیکه بعضی مایع او طلا و نقره باشد و ظرفیکه طلا و نقره بر آن کوبیده یا مالیده شود  
مگر دست مکن لب طلا و نقره آن نباید داشت و غذا نماند از ظرف طلا و نقره ضرر  
حرام نیت و وضو نیکو از دیگر نجاست اگر چه استعمال آن حرام است مگر اگر آب  
مستعمل به آن ظرف باشد باید تیمم کرد وضو باطل است **نصرت** **مسئله پنجم** در حکام  
نیت اخلا و تعلقات آن در آن چند مسأله است **مسئله اول** در صحبت بر سر کف  
پوشیدن عورت خود از هر کس زن در مرد محرم و نامحرم مگر از زن و کفر  
در مرد و از شوهر و مولای خود در زن در وقت تعاضی حاجت در وقت  
دیگر و عورت در مرد ذکر و خضبتین و حلقه در است و در زن جمیع اعضا  
غیر از وجه و کفین نیت با محرم و غیره و بر نیت محرم **مسئله دوم** حرام است  
بر آنکه ناچار نباشد در مسکن هم بول و غایط یا حیاض شدن برای آب



چنان بنشیند روی پشت بقیه باشد اگر چه مخرج بول را بطرف دیگر  
 کند لکن اگر دو پشت بقیه باشد و مخرج را در وقتیکه سینه ضرر ندارد و  
 در صورت استباه قبل و امکان تخصیص بقیه را در تقصیر کردن توان  
 یا پس از تقصیر هم نشسته باشد به طرف خواهد بنشیند **مسئله دوم** مخرج بول  
 و همچنین مخرج غایط را اگر کجاست از اول او قندی کند چنانکه توان  
 شد چنانکه گذشت اگر قندی کند بآب در هر دو از آن کجاست کند  
 پاک تواند چون سنگ و کلوخ و کینه و پنبه و هر چیز دیگر که مزاجی محرم و  
 حذر دینها و فضیلت حیوانات در هر یک حس باشد در اینها مخرج پاک نشود و باید  
 بر سنگ باشد سنگ سه گوشه و سنگی که پس از استعمال بشویند کفایت  
 نمیکند لکن یک سنگ چند نفر می توانند استعمال کنند **مسئله چهارم** بپوشیدن  
 آن است که کسی کند که هر چه از بول در مجرای مانده بر دین آید به نوعی که باشد  
 و آن مستحب است لکن هرگاه سه دفعه از او صدمه بقیه یا قصبه سه دفعه از اینج  
 قصبه یا حشفه دست بکشد در دفعه هم حشفه را بپوشد یا نمویی است  
 کند و یقین کند که بول در مجرای مانده اگر پس از آن آب شستنی بنشیند  
 و بمطل و فرو نیت و اگر فراز اینها کند آن آب بخس و بطرف وضو **باب**  
 در آنچه هم نماز و در آن چه وضو است **فصل اول** در بیان اوقات نماز و  
 مستلقات آن و در آن چند مسئله است **مسئله اول** وقت نماز ظهر اول  
 زوال است و آخر آن وقتی که بقدر نماز عصر بجزوب مانده باشد و  
 اول وقت نماز عصر وقتی است که بقدر نماز ظهر از ظهر گذشته

باشد تا غروب و اول وقت نماز مغرب غروب و آخر آن وقتیکه بقدر نماز  
 عشا بنصف شده باشد و وقت نماز عشا وقتی است که بقدر نماز  
 گذشته باشد و آخر آن نصف شب است و از برای مضطر طالع و غیر آن  
 و در این صورت بهتر است در نیت قربت کند و وقت نماز صبح از طلوع  
 فجر است تا طلوع آفتاب و اما زوال غیه روز است و آن وقتی است که باید  
 هر چه بجز از نیت کم شدن زیاد شود و غروب وقتی است که هر چه بجز  
 تمام شود و طلوع فجر وقتی است که در عرض مشرق روشنی پیدا شده  
 روی زیادتی نهد و اوقات نماز یومی را از زنیته الهی باید دید  
**مسئله چهارم** جایز نیست نماز کون مگر آنکه علم بدخول وقت حاصل شود  
 به نوعی که باشد یا ظن بهر سه از اذان گفتن عادل وقت شناس  
 یا خبر دادن او بدخول وقت و این ظن معتبر است و اگر اینها باشد  
 ظن از هر چه پیدا شود کافی است و هر کس چنان بقیه وقت شده و نماز  
 پس ظاهر شود وقت بوده اگر با علم بوقت یا ظن معتبر نماز کرده و در  
 اثنای نماز پیش از ظهر خطا داخل وقت شود نماز صحیح و در صورت دیگر  
 باطل است **مسئله پنجم** هر که مشغول شود بنماز عصر یا نیت پیش از نماز ظهر  
 و مغرب هرگاه میداند است نماز ظهر یا مغرب کرده یا از آنها غافل  
 بوده پس پیش از تمام شدن نماز ظهر و دخول در رکعت چهارم عشا  
 متذکر شود قصد ظهر عشا میکند و اگر بعد از تمام شدن در هر چه بدخول  
 چهارم در عشا متذکر شود اگر آن نماز او در وقت مختص بظهر عشا کرده  
 باطل است بعد از نماز ظهر و مغرب عصر عشا را باز او کند و اگر وقت  
 مشترک بعد عشا و عشا قرار داده نماز مغرب را بجای آورد و در ظهر چهار



رکت بقصد قربت بجای آورد در گاه چنان میدانت که پیش از غروب یا  
لصف ثب پیش از چهار رکت بخوان کرد و بدین سبب منقول عصر  
عش شد پس ظاهر شد در خط که آنچه کرده صحیح است لکن بدین آن که  
دست وقت بقدر عصر عیش پخته نباشد چنانکه خوب را قضا کند  
و اگر بقدر سرور نماز است ادا نماید **نقص سوم** در قبله و حکام آن و  
در آن چند سکت است **مسئله اول** و جهت در هر نماز در هر وقتیکه استیذان  
لکن از نزدیک و بین ختم کعبه و از هر دو سمت عرض ادا باید استیذان  
با ایکنان تقصیر علم بقصد و اگر علم ممکن نباشد در تقویت ظن بکوشد  
ظن از قول هر عادل باشد چه کسی اگر چه عادل نباشد یا از چهار است  
اگر ایکنان یا قواعد مبنیه در قبله خانه و منزله بجز این آن گفتا میشود و هر که  
بدین سوغات بقصد استیذان شاف بر هر ظن حجتیایکانه است و اگر  
هیچ نوع ظن حاصل نشود و چهار طرف نماز کند اگر استیذان در چهار طرف  
و اگر در سه طرف باشد همان گفتا می کند و اگر شرق و مغرب معلوم باشد  
بتر است و چنان نماز کند و یقین بر آنند و نه بخون کند و اگر وقت بیست چهار  
نماز ندارد در هر قدر تواند نماز کند **مسئله دوم** هر که عمار و قبله نماز کند در  
اعاده و در خارج وقت قضا کند و اگر از خطای یا هوا یا فراموشی غفلت کرده پس  
اگر بیست است یا چهل قبله رسیده چیز بر او نیست و اگر رسیده آرد و  
اعاده کند و در خارج وقت قضا ندارد و اگر چهار سبب بعد از وقت  
اعاده و در خارج وقت قضا کند در گاه در آنهای نماز آگاه شود و از قبله  
مخوف است اگر است چنان رسیده آنچه کرده صحبت از نماز بخار و قبله شود و اگر رسیده

در نماز

و نگذاشته باشد یا نگذاشته و پشت قبله کرده احتیاط در اعاده است در وقت و قضا  
در خارج وقت است و اگر پشت قبله کرده اعاده قضا و صیبت **مسئله سوم** آنکه با علم  
یا ظن معتبر بسته نماز کند پس ظاهر شود قبله بعد از پخته استیذان خواهد بود و چهار طرف  
نماز کند چون یک نماز کرد و معلوم شود بهیست قبله استیذان در هر صورت همان  
نماز صحیح است **نقص سوم** در هرگاه هم ستر عورت و جامه مصط و در آن چند  
مقام است **مقام اول** در ستر عورت و تعلقات و در آن چند سکت است  
**مسئله اول** در حرجت و شرط صحت نماز است پوشیدن عورت در نماز بر مرد  
در زن مکلف با ایکنان و التفات در روز باشد یا شب تا یک نظر کننده باشد  
یا نباشد و عورت در مرد ذکر و خضتین و صلعه در است و در زن هیچ بدن است  
حتی نوای بر کمر او و کف او از بند دست و ظن بر باطن قد و پا و دست و پا  
و حسبیت پس اگر ستر عورت عمار ترک شود نماز باطل است و سهو و بیانی ضرر  
ندارد لکن در آنهای نماز مکشوف شود اگر آگاه نشود ضرر ندارد لکن اگر آگاه شود یا  
فردا بپوشاند و اما مال بوجه باطل نماز است آنکه نداند ستر عورت و حسبیت ترک  
نماید اگر احتمال وجود جسم پیدا و ضرر ندارد و اگر احتمال پیدا نماز باطل است  
و آنکه ستر عورت ندارد برهنه نماز کند لکن مرد اگر تواند باید عورت خود را  
پوشد پوشاننده رکوع و سجود کند و اگر نتواند استیذان نماز کند هر گاه نظر کننده  
نمیخورد نباشد و بنشیند اگر باشد و در هر صورت با ایکنان عورت مخوف است  
چنانی کند و بکعبه رکوع و سجود نماید و سجود در پشت یا بین ارد و احتیاط  
است و بکعبه سجود نشسته اشاره کند و تشهد و سلام را بهم نشسته بخواند و در نماز  
ساتر ندارد استیذان نماز میکند و بکعبه رکوع و سجود اشاره میکند **مسئله چهارم**



آنکه سائر ندارد میتواند در اول وقت نماز کند اگر چه ایستاده بپوشیدن سائر  
دشمن باشد پس اگر دشمنی نماز ساری بدست آید بپوشد و نماز تمام کند  
و اگر ساری بخیر خیر نباشد بخیر است و برهنه نماز کند یا بدان ستر عورت  
کند و اگر ساری بقدر بعضی عورت دارد باید همان بعضی را بپوشاند و اگر بخواهد  
ساری بخیر یا اجاره یا جاریه کند باید حیوان کند **مسئله دوم** پشیدن  
عرق معتبر است پس اگر خود بجهت دست جامه یا بکمر در خم شدن از زیر پهن  
عورت او را بپوشد ضرر ندارد و باید بزره و زنگ او بپوشیده شود و  
بدون حجم آن ضرر ندارد و در عورت را بپوشد اگر چه کل کلاه باشد و شستن  
**مقام چهارم** در تراشیدن لباس و در آن چند مسئله است **مسئله اول** شرط است  
که جامه او پاک باشد مگر در بعضی چیز در کتاب طهارت گذشت **مسئله دوم**  
شرط است که جامه او پست و یا بر اجزاء مرده که حیات در آن حلول کرده  
نباشد که اگر چه آن مرده خون هنده نداشته باشد و جامه سم سار  
عورت نباشد نماز باطل میشود **مسئله سوم** شرط است که جامه یا غیر جامه او  
از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد و اجزاء یا فضلات اگر چه کمی یا  
عرق یا آب من او باشد بجامه و بدن بچسبد بگوید جامه نباشد و هرگاه  
در حیوان شک شود حلال گوشت یا حرام گوشت است حلال است و مراد  
از حرام گوشت است که در او احصای گوشت گویند پس شستن او شال آن  
ضرر ندارد و اگر خود حیوان حرام گوشت را در نماز بردارد بطلان و ذوق  
نیست میان چنده پرنده **مسئله چهارم** چند خبر است از حیوان حرام گوشت  
که بر طهارت نیست اول اجزاء فضلات طاهره نهان اگر چه در خود  
نباشد و هم مرده است در حدف استکالی شده و بهتر ضابطه است

**سیر** پست و موسی خیز است و اگر در چیز شک شود آن خیزت یا بخیزد  
احتیاط لازم است چهارم حوصل است و در مصر باشد **مسئله پنجم** استعمال پوش  
و اجزاء حیوان حرام گوشت در غیر نماز جایز است اگر قایل بر تنگی باشد و تنگی  
نموده اگر قایل نباشد نجس است و هر حیوانی غیر از حشرات الارض و سگ و  
و خوک و بوش و خرگوش قایل بر تنگی نیست **مسئله ششم** شرط است در جامه  
اگر مرده باشد آنکه ابریشم نجس نباشد و در غیر نماز هم بر مرده حرام است  
پوشیدن چنین جامه لکن برای زن در هر حال ضرر ندارد و اگر شستن  
آنست که غیر ابریشم در آن باشد شده باشد و اگر شده در جنب و سیمان  
ابریشم مستحکم باشد و اگر چنین جامه را بر سیمان بدورند یا پنبه را بکشند  
یا بر شستن بطلان نماز است و بکافی بپوشد و بپوشد ابریشم نجس ضرر ندارد و بطلان  
نماز و عورت در غیر نماز در غیر ضرورت **مسئله هفتم** شرط است که جامه او  
در نماز از طلائی نجس نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن حرام است و  
اگر طلائی اندکی یا غیر طلا مخلوط باشد ضرر ندارد و این قطیون طلا حرامی  
بخیر جامه از طلا چون بند شمشیر ضرر ندارد و جامه طلا بان دوخته یا وصله اند  
چون نفقه و در لک ضرر ندارد **مسئله هشتم** شرط است که بعضی معصوم بودن جامه  
نجس نباشد اگر چه جامه سائر عورت و همراه بودن غیر جامه اگر چه بی نجس  
حکم دارد و این حکم در حال رکوع و سجود و نشستن و برخاستن است و در  
حال قیام ضرر ندارد **مسئله نهم** هر چه پیش پا و قدی از ساق را بپوشد  
نماز در آن صحیح است و از آنچه هیچ ساق را بپوشد ضابطه جنابت



**فصل چهارم** در مکان نماز در آن چند مسئله است **مسئله اول**  
 شرط است در مکان نماز و محل مالک اقصی و مفت است یا از جانب مالک  
 یا صاحب یا از حکم شرع اذن صریح یا مخفی باشد حال داشتن باشد در  
 ملک صغیر و قبور اذن دلی معتبر است در مکان منسوب بجز مالک کسی که در  
 مالدون باشد نماز نمیتوان کرد لکن برای جاهل و فاجر و ناسی و نقطه  
 ضرر ندارد آنکه در مکان منسوب باشد بدون ورود اگر وقت شک باشد  
 نماز آنجا کند و اگر مالک اذن بدهد و چون مسئول نماز کند بگوید بر من  
 نیست نماز باطل است بر چند وقت شک باشد در مکان مجهول مالک  
 به اذن عالم شرع نماز توان کرد در زمین بیابان و صفت آن غصبی  
 یا حقیقه غصب بر آن لغت شده باشد نماز جایز است لکن اگر فرش یا اجر  
 آن غصبی باشد جایز نیست در زمین غصبی و صفت آلات آن بیابان  
 باشد نماز توان کرد **مسئله پنجم** شرط است در مکان نماز پاک باشد و از  
 نجاست و قندی پاک باشد و مکانی سجده از هر یک است اگر چه قند کند **مسئله ششم**  
 حق این است که نماز مرد زن در محاذ یکدیگر در صورت پیش بودن زن اعم  
 صمیم است **مسئله هفتم** سر نماز واجب را در حال اختیار جایز نیست بواژه  
 در حال راه رفتن بجای آورند و با احتیاط جایز است لکن باید هر قدر از راه  
 توانند رو قبله بجای آورند و اگر رکوع و سجود فوات دهند براه اشاره کنند و در  
 سجود سر را بیشتر فرود آرند و بسط این مقام را با احکام اذان و اقامه  
 از جهت این دایره دید **بحث هجدهم** در واجبات نماز و اصول آن است  
 نیست و کبره الا حرام و رکوع و سجود و قیام مقدر رکوع رکعت و بزیاده و کم

آنها عمد و سهوا نماز باطل است و قیام غیر مقصد و قرائت و کسبه نهاده نشود  
 و تسلیم واجب و غیر کنند و در اینجا چند نص است **فصل اول** در نیت در نماز  
 چند مسئله است **مسئله اول** به آنکه در نیت معتبر است قصد نماز و قربت غیر آن  
 برادر خدا و قصد قیام نماز اگر در خارج مسکن باشد چنانکه در بکران چند  
 نماز بر او واجب باشد پس هر گاه یا شعوب یا کعبه خوش آمدن مردم نماز کند  
 باطل است و قصد و قربت اعتبار واجب نیست و همچنین ادا و قضا اگر در اقامه  
 مسکن باشد پس اگر نداند وقت نماز باقی است یا گذشته است قصد قربت  
 کند کافی است و باید در شرایط و اجزاء نماز هم قصد قربت کند که اگر در کعبه  
 قصد قربت باشد نماز ناسته است لکن در اجزای دیگر از قیام و رکعات چون  
 چون نظیر عامه در اجزاء مستحبه قصد قربت شرط نیست **مسئله دوم** بدانکه  
 قصد ریائی نمودن مردم کعبه خوش آمدن آنها در نماز و سایر عبادت است  
 و در نماز اگر با فعل مستحبه تعلق بگیرد موجب بطالت نیست و اگر با قول مستحبه  
 تعلق بگیرد محض اشکال و احوط احتیاط است اگر در چند نماز باشد یا اجزاء و شرایط  
 ادا یا فرد خاص او چون نماز جماعت کردن یا در صف اول نشستن یا در اول وقت  
 نماز کردن نماز باطل است **مسئله سوم** هر گاه در نماز یا اجزاء و شرایط و کیفیات  
 واجبه آن قصد قربت یا ریاء باشد نماز باطل است و اگر با غیر ریاء باشد هر گاه  
 آن غیر راجع در دین باشد چون قصد قیام نماز به غیر نماز صمیم است در رکاه  
 راجع نباشد اگر هر یک از آن در قصد بهمه باشد نماز باطل است یا قربت



از حد و آن دیگر باطل باشد باز هم صحیح است و اگر هر دو با هم جفت باشند بقرینت باطل  
 باشد باطل است **سند چهارم** نیست در کار اراده ان کار است و شخصی را بر آن  
 نهاده و این در نماز و سایر عبادت کاف است که گذر این در خواطر و عبادت  
**سند پنجم** قصد بر خواندن نماز یا کجا آوردن نماز بر طریقی است مگر آنکه کاری  
 کند که بطل نماز باشد **فصل دوم** در کثرت الاحرام در آن چند نکته است **سند اول**  
 کثرت الاحرام رکن است چنانکه کثرت در آن لفظ است بکثرت بفتح کاف  
 و ادغام حلام در یکدیگر و ضم می بی اشباع و سکون را در میان آن  
 اگر بعضی یا سکون فاعله شود و زوجه او یعنی دیگر جایز نیست و اگر کسی نماز  
 کثرت الاحرام را صحیح بگوید و تواند تا وقت باقی است یا دیگر در نماز کند  
 اگر تواند هر چه را تواند بگوید باقی را  
 بلفظ دیگر بگوید و اگر تمام لفظ را نتواند بگوید بلفظ دیگر مراد آن گوید و اگر  
 سخن نتواند گفت فساد آن لفظ کند با شاره یا کثرت **سند دوم** آنچه شرط نماز  
 شرط کثرت الاحرام نیز است و مجرد رجوع در کثرت الاحرام حرام میشود قطع  
 کردن نماز **فصل سوم** در قیام و در آن چند نکته است **سند اول** و صیبت  
 ایستادن در نماز در حال کثرت الاحرام و قیامت پیش از رکوع و در حال  
 کثرت الاحرام و پیش از رکوع رکن است در حال قیامت و بعد از رکوع و رکن  
 نیست پس زیاده و نقصان آن نه و اسباب بطول نماز نیست **سند دوم** آنچه  
 باید در نماز هر دو با هم مستقر است این و چنانکه فقرات است منتهی  
 پس بکجا ایستادن و نیت کردن بر طریقی است و باید در ایستادن چه  
 یا یا از هم دور کنند از ایستادن عزم بر بودن رود و باید در ایستادن  
 بگوید و راه برود و حرکت کند و اگر بر تمام اینها قدرت ندارد در هر چه

تواند یکای آن و مثلار که منتقل تواند بود بگوید یا نیت تواند شد منتهی شود  
 در هرگاه مرد و شود میان اعتماد و آنکه اعتماد کند یا میان آنکه اعتماد  
 انتخاب در حرکت عبادت **سند دوم** اگر مرد در بر شو میان نماز نشسته  
 و در حال راه رفتن غیر است و اگر مرد در بر شو میان ایستادن و در رکوع  
 و سجود بر وجهی اشاره کردن و نشستن در رکوع و سجود و ادرت کاملی کردن  
 باید بایستد و اگر نتواند ایستاد نشسته نماز کند و اگر بقدر بعضی نکات  
 یا بعضی اجزاء نماز تواند ایستاد همان قدر بایستد و اگر در شکاف نمک نشسته  
 نماز میکند بر ایستادن قادر شود بر غیر و اگر جدا شای رکوع باشد رکوع را  
 تمام کرده بایستد پس بنشیند و سجود کند لکن اگر بعد از رکوع قادر شود  
 بر غیر چنانکه نشسته سجده میکند و اگر نتواند بکثرت دیگر بر می خیزد  
**سند چهارم** آنکه از نشستن عاجز باشد بدست زبانی بگوید و نماز کند  
 و اگر نتواند بدست چپ بخوابد و اگر نتواند بر پشت بخوابد و اگر بدست راست  
 یا چپ بخوابد چنان بخوابد صورت پیش و محاذی قلب باشد و اگر بدست  
 میخوابد چون مختصره چهار را بگوید که اگر بدست نتواند خوابید بر روی بگردد  
 و نماز کند **سند پنجم** و صیبت بر آنکه نشسته نماز میکند درت بکارد و در آن رکوع  
 و سجود اما سجود نه بدست در رکوع یا چنان خم شود و در رکوع بگوید  
 اگر از رکوع و سجود عاجز باشد بر دیگر بگوید که اگر نتواند بکثرت کلن اگر  
 تواند بقدری خم شود که اگر موقع سجود را بگوید و پیش نه بران نهد از سجده  
 گویند و صیبت چنان کند و اگر ضرورت پیش نماند یا شایانی آن و صیبت  
 چنان نماید **فصل چهارم** در قیامت و احکام آن در آن چند نکته است  
**سند اول** به آنکه قیامت فاعله کتاب نماز صحیح و در وقت اول نماز چهار رکعت



در رکعتی واجب ترک ذریه آنی عند انما از باطل میکند و سهواً ضرر دارد  
از برای منفرد و امام و ما سیکه یک اول یا دوم خود را برکت سیوم یا چهارم  
لام افتد کند و تواند فاکه را خوانده ادر که رکوع امام نماید در برای سیکه  
قرائت و همه امام را نشنود چنانکه تفصیل **مسئله ۱۰** جایز است در رکعت  
سیوم سه رکعتی و چهارم چهار رکعتی خواندن فاکه و تسبیحات أربع بلکه همان  
سه فقره اول کاغذ است و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر باشد و جایز است  
در یک رکعت فاکه در در یک رکعت تسبیح خواندن **مسئله ۱۱** در نماز صبح و در  
رکعت اول مغرب و شب بر لام و منفرد در مردان بلند خواندن فاکه و سوره  
چنانکه جوهر حد اظا هر شود در رکعت اول ظهر عصر استخوانه خواندن چنانکه جوهر  
حد اظا هر شود در سیوم مغرب و یوم و چهارم ظهر و عصر و شب اظا در استخوانه  
خواندن است در زمان غیرند نماز قضا در هر دو اختات تابع اوست در جایز  
مرد برای زن و زن برای مرد نماز قضا کند حکم تغییر است **مسئله ۱۲** هرگاه خدا  
با علم بمسئله از بهر اختات و بی تکلف خواندن باطل است در هرگاه از روی  
خاشوعی یا جهل بمسئله باشد یا جهل باینکه این نازیت و جهل باینکه نماز صبح  
**مسئله ۱۳** در هر دو اختات واجب مراعات اعتدال چنانکه در هر دو اختات  
در اختات چنان باشد و قرائت خود را بشنود **مسئله ۱۴** واجب در هر دو  
آرتب لیت و کلمات و از برای هم خواندن پس هرگاه سکوت طویلی یا سخنی  
غیر از قرآن و دعا حاصل شود یا قرآن و دعا بمقتدر حاصل شود از قرائت  
متعارف بودن رو نماز باطل است و باید هر دو را چنان از خارج ادا  
کرد که اهل شنیدن در آنند اگر چه مراعات از اختات نشود پس

عذر

عذر فیکه در عجم آمده باید چنان گوید که عجم درست دانند و آنچه در عجم نماند  
مانند ثا و حاد و حاد و ط و ط و عین و قاف چنان گوید که عرب  
درست بدانند و باید حرکات و سکات و تشدیدات و اعراب است را  
نیز چنان مراعات کند که اهل زبان درست دانند اگر چه عجم باشند  
در مراعات کردن اینها عند الموصی بطلان نماز است **مسئله ۱۵** در  
نمونه از برای از روی نوشته فاکه یا سوره را صحیح خواندن واجب  
در بجای نماز کند و اگر جماعت ممکن نشود و تواند وقت باقی است  
یا دیگر و باید یاد کرد و اگر نتواند کن یعنی فقرات را از حد تواند خواند  
اما از بخواند و اگر از اسم نتواند کن تواند یاد از قرار از بخواند آنرا  
بخواند و اگر از اسم نتواند بوضوح مدح سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر  
و الله اکبر را بخواند و اگر این را هم نداند هرگز نمی تواند بخواند و اظا در استخوانه  
در بقدر حد و علی باشد و اگر حد را تواند خواند کن یعنی از برای اظا بخواند  
عظا اعراب باشد یا محرجی یا زبان او یا پاره حروف کند و اگر با قضا و قضا  
تواند یاد کرد و یاد کرد و اگر نتواند نماز جماعت واجب است اگر جماعت ممکن نباشد  
ایمان فقره را چنانکه مسدود خواند و اگر جهلا درست نتواند کرد چنانکه نماز  
زبان او می گوید و بخواند **مسئله ۱۶** هرگاه نتواند استخوانه یا بلند قرائت کند باید  
کلمات را در زبان گوش دهد و اگر زبان ندارد و یاد و در رکعت نتواند از فقرات  
بهر ابدلی قصد کند و بدست اشته کرده مراد کن فاکه است بکته حد و تحال  
**مسئله ۱۷** در واجب در نماز واجب هر چند حد در رکعت اول یکبار  
تمام بخواند و اگر عند الموصی ابرجد مقدم بدارد و تمام بخواند نماز باطل نیست  
بعد از تمام شدن پشیمان شود و بعد از حد هم میسر بخواند کن اگر پیش



از تمام شدن پشیمان شود و بعد از آن خوانده بعد از آن سوره تمام خواند تا صبح است  
 و اگر سوره مقدم دارد و نیت کند که رکوع و سوره نماز صبح است اگر سوره  
 نرسیده باید بعد از حمد سوره تمام بخواند و سوره که خواهد میخواند خواند مگر  
 سوره طویلی که با خواندن آنوقت نماز بکند و سوره ای سجده واجب اگر عذر  
 یکی از آنها را بخواند نماز باطل است مگر آنکه پیش از رسیدن بایه سجده پشیمان  
 شود و عدل بپوشد دیگر کند نماز صبح است و اگر لهوا بخواند ضرر ندارد و لکن در  
 سوره سجده اگر پیش از رسیدن بایه سجده متذکر شد باید بپوشد و دیگر  
 عدل کند و اگر بعد از آن متذکر شد چهار تا بپوشد و کند نماز  
 صبح است و چون بایه سجده رسید چشم اشاره کند و نیز بپوشد  
 اشاره کند اگر دیگری هم بایه سجده بخواند و او بشنود **سند** هم خواند  
 و سوره عده در نماز در یک رکعت حرام و بطل نماز است و با فراموشی و غفلت  
 نه بطل نماز حرام است و سوره الفصحی و الم نشرح میخورند و همچنین الم نشرح  
 و لا ینال **سند** جایز نیست عدل کردن از سوره بسوره دیگر گاه  
 از نصف که نشسته باشد و اگر نصف نرسیده باشد جایز است مگر از سوره  
 توحید و حمد و عدل از آنها نخواند مگر بسوره جمع و نه هفتین در نماز  
 جمع و نماز ظهر و عصر در گاه نصف رسید گذشت صراط و تمام کردن  
 همان سوره است در گاه شروع بسوره کند و بعضی آیات یا فقرات از آن  
 فراموش کند یا در بعضی تشکیک کند عدل از آن جایز است اگر سوره  
 حمد و توحید باشد و شروع در سوره است که بقصد آن بهم الله بخورم  
 و حق این است و بگویند لکن بهم الله بقصد سوره میگویند واجب نیست  
**فصل** در رکوع و در آن چند مسأله است **سند** اول رکوع واجب

رکعتی است

رکعتی است و بر نایده و ترک شدن آن عذاب الهی باطل میشود مگر بکسوف است  
 چنانکه در نماز جماعت باید و در آن چند چیز واجب است اول بقدر رکوع هر گاه دویم  
 مستوی التلقی افتد رخ نموده دست بر اتوی خود تواند رساند و گذاردن  
 بر رانود و جبیت در هر گاه درست تواند خم شد بر قدره تواند خم شود  
 و اگر بی تمیه تواند بر چیز نیت کرده خم شود و اگر اصلا نتواند برایش رکعت دهد  
 آنکه بجنب خلقت خم باشد قدر زیادتر خم شود و بر هم است رکعت حجیم آنکه در  
 رکوع طایفه بکار و غیر قدری در تک کند و آنکه از در تک عاجز است در تک کند  
 سیوم آنکه در حال رکوع ذکر واجب آنجا آورد آن سبحان ربی العظیم و حمد  
 یا سه سبحان الله و اگر ذکر واجب نتواند بکار آورد بزرگ کند که تواند گفتا کند و اگر  
 هیچ ذکر نتواند ساکت است چهارم بود آستن بر از رکوع در است پشیمان  
 اگر نتواند و اگر نتواند چنانکه تواند بایستد پنج طایفه یعنی چون برخاسته باشد  
 بایستد **فصل** در سجود و در آن چند مسأله است **سند** اول در هر رکعتی دو  
 سجده واجب و هر دو با هم رکعت چنانکه باید و در آن چند چیز واجب است  
 اول آنکه پیش از دو رکعت است و در آن دو سر پشتان بزرگ باید و بر زمین  
 ندارد و هر چه آنکه پیش از رکعتی از این چند چیز گذارد اول هر چه از خاک کوبیده  
 و هر چه از سنگ کوبیده و مسدود نباشد و حق این است هر سنگی که  
 توان سجده کرد چهارم هر چه از آریزه کوبیده پنجم کاغذ اصل آن را  
 باشد ششم هر چه از زمین بر روی و حذر دنا و پوشیدنی نباشد و  
 درختی و میوه و حذر دنا است و بر آب و اجزاء آن سجده و اگر دنا



بعض افراد آن میوه خوردن نباشد چون مسته فرمود است که بر آن بعضی بجهت  
تیر خیز است اگر میوه جدا شود و هر چه از دست و نفس نیاید بر آن تلقین نکند  
چون جمع و کثیر بر آن بجهت جایز نیست و همچنین جایز نیست بجهت هر چه  
خوردن و پوشیدن آن مستند باشد بالفقد چون نان و چهار یا سیاره  
تصرفات چون کسب و جنب و همچنین است هر چه میخورد باشد یا از اجزاء  
و فضلات حیوانات باشد و آنکه بجهت بر اینها جایز نیست در صورتی  
که آنچه سجده بر آن توأکر بدست آید لکن اگر بدست نیاید یا بدست آید و سجده  
بر آن توأکر بجهت تقیه یا عذر دیگر ادا است و بر جنبه یا گمان بجهت  
و اگر ممکن نشود بر جای اگر آنهم ممکن نیست بر پشت دست اگر آنهم ممکن نشود  
بر هر چه تواند سجده کند لکن اگر گاه آنچه سجده بر آن توأکر در میان دیگر  
برست آید و صحبت که بر آن رود نماز کند و هر گاه در آشنای نماز آنچه  
بر آن سجده توأکر و نا پدید آید اگر بدون قطع نماز طلب توأکر پدید آید و اگر توان  
سجده کند بر آنچه تواند چنانکه گذشت و اگر زود بی فراموشی بهر چیز سجده کند  
سجده بر آن جایز نیست اگر تواند پیش از آن یک نشاند تا بر آن بجزرند و سجده بر آن  
جایز است و اگر تواند یا پس از بدو شدن سر آگاه شود ضرر ندارد و بیوم از  
واجبات سجده است و آنچه پیش از آن می نمود بخش نباشد و شسته چون  
ان در بخش بودن این و بخش بودن بر آن و سایر طواف ضرر ندارد لکن  
اگر بعد از نماز معلوم شود جای چه بخش بوده احتیاط در اعاده نماز است  
چهارم آنکه موضع سجده از جایستادن زیاد و از جحش بلند نباشد و گاه

بودن هر چه باشد ضرر ندارد مگر آنکه از صدق سجده و نماز بیرون رود و اگر  
سهوا پیش از ابر بلندی نهد سر را می کشد تا جائه و الله بلند نباشد  
و اگر نتواند یا بعد از بدو شدن سر آگاه شود نماز صحیح است بجم و کثرت  
و احتیاط آنست که یک سجده ای ربی الا سجده و بجهت یا سه سجده ای سبحان الله  
ششم طایفه آن در یک کردن است و اگر نتواند یا فراموش کند بقط است  
همچنین آنکه سر از سجده بردارد و ششم آنکه آنکه کی بنشیند و هم آنکه سر بردارد  
سجده کند و هم آنکه از هیئت سجده بیرون نرود و ششم آنکه سر بردارد و ششم  
یا زود ششم آنکه علم بغضوب بودن موضع سجده نداشته باشد **مسئله**  
آنکه در پیش از او جراححت یا بی است صحبت اگر تواند بر زمین بنهد  
و اگر نتواند هر گاه جراححت یا بی تمام پیش از او فرود گرفته و میتوان  
جمله کند چنانکه موضعی را جحر کند تا در جراححت دست بر آید  
و موضع صحیح بر زمین رسد چنان کند و هر گاه تمام پیش از او گرفته اگر  
تواند سبک از جحر جبین سجده کند و اگر نتواند بدقی سجده کند **مسئله**  
آنکه اگر نتواند در دست خم شود باید موضع سجده را بقدری بلند کند که سر بر آید  
تواند نهاده و اگر هیچ خم نتواند شد چیزی بر آن سجده و اگر در پیش از  
بنده بجهت خم شدن آن را نه کند و اگر بر سر نتواند بدو چشم یا یک چشم **نقص**  
در نشستن و آن واجب غیر یکی است پس اگر آن عذر یا زایل باطل  
میکنند سهوا ضرر ندارد و در نماز هر رکعتی که نوبت در سه رکعتی و چهار  
رکعتی هر نوبت و صحبت دوران و صحبت نشستن بقدر شرم و آن این است  
استهسان لا اله الا الله و صده لا شریک له و استهسان محمد اعبدوه و صده



اللهم صل على محمد و آل محمد **فصل ششم** در تسبیح و تحمید آن سلام آخر است که تسبیح  
 علیکم ورحمة الله و بركاته باشد و آن جزء واجب نماز است آنچه در نماز شرط بود  
 درین اتم شرط است لکن رکن نیست پس ترک آن نهی و ضرر ندارد **فصل هفتم** در  
 سب بر نماز و در آن چند مقام است **مقام اول** در نماز و زیارات و آن واجب میشود  
 بکفر فتنی خورشید و ماه اگر چه تمام گرفته شود و وقوع زلزله اگر چه آنکه کسی باشد  
 و عرض برابر است آنکه با بحث خوف اغلب مردم شود اول وقت الحاق  
 عروض آنهاست لکن از رفتن ماه و خورشید می کشند تا آنکه می کشند شروع  
 در استعلا کنند و در استعلا کنند و در زلزله می کشند تا تمام عمر در سایر چیزها می کشند تا آنکه  
 آنها بر طرف شوند و هرگاه در وقت ترک شود پس در خوف و کوفت تمام  
 جرم گرفته اگر چه مطلع نشود و در اینجا که تمام جرم گرفته لکن بران مطلع شده و  
 و بصیرت و در سایر موارد واجب نیست و این نماز حرکت است و هرگز  
 هیچ رکوع دارد و در سجده و در طریق توان گاهی آورد و یکی آنکه پیش از هر  
 رکوعی یک سجده و یکسوره بخواند و دیگری آنکه پیش از رکوع اول حمد بخواند و یکی ایة  
 از سوره و پیش از هر رکوعی ازین رکعت قدری ازین سوره بخواند که در تمام  
 هر رکعت هر حمد و سوره خوانده رکوع و چهار سجده باشد **مقام دوم** در نماز  
 نیست و در آن چند مسئله است **مسئله اول** نماز نیست واجب برای آنکه  
 گوینده شهادتین باشد و منکر ضروری دین نشود و در دیگران و طفل  
 شش ساله ایشان و برای طفل شش ساله و بزرگتر در جلا و اسلام یافت شوند  
 و در و مادر آنها معلوم نباشد یا در جلا و کفر یافت شوند و مسلمانی در این باشد  
 و معتقد بودن آنها در اسلام باشد و اگر در میت کافر و مسلم متنبه شوند  
 یک نماز بقصد مسلم کافی است و اگر یک جسد در میان باشد نماز ساقط است  
 و هرگاه عفتی از میت یافت شود که سینه در آن باشد نماز واجب است و اگر

نباشد

نباشد و واجب نیست **مسئله دوم** نماز نیست واجب کفای است بر هر کفایی در  
 مردن آن آگاه شود پس اگر کسی آورد و از دیگران ساقط میشود و هر که  
 بر نماز کند خصوص بلام باید باذن صریح یا مخفی باشد حال از نماز او  
 باشد و دینی است و ارث بالفقد است پس اگر کسی باشد او اذن بدد  
 و اگر متعدد باشند پدر بر پدر تقدم است و جد بر پدر و حویش پدر و مادر  
 بر پدری تنها و پدری تنها بر مادری تنها و مردان بر زنان و شوهر بر همسر  
 حتی بر پدر هم تقدم دارد و هرگاه هیچک از اولیا او نباشند اذن بعضی نکاح  
 و بهتر استند آن از همه است و هرگاه هر دو را نفر اذن بدهند اگر هر  
 اتفاق بر یک نفر کنند او نماز کند و الا هر دو نماز کنند و اگر دینی میت صغیر و  
 یا غایب باشد یا معلوم نباشد حیاط آنکه از حاکم شرع اذن بگیرند **مسئله سوم**  
 کیفیت نماز نیست چنان است که تقدیرت کنند و بگیر بگویند پس شهادتین  
 بهر لفظ خواهند بگویند و بهتر است بگویند اللهم ان لا اله الا الله و صده  
 لا شریک له و ان محمد عبده و رسولہ و ان الموت حق و الجنة حق و النار حق  
 و الموت حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من یشاء من عباده  
 رسلاً پس تکبیر هر یک را یکبار و صلوات بفرستند بهر لفظ خواهند و بهتر این  
 است اللهم صل على محمد و آل محمد و صلیت و بارکت و رحمت و رحمت  
 علی ابراهیم و آل ابراهیم و علی یحیی و آل یحیی و علی محمد و آل محمد و علی  
 بگویند و اهرایم از دعا کنند و بهتر این است بگویند اللهم عظمنا و جمع  
 المومنین و المومنات و تابع بنینا و بنینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات  
 و دلی الخیرات یا ارحم الراحمین پس تکبیر چهارم را بگویند و رایت را دی  
 کنند و بهتر این است بگویند اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابی



است که زکات و زکات خیر منقول به اللهم انما لا نعلم منه الا خيرا و زکات علم به  
 من الله ان کان محسنا فزونی حسنا و ان کان مسیئا فحقا و زکات غفر  
 لنا و الله اللهم حشر مع من یؤله و بحیه و البعد من یرثه و یغضبه اللهم الحق  
 بنیک و عرف بنیاب و یرید و ارعنا اذ اترعنا یا ارحم الراحمین پس کثیر بخیر را بگوید  
 و نماز اقام کند **سکه چهارم** و صحبت در نماز میت رد بقیه بودن و  
 در حال کثیر اگر ممکن شود و استیذان و اگر نماز کنند امام یا منفرد  
 باشد چنان بایستد در سر خار زده حمدی است است او باشد و اینکه  
 میت بر پشت خوابیده باشد و چندان هم دور نباشد و اینکه نماز بعد از غسل  
 و کفن او باشد و هرگاه نماز جهشت کنند و امام شرایط است باشد اما وضو  
 و ازاله نجاست از جامه و دست و صورت و خواندن طهارت **سکه پنجم** هرگاه  
 مأموم بعضی تکبیرات امام را در باید یا امام تمام کند و بانی را آنچه بگوید  
 و در هر مرتبه و طایفه آن تکبیرات بگوید و اگر در دعای امام را متابعت  
 کند و اگر تکبیرات نماز نکرده و فنی کنند تا از هم نباشند برقرار نماز  
 کنند و هر چند جنازه بیک نماز نکرده لکن در کثیر چهارم که دعا زکات  
 کنند باید ملاحظه در بودن و سه بودن میت را نمود چنانکه اگر نماز باشد  
 بگوید اللهم ان هذین ایستین تا آخر **سکه ششم** در آنچه نماز باطل کند در آن  
 چند سکه است **سکه اول** چند چیز است در نماز باطل میکند از روی عمد  
 باشد یا سهوا یا از جهل یا سبک اختیار باشد یا بخل را در آن هر چهار  
 بشکند و هر یک که زیاده کردن می از آن کارکان نماز بیوم کم یا زیاده کردن می گشت  
 نماز چنانکه نباید چهارم کرده بدین تمام بدن را از بقیه از بدین و بسیار بود

یا کفر و چنانکه کثرت سجده کردن در روز از بقیه بر پشت سر ششم خیر کثرت  
 در اشائنا زکات یا کفر و در آن لکن در اینجا بطلان در صورت سهو یا بخل است  
 اتعمم عروضا شک بطر چنانکه باید **سکه هفتم** چند چیز است که حد در آنها عمد  
 بطر نماز است اول ترک کردن و هر غیر آن در نماز چنانکه باید و هر که کوفت  
 روز از قبل چنانکه بشرق و مغرب سه و همچنین است اگر بیهوش و یا سر  
 بیوم سخن گفتن بغیر قرآن و دعا و ذکر در نماز اگر سخن پیش از تکبیر یا کفر  
 معنی دار باشد در سه و آه و ناله و پلنگ کردن ضرر ندارد چهارم حنجره  
 حنجره بجهت گریه حد دارد بجهت امور دنیوی ششم کار که او را در نماز  
 کار بسیار گویند بجهت دست بسته نماز کردن ششم سکوت طولی که نماز  
 از نماز بودن سپردن بر دو سکوت در میان حد و سوره بخونک موات  
 تمام شد نهم آئین گفتن در اشائنا نماز **سکه بیوم** چهارم است بر نماز  
 نماز و صحبت بفرست **سکه چهارم** و صحبت جواب سلام در نماز  
 اگر بر صاحب سلام کنند یا بر جمعه ادا و اخل است باشد لکن اگر دیگران جواب  
 گویند از دستا قطعی شود **سکه پنجم** در چهارم خلد سخن کم و زیاد کردن آنچه  
 نباید کم و زیاد شود در آن چند سکه است **سکه اول** به آنکه عمد است  
 زیاد کردن هر یک از وجبات نماز بجز باشد یا شرط بطر نماز و موجب  
 اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت است لکن عمد و تشدد اگر قصد  
 قرآن و دعا خوانده شود نه بقیه جزء بعد از ضرر ندارد و چهارم سبک هم  
 عمد دارد لکن هر در موضع اخفات بکسی اگر از جهل سبک باشد



ضرر ندارد **سید** و اجابت نماز بر دو قسم است رکعتی و آن پنج رکعتی  
 که نشد و غیر رکعتی و آن بر هر نوع است اجزاء اصلی آن ناکه الکتاب  
 و سوره و میسجه و تشهد و تسلیم است و در اجابت غیر اصلی آن  
 بر کیفیت و غرضی است و در یکی از این اجزاء بهتر است چون هر دو خاست  
 ذکر رکوع و نحو اینها پس هرگاه یکی از دو اجابت رکعتی نماز سهواً ترک شود  
 اگر پیش از دخول در رکعتی دیگر متذکر شود همان را دوباره از ایجابی آورد و اگر  
 بعد از آن متذکر شود نماز باطل است و در آنکه رکوع باید بسته پس  
 رکوع کند و هرگاه در هر غیر رکعتی ترک شود صورت دارد اول آنکه  
 اجزاء اصلی ترک نشود پس اگر پیش از دخول در رکعتی متذکر شود همان  
 و بعد از آن ایجابی آورد و همچنین است اگر سجده رکعت اخرا باشد  
 ترک شود و پیش از سلام متذکر شود اگر بعد از دخول در رکعتی باشد  
 فراغ از نماز متذکر شود نماز اتمام کند لکن هرگاه یکسجده از غیر  
 رکعت اخرا باشد اول را ترک کرده تفاسد و سجده سهواً بجا  
 آورد و در هرگاه یکسجده رکعت اخرا باشد اجزاء جلوات بر رسول  
 ترک کرده تفاسد و سجده سهواً بجا آورد و اگر در رکوع و  
 سجده و طاعتی پس اگر بعد از آن که نشسته باشد نماز اتمام کند صحیح است  
**سید** و اگر سلام در هر ترک شود و پیش از نماز با دعا و اگر بعد  
 از آن با دعا و اگر آن نماز خفایت که سهواً یا بظن نماز نیست  
 باز سلام بخوبی و اگر مطلقاً بظن است همان نماز اتمام کند و اعاده نشد

**سید** چهارم هرگاه یک رکعت یا بیشتر نماز سهواً ترک کند اگر پیش از دخول نماز  
 یا بعد از خنده تفهیم یا بر چیز خوردن و آب شدن متذکر شود آنچه کرده اضافه کند  
 و بعد از آن در سجده سهواً کند و اگر بعد از دخول در رکعتی یا یکی از اجزای متذکر شود  
 ادا احتیاطاً نماز اتمام کرده اعاده کند و در سجده نماز باطل است از رکعت  
 و هرگاه بعد از دخول در نماز لاحق متذکر شود از سابق ترک کرده مثلاً یک  
 در نماز عصر یا پیش آمد نماز ظهر اگر رکعت یا یک رکعت کرده آنچه از عصر کرده  
 میتوان جزو حاکم کند چنان کرده نماز اتمام کند پس عصر ایجابی آورد و اگر  
 نمیتوانه عدول بنماز ظهر کرده بعد از آن نماز عصر ایجابی آورد و هرگاه بعد از  
 تمام شدن نماز لاحق متذکر شود از سابق کم کرده اگر وقت است بر جا  
 اعاده کند و اگر نیست سابق را تفاسد کند **سید** پنجم هرگاه تعیین کند که یک رکعت  
 نماز ترک کرده نداند از نظر است یا عصر هر دو را اعاده کند و هرگاه دو  
 که یک رکعت از نظر ترک کرده لکن نداند از هر رکعت اول است یا خراب باشد از  
 اول است یک رکعت نماز کند چون رکعت اخیره و هرگاه در سجده ترک کند نداند  
 از هر رکعت است یا یک رکعت احتیاطاً در اعاده نماز است و هرگاه آنکه از رکعتی  
 است لکن نداند که از هر رکعت اول است وقت آن که نشسته یا از سجده است  
 وقت آن که نشسته قرار بر سجده دهد و سجده را ندان که نماز صحیح است  
**سید** ششم هرگاه قبل از تشهد یا بعد از سلام یک رکعت زیاده کند اگر پیش از  
 رکوع متذکر شود بنشیند و نماز اتمام کند و سجده سهواً ایجابی آورد و اگر بعد از



رکوع کند که شش نماز باطل است **فصل دوم** در احکام شک در آن حرکت است  
**بحث اول** اگرگاه در نماز شک کند که قضاء واجب است یا نه اگر  
 محذوران کند شسته یعنی اگر دخل فساد گیرند و نماز را بجا می آورد و اگر دخل فساد  
 بگذرد و نماز را تمام کند اگر چه آن قدر که می شست باشد و اگر چه نماز حرکتی باشد بر آن  
 در چند جا شسته شود و حق آنست که محذوران کند شسته یکی آنکه شک کند در رکوع  
 بعد از تفتن سمع الله لمن حمده یا کتبه یا بعد از قنود آمدن بقصد سجده پیش از آنکه  
 پیش از برین رسد و دیگر در جایی که شک کند در سجود بعد از استغفار یا غیر  
 بقصد سجده دوم یا بعد از نیم خیز شدن یا بعد از گفتن بحول الله وقوته اوم  
 و اقد **سند دوم** اگرگاه پس از سجده آوردن مشکوک فی یقین کند که بجا  
 آورده بود اگر چه آن سجده کرده لکن است نماز باطل و لا حیجرت و اگر  
 بعد از گذشتن از محل شکوک فی عهده یا جاهلا از بجا آوردن نماز باطل است  
 ظن در احوال مسلم حکم شک دارد **سند سوم** و حجت در حق شک گذراندن  
 عامل و تفکر نماید تا از ترجیح یکی از طرفین یقین شود **بحث سوم** در شک در رکوع  
 رکعات و در آن چند مسأله است **مسئله اول** شک در عدد رکعات نمازهای  
 رکعتی و اجبی و نماز سه رکعتی و نماز چهار رکعتی و پای یک در میان باشد یا پای  
 و پیش از احوال بعدتین یا ندانند چند رکعت کرده است بطرف نماز است پس بر  
 نماز است اگر شک در عدد رکعات باشد نماز باطل است و اگر در رکعات باشد  
 بنابر ابریکر کند **سند چهارم** در نماز چهار رکعتی اگرگاه شک کند میان دو سه  
 بعد از سجدتین یا سه و چهار و بنابر ابریکر باشد که از دو نماز اتمام کند و حرکت

در شک احوال نماز در میان چند مسأله است **مسئله اول**

نشسته

نشسته یا حرکت استاده نماز کند و در میان دو و چهار بعد از احوال  
 بنابر ابریکر کند که از دو حرکت استاده میکند و در میان دو سه و چهار بنابر  
 بر چهار کند و پس هر حرکت استاده و هر حرکت نشسته نماز کند و اگرگاه  
 پای پنج در میان آید و پای یک یا دو پیش از سجدتین پس اگر پیش از  
 رکوع است می نشیند آن حرکت باطل شود و پای پنج در میان نماز و نماز  
 تمام کند بعد از آن نماز احتیاطی و وظیفه آن نوع شک است میکند و اگر  
 بعد از رکوع باشد بنابر ابریکر کند از دو نماز اتمام کرده و سجده بکند و  
 برگاه پای شش در میان آید و پای یک یا دو پیش از سجدتین در میان  
 نباشد مطلق بنابر ابریکر کند از دو نماز اتمام کرده و سجده بکند و  
 کند مگر درگاه شک در میان پنج و شش باشد و اگر پیش از رکوع پای  
 همان رکعت را بر هم زند و بنابر ابریکر کند از دو اگر بعد از رکوع باشد نماز  
 باطل است **سند پنجم** اگرگاه بعد از بنا گذشتن بر پشت و بعد از نماز احتیاط  
 یا در میان آن بداند که کمتر کرده بود نماز احتیاط را تمام کند نماز صحیح است و اگرگاه  
 پیش از نماز احتیاط نشسته که اگر خلف نماز بجا نیاورده آن بقیه را با وضو  
 کند و اگر خلف بجا آورد نماز باطل است و اگر نشسته که پیش از رکوع  
 نماز احتیاط بر او نیست برگاه پای پنج در میان باشد و نشسته که پیش از رکعت  
 کرده اگر پیش از رکوع باشد بنشیند و نماز اتمام کرده و سجده بکند و اگر  
 بعد از رکوع است نماز باطل است و هر شک که بعد از فراغ از نماز و در میان  
 ندارد **سند چهارم** آنچه گذشت حکم شک بوده عبادت از دست وی طریق



لکن هرگاه که طریف نظون باشد باید بار باران ظن گذشت اگر حکم بطلان  
باشد **مسئله پنجم** بداند که اگر آن شک است که در عرف بگویند ببار شک میکند  
و چنین که در هر چه که آن شک از احوال و در کلمات و اجزاء و شرایط شک است  
چون معتزلیت هرگاه در آن شک کند باید قرار دهد و از آن کرده است اگر چه  
رکن باشد و حذر آن گذشت باشد در آنچه که آن شک نیست حکم شک است  
میکند و اگر آنچه در ادشک کرده چیز باشد در صورت کردن او ناز باطل شود  
قرار کردن دهد و در اینجا فرقی میان ناز و رکنی و رکنی نیست همچنین کثیر  
الظن و کثیر الهمولن و سهوا و در هر چه کثیر الظن یا کثیر الهمولن اعتبار ندارد  
و اگر چه در آن چیز سهوا یا ظنی کند همان قرار دهد که از آن کرده است و دیگر چیزی  
بر او نیست **مسئله ششم** هر یک از نام و ماموم و شک است در جرم و جرم دیگر  
میکند و فرقی میان زن و مرد و عادل و غیر عادل نیست لکن هرگاه آن  
دیگر هم علم نداشته باشد یا آنکه امام شک یا موین مختلف شوند هر یک  
بعضی علم یا شک خود عمل میکنند در جرم دیگر نمیکند و همچنین هرگاه یک  
که امام ظن داشته باشد در خلاف دیگری یقین کند بکلاف آن باید آنکه  
ظن دارد و عمل بجهل دیگری کند **مسئله هفتم** از برای هر یک از امام و ماموم و  
سهوی در ناز عارض شود مقتضای سهو خود عمل میکنند **مسئله هشتم** در شکی  
موضع سجد و صیبت اول و دوم و از برای هر یک سجد و شک که بایستی  
بین این ضایقه که شک است بیستم و از او شک است و اول وقت آن بگذرد  
چهارم هرگاه از راه فراموشی یا غلطی عام شدن حرف و نه پنجم سلام

گفتی

گفتی در رکعت اول با جیم بیستم ششم نشستن و برخاستن بیست  
و صیبت در سجد سجدت قربت و بر زمین گذاشتن پشانه و خواندن  
تسبیح خفیف و سلام و تشهد این است از آنکه ان الله اعلم بالاعمال و ان محمد  
رسول الله و چیزی دیگر و صیبت و باید این سجد را بعد از سلام ناز بجا  
آورد و اگر تاخیر اندازد سجد نمیشود و تاخیر در رکعت کردن او هم ضرر ندارد  
هر چه در ناز و صیبت در ناز احتیاط عام و صیبت مکرر و قیام  
در هرگاه پیش از ناز احتیاط بجا می آید باید ناز از رکعت **مسئله نهم**  
در احکام ناز قضا در آن چند مسئله است **مسئله اول** در صیبت قضا  
کردن بر هر مطلق و عهد یا از روی جهل مسئله ناز اگر کند یا یک از اجزاء و شرایط  
آن اخلال کند یا از روی غفلت و فراموشی ناز یا یک از ارکان آن ترک کند و  
همچنین است اگر بجهت سهو یا عدم لکن از طهارت یا بی و تیم یا قوف از دشمنی  
یا حاجتی استم از ناز یا جهل بجهل ناز ترک شود و اگر بعد از این جهات ناز ترک  
شود قضا ندارد **مسئله دوم** در صیبت ناز قضا بر او مقدم شود اگر وقت تنگ  
باشد لکن اگر در وقت ناز او را بر قضا مقدم دارد و باطل نخواهد بود  
**مسئله سوم** آنکه میداند چند ناز از وفوت شده و چه ناز بجهت حکم او  
طاهر است و آنکه میداند چه ناز بوده و نمیداند چند دفعه فوت شده و الله ناز  
کنند که نداند که از آن بوده و آنکه میداند چه ناز بوده و میداند چند دفعه فوت  
شده باید چند آن ناز کند که یقین بداند ناز فوت شده را بجا آورده و همچنین  
اگر میداند چند ناز از وفوت شده و لکن نمیداند چند دفعه فوت شده و چه ناز  
بوده باید بقدری ناز کند که یقین بداند آنچه فوت شده قضا کرده است **مسئله**  
**چهارم** هر که چند ناز از وفوت میداند بجهت ترتیب فوت شده باید بجا



ترتیب قضا کند و اگر نیت از ترتیبی در قضا تمام نماز قضا نکند  
 حال فوت شده است پس اگر در قضا نماز فوت شود در قضا کند تمام کند اگر در سفر  
 فوت و در قضا قضا کند قصر کند و در سایر احکام همان قضا کردن معتبر است **مسئله**  
 در وقت بر سر بزرگ بعد از نماز باید که نماز را که علم دارد که از برادر فوت شده  
 کند اگر از برای او ضرر و مخرج نباشد و میت هم وصیت استیجار نماز نکرده باشد و  
 دیگر هم تبرعاً بجا نیاورده باشد و اگر بپرسد استیجار کند نماز را بکند و برادر  
 بجا آورد و از کردن او ساقط می شود **مسئله** در نماز جماعت و حکم آن  
 و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هر نماز که بالذات یا بالعرض معتبر است  
 بجماعت میتوان کرد و در نماز معتبر جماعت جایز نیست مگر در جبهه موضع نماز  
 در زمین آباد مظهر است **مسئله دوم** نماز جماعت مستحق میشود و در صورتیکه  
 امام و مأمومی باشد و مأموم قصد کند اقتدا با امام معین را و اگر کسی امام را  
 هم در یاد بگیرد اگر امام را با رسم یا وصف یا لقب معین کند بعد از آن معلوم  
 و دیگری بوده نماز باطل است و اگر باشد ره معینی کند و عتقا و ادائی باشد  
 که مثلاً زید است و دیگری باشد اگر آن دو کور را هم عادل دانند نماز صحیح است و اگر  
 باطل است **مسئله سوم** در وقت نماز جماعت چند شرط است اول آنکه اگر مأموم  
 مرد است جایز نباشد که او را منع کند از دیدن امام یا مأمومی در میان او امام  
 و اگر مأموم امام را از پهلوی می بیند نماز صحیح است کلاً اگر مأمومی را می بیند امام  
 باید از پیش رو بر نیاید و اگر کسی که امام را از پهلوی می بیند و قصد بقدر کسب پیشینه  
 تر نباشد گفتن بمندی مذکور بجای معین زمین است و اگر در صورتیکه باشد و فرق  
 ابتدای نماز از امام یا از مأموم است بقدر دور بودن عرفانه باشد و در فرق  
 نیست میان دوری از پهلوی و پشت چهارچشمی آنکه در تکبیر الاحرام در سجده و سجود  
 و نشستن برای تشهد و برخاستن برای تراویح از امام پیش نیفتد بلکه اگر

تکبیر الاحرام را یا امام یکدفعه هم بگوید نماز باطل میشود لکن در رکوع و سجود  
 عمد از لام پیش افتد یا پیش از امام سر بردارد نماز باطل است و اگر سر بردارد  
 باید برگردد و با امام ملحق شود و پیش آنکه مأموم عمد از لام بقدری عقب نشیند  
 و از صدق جماعت بیرون رود و ششمی آنکه نماز امام و مأموم معتبر است  
 و اخالی مثل رسم باشد اگر چه بکسب یا بصف یا بعد مختلف شوند پس  
 نماز بر رویه و اجتماعات و عیدین اقتدا نمودن و نماز ادا را بقضا و قضا را  
 با ادا و ظاهر را بظاهر و عذر را بظاهر و عذر را بعذر و عذر را بصبح را  
 بهدیک از اینها و قصر را بتمام و تمام را بقصر اقتدا میتوان کرد هفتمی آنکه  
 مأموم عمد اچنان نیستند و در عرف بگویند از لام پیش آمده اگر چنان  
 کند نماز او باطل و نماز امام صحیح خواهد بود و قضا مؤمن ضرر ندارد **مسئله چهارم**  
 در نماز جماعت چند شرط است اول آنکه قائل بودن در حالت کمال و نه حالت  
 ضرر و آزار و قیام طوع و مسکون عدالت و انقیاد است ثانیاً باید  
 او قریبه امارات کند که کبره کند و اگر بر صغیر هم نداشت باشد در دلیل  
 پستی نفس باشد و ششامه شود عدالت بهدات در عدل و شوع  
 و جاهلست بقدریکه خلل بعد است پیدا شود و کما کبره را در زینة العباد محقق  
 فرموده اند هر که خواهد بدان رجوع کند چهارچشمی شود و چون پنجچشمی  
 عاجز نبودن از ایستادن در صورتیکه مأموم تواند ایستاد و ششمی آنکه  
 از نماز بودن هفتی مرد بودن هشتی آنکه حد و سوره را درست تواند خواند  
 هشتی آنکه در زبان او نقصی و آفتی نباشد که حروف را نتواند ادا کرد و نهمی  
 حرکات در صورتیکه مأمومی از دور است ترک بگوید و اگر مسجود باشد  
 معتبر نیست و هشتی آنکه امام در حال کمال مأموم نباشد **مسئله پنجم**  
 شرط است در نماز جماعت و مأموم علم نداشته باشد نماز امام



فصل فاسد است که اگر آن اکاه شود باید نماز را اعاده کند و اگر در نماز لام  
ظلم باشد و سبک از لام و ماسوم اکاه نشود تا نماز تمام شود نماز ماسوم صحیح است  
اگر چه بر لام اعاده لازم باشد و هرگاه ماسوم بعد از نماز بگوید لام خطا یا جزا  
عذر آن ترک کرده نماز او باطل است و هرگاه لام در آشنای نماز از خطا است  
نماز او بر هم زند و ماسوم هم نماز او از سر گیرد هرگاه ماسوم بعد از نماز  
اکاه شود بعضی از شرایط لازم در لام نبوده نماز او صحیح است  
بر ماسوم یک برکت اول لام بر سه قرائت هر یک اول و حبسیت و بر آن برکت  
دوم بر سه در رکعت اول و حبسیت و در حیم عدد و سایر و حبسیت  
اگر تواند هر چه را بخواند و بر کوع لام برسد و اگر نتواند سوا ساقط است و اگر  
صدر او تمام نتواند که در غیر است و هر جا لام بر کوع رود صدر او تمام کند  
بر کوع برسد یا بعد از تمام نماید و با نام برسد و اگر برکت بیوم برسد در رکعت  
اول قرائت کند و در حیم بکشد چنانکه گذشت و اگر بگوید برسد در اول  
قرائت کند و در حیم و از امام جدا میشود باید صد و سوره را بخواند  
و نماز او تمام کند و هر جا که ماسوم قرائت میکند اخفات بود  
و حبسیت مکرر کنی و از جماعت خارج شود این حکم فرادی دارد  
در رکعت بیوم نماز سه رکعتی و بیوم و چهارم چهار رکعتی ماسوم غیر است  
میانه خواندن حد و تسبیح و سایر از کار واجب بود و اب و تسبیح تسبیح  
**مسئله اول** و حبسیت بر ماسوم یک برکت اول امام نرسیده و در نشاند لام  
نشاند و در نشاند حیم احتیاط در نشستن است و باید بر پاشیند  
چون وقت نشاند ماسوم شود و زود بیاورد و با نام برسد و در سایر

افعال ثابت محبت **مسئله چهارم** باینست هر ماسوم در نماز قصد فرادی قصد  
اقتدا بامامی دیگر کند مگر در گاه برای امام اری روی دهد و نماز او تمام نتواند  
کرد که در اینجا ماسوم قصد فرادی یا اقتدا بامامی دیگر میکند و هرگاه امام از  
سجده رکعت اخبر بفریضه جایز است و ماسوم پیش افتد بقصد فرادی و  
بدون آن **مسئله پنجم** هرگاه کسی در آشنای نماز فرادی باشد و جماعت  
بر پیشو اگر در رکعت گذشته جایز است و عدد دل کند بنافذ و چون  
تمام شود جماعت را در آید و اگر در نافذ باشد میتواند بر بزمند و حبسیت برسد  
و هرگاه وقت برسد و امام در رکوع باشد و ناخود اlyف برساند  
رکوع را در نیاید تا گاهی نیست کرده کسرة الاحرام که بر کوع رود و در رکوع  
بصف برسد و اگر باز هم نتواند رسید سجود رود و در رکعت دیگر برسد  
**مسئله چهارم** هرگاه امام و ماسوم هر دو مجتهد باشند یکی مجتهد دیگر  
مقلد او باشد یا هر یک مقلد مجتهدی باشند اقتدای هر یک دیگری  
جایز است لکن باید هر کدام وظیفه خود عمل کنند **مسئله پنجم** در نماز مقلد  
آن و در آن چند مسئله است **مسئله ششم** بدانکه در سفر بر وظیفه ذکر خواندن  
نماز ظهر و عصر و شام هر یک میشود و نافلههای آنها هم ساقط میشود و نماز  
صبح و مغرب و نافلههای آنها کمال خود میماند **مسئله هفتم** شرط است  
در وجوب قصر وقت معتبره و آن شش فرسخ است یا چهار فرسخی در  
پیش از ده روز رجعت کند و هرگاه راه رفتن کمتر از چهار فرسخ  
باشد در گشتن پیشتر و بکس و در هر شش فرسخ نشود قصر و حبسیت  
و هرگاه راه کمتر از چهار فرسخ باشد و بکس را در وقت شش فرسخ



برود قصر جائز نیست و در غایت میان سفر با بیان در یاد ابتدای است  
از اول صدر بندی نذر باید است و اگر چهار نذر باشد ابتدای  
خانه های انجاست و باید یقین برافت باشد یا شایع یا ثبوت عدلین  
در صورت شک احتیاط آنکه با امکان خود دار گردند و اگر ممکن نباشد  
یا مشکل باشد نماز را تمام کنند تا یقین برافت کند و اگر بکمال سخت  
مقدور نیست نماز را تمام کند پس معلوم شود در سخت است بعد از آن  
نماز قصر کند و آنکه کرده در وقت اعاده کند در غیر وقت تقدیر دارد  
**مسئله ششم** شرط است در وجوب قصر قصد ساخت نموده که اگر قصد  
است فرج برود قصر جائز نیست چون کسیکه بستاند و در بی اگر بعد از  
آنکه پشت فرج رفت قصد رجعت پیش ازده روز کند باید از آنجا منزل  
خود قصر کند و همچنین اگر سفری مقصد برود پس یقین کند که آنچه بعد  
از این خواهد رفت در خواست کند تا منزل خود داشت فرج است باید از  
آنجا قصر کند و احتمالی ظن اینکه با فرج برخواهد شد ضرر بقدر سخت  
خوار و اگر پیش از آنکه پشت فرج را تمام کند بپایان یافزد و آنکه قصر  
کرده صحیح است باید بعد از آن تمام کند **مسئله نهم** واجب است در نماز واجب  
بعد از حمد در حرکت ادا بکوره تمام بخواند و اگر عدا سوره را بر حمد مقدم  
و تمام بخواند نماز باطل است اگر چه بعد از تمام شدن بشمار شود بعد از حمد  
بکوره بخواند نماز صحیح است و اگر سهوا مقدم بر او و متذکر شود آنکه کجا  
رسد نماز صحیح است و اگر بعد از آن فرسیده باید بعد از حمد سوره تمام کند  
و بر کراهی که خواهد میتوان خواند مگر سوره طویله را بخواندن الوقت نماز برادر

و سوره های سجده واجب که اگر عدا یکی نذر آنرا بخواند نماز باطل است  
مگر آنکه پیش از رسیدن بایه سجده بشمار شود و عدول بکوره دیگر کند  
نماز صحیح است و اگر سهوا بخواند ضرر ندارد و لکن در کوره سجده اگر پیش از رسیدن  
بایه سجده متذکر شود باید بکوره دیگر عدول کند و اگر بعد از آن متذکر شود نماز  
تمام کند نماز صحیح است و چون بایه سجده رسید بچشم اشارت کند و نیز بچشم  
کند و نیز بچشم اشاره کند اگر دیگری هم بایه سجده بخواند و او بشنود **مسئله دهم**  
خواندن حرکات عدا در نماز دیگر حکم حرام و بطلان نماز است و با فراموشی غفلت  
نه بطلان حرام است **مسئله یازدهم** در الفی و الم تشریح بکوره اند و همچنین الم ترکیف  
و لا یلایف **مسئله بیستم** جائز نیست عدول کردن از سوره بکوره و دیگر گاه  
از نصف گذشته باشد و اگر نصف نرسیده باشد جائز است مگر از سوره  
توحید و حمد و عدول از آنها متذکر شود بکوره حمد و متذکر شدن در نماز بکوره  
نماز ظهر روز جمع در گاه نصف رسیده و گذشته احتیاط در تمام کون همان  
سوره است و در گاه شروع بکوره کند و بعضی اوقات یا فقرات آنرا فراموش  
کند یا در بعضی تشکیک کند عدول از آن جائز است اگر چه سوره حمد و توحید باشد  
و شروع در سوره آتت به بقصد آن بسم الله بگوید و حق است در وقت  
کفایت بسم الله قصد سوره همین واجب است **فصل بیستم** در رکوع و در آن  
چند مسئله است **مسئله اول** رکوع واجب تکلیفی است و بر زیاده و ترک شدن  
آن عدا سهوا نماز باطل میشود مگر در کسورت چنانکه در نماز حاجت باید  
و در آن چند جزئیات اول بقدری شروع در گاه آدم مستوی الخلقه بقدر  
خم شود که دست برافزای خود تواند رسید و گذاردن دست بر زانو واجب است  
در گاه در دست در گاه درست خواند خم شد هر قدر تواند خم شود و اگر با



کشیده نتواند بر چیزی کشیده کرده خم شود اگر صلا نتواند بر اشاره کند و آنکه  
 بکس خلقت خم باشد قدری زان در خم شود و بر هم اشاره کند و هم  
 آنکه در رکوع طمانینه بجا آورد نیز قدری در رکعت کند و آنکه از رکعت  
 عاجز است در رکعت کند معیوم آنکه در حال رکوع ذکر واجب است  
 بجا آورد آن سبحان ربی العظیم و بحمد یا سبحان الله است  
 و اگر ذکر واجب را نتواند بجا آورد بهر ذکر که تواند گفتا کند و اگر هیچ  
 نتواند ذکر ساقط است چهارم برداشتن سر از رکوع در است نهان  
 اگر تواند و اگر نتواند چنانکه تواند بایستد بجم طمانینه یعنی چون بر خا  
 اند کی بایستد **فصل ششم** در سجود و در آن چند مسئله است **مسئله اول**  
 در هر رکعتی در سجده و صیبت و هر چه با هم رکعت چنانکه باید و در آن چند  
 و صیبت اول آنکه پیش از گفت دستها دراز نماید و در گشتان بزرگ  
 یا مارا بر زمین گذارد و هم آنکه پیش از رکعتی درین چند خبر گذارد  
 بیستم هر چه از خاک کوبیده بر آن سجده کند چهارم هر چه از سنگ کوبید  
 و مسجد فی نباشد و حق این است که بر سنگ در توان سجده نمود بجم هر چه  
 او را یک دریزه سنگ کوبیده ششم گافه اصدآن هر چه باشد هفتم  
 هر چه از زمین بر دیده و خوردنی و پوشیدنی نباشد و درختی در میوه او خوردنی  
 بر سایر اجزاء آن سجده نکند و اگر بعضی اجزاء میوه خوردنی نباشد چون  
 هسته خرما و پوست گردگان بر آن بعضی سجده جایز است اگر میوه جدا شود

در هر چه از درخت که نفس نباشد بر آن تنق کوفه چون صمغ و کثیر اسبده  
 بر آن جایز نیست و همچنین جایز نیست سجده بر هر چه خوردن و پوشیدن  
 آن متحد باشد بالفعل چون نان و جامه یا باره تصرفات چون کدوم و  
 و همچنین است هر چه معدنی باشد یا از اجزاء و فضلات حیوانات باشد  
 و آنکه سجده بر اینها جایز نیست در صورتی که آنچه سجده بر آن توأکر و بپاید  
 لکن اگر بدست نیاید باید است آنکه سجده بر آن توأکر و بپاید  
 دیگر ادلی است بر برین باینکه آن سجده کند و اگر ممکن نشود بر جامه اگر اتم  
 ممکن نیست بر پشت دست اگر اتم ممکن نشود بر هر چه تواند سجده کند لکن  
 هر گاه آنچه سجده بر آن توأکر و در جامه دیگر بدست آید و صیبت در میان آورد  
 نماز کند و هر گاه در آثای نماز آنچه بر آن سجده توأکر و ناپیدا شود اگر بدین  
 قطع نماز کند اگر نتوان سجده کرد بر آنچه تواند چنانکه گذشت و اگر از روی  
 فراموشی بر چیزی سجده کند که سجده بر آن جایز نیست اگر نتواند پیشانی را  
 می کشد تا بر آن چیزی بنهد که سجده بر آن جایز است و اگر نتواند پایش را  
 برداشتن تا آگاه شود ضرر ندارد بیستم از ادحیات سجده است هر آنچه  
 پشانه بر آن می نهد بخش نباشد و شنبه بطن آن و کبش بودن آن و  
 بخش بودن ریزان و سایر اطراف ضرر ندارد لکن اگر بعد از نماز معلوم  
 شود جای جوبه بخش بعد حیات در اعاده نماز است چهارم اگر موضع  
 از جایی ایستادن زیاد از حجم یک خشت بلند نباشد گوشه بودن  
 هر چه باشد ضرر ندارد مگر آنکه از صدق سجده و نماز بیرون رود و اگر

طلب توأکر و پیدا



سهوا پیش از ابر لمبندی نهند سر را محلی که آفتاب آید که انقدر بلند نباشد  
 و اگر نتواند یا بعد از برداشتن بر آگاه شود نماز صحیح است بجم ذکر سوره  
 و احتیاط آنست که یک سبحان ربی الا الله و بکده یا سه سبحان آنست  
 طمانینه و آن در رکعت کردنت و اگر نتواند یا فراموش کند با قضا آنست  
 آنکه سر از سجده بردارد و بستم آنکه اندکی بنشیند بنیم آنکه هر باره سجده  
 کند و بستم آنکه از میث سجده برون نرود و مثل آنکه برود و رفته  
 یازدهم آنکه علم معصوب بودن موضع سجده نداشته باشد **مسلم دوم**  
 آنکه در پیش از او جرحت یا دلی است و صیبت و اگر نتواند بر زمین  
 نهد و اگر نتواند بر گاه جرحت یا دلی تمام پیش از او در کوفه و می تواند  
 جلد کند چنانکه موضعی را صحیح کند تا دلی و جرحت در آن جای گیرد و  
 موضع صحیح بر زمین رسد چنان کند در گاه تمام پیش از او گرفته  
 اگر نتواند یکی از دو جایی سجده کند اگر نتواند بدقت سجده کند **مسلم سوم**  
 آنکه اگر نتواند در دست ختم شود باید موضع سجده را بقدر بلند کند که بر او  
 تواند نهاد و اگر هیچ ختم نتواند شد چیزی را آن سجده تواند کرد در پیش از او  
 و بجهت ختم شدن آن سجده کند بر او اگر بر نتواند بدو چشم یا یک چشم **فصل پنجم**  
 در نشسته و آن واجب غیر رکعتی است پس اگر ترک کند از اعمد نماز باطل است  
 و سهوا ضرر ندارد و در نماز رکعتی کینوبت و در سه رکعتی و چهار رکعتی و  
 نوبت واجب و در آن واجب نشستن بقدر تشدد دان این است

استشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له و استشهد ان محمدا  
 عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد **فصل ششم** در تسبیح واجب  
 آن سلام اضرأت که استلم علیکم در همه آنکه در رکعت باشد و آن  
 جزء واجب نماز است آنچه در نماز شرط بود درین هم شرط است لکن  
 رکعت نیست پس ترک آن سهوا ضرر ندارد **فصل هفتم** در سایر نمازها  
 و در آن چند مقام است **مقام اول** در نماز کلمات دان واجب میشود  
 بگرفتن خورشید و ماه اگر چه تمام گرفته نشود و وقوع زلزله اگر چه  
 اندکی باشد و عروض بر امر آسمانی و چشم خوف اغلب  
 مردم بشود و اول وقت هنگام عروض اینهاست لکن از کفایت  
 ماه و خورشید میباید تا آنها یک شریع در آنجا کند و در زلزله  
 میباید تمام عمر در هر چه میباید تا وقتیکه اینها بر طرف  
 شوند و در گاه در وقت ترک شود پس در خوف و کوفه  
 تمام جرم گرفته اگر چه مطلع نشود و در آنجا که تمام جرم گرفته لکن بر آن  
 مطلع شده قضا واجبست و در سایر موارد واجب نیست و  
 این نماز در رکعت است در رکعت پنج رکوع دارد و در سجده و بدو  
 طریق توان بجای آورد یکی آنکه پیش از هر رکوعی یک سجده بکند و  
 بخواند و دیگری آنکه پیش از رکوع اول سجده بخواند و دیگری از رکوع  
 پیش از هر رکوعی ازین رکعت قدری ازین سوره بخواند که در  
 تمام هر رکعت هر سجده سوره و در هر رکوع و چهار سجده باشد **مقام دوم**



در نماز میت و در آن چند مسأله است **مسئله اول** نماز میت و صحبت  
امواتیکه گویند شهادتین باشند و منکر ضروری دین شوند و بر  
دیوانگان و اطفال شش ساله ایشان و برای اطفال شش ساله و بزرگتر  
که در بلاد اسلام یافت شوند و پدر و مادر آنها معلوم نباشند یا در بلاد  
کفر یافت شوند و مسلمانی در آنها باشد و محقق بودن آنها در اسلام باشد  
و اگر صحبت کافر و مسلم مشبه شوند بکنایه بقصد مسلم گانه است و اگر  
یک جسد در میان باشد نماز ساقط است و هرگاه عضوی از میت باشد  
نمود که سینه در آن باشد نماز و صحبت و اگر نباشد و صحبت  
**مسئله دوم** نماز میت و صحبت گانه است بر هر کس که بر مردن آن  
آگاه شود پس اگر بجا آورد و از دیگران ساقط میشود و هر که بر نماز کند  
خصوص لام باید باذن صریح یا تخوی باشد و حال از دلی او داشته  
باشد و دلی میت و ارث با فضل اوست پس اگر یکی باشد او اذن بد  
و اگر متعدد باشند پدر بر پدر مقدم است و جد بر برادر و خویش پدر  
مادری بر پدری تنها و پدری تنها بر مادری تنها و مردان بر زنان و شوهر  
بر هر کس بر همه کس حتی بر پدر هم مقدم است و هرگاه هیچک از اولیاء او  
نباشند اذن بعضی گانه است و بهتر آن است که اذن یک نفر در آن  
حاضر نمایند و هرگاه هر دو را نفرزاد اذن بدهند اگر هر دو اتفاق بر یک  
نفر کنند او نماز کند و الا هر دو نماز نکنند و اگر دلی میت صغیر یا مجنون  
یا غایب یا معلوم نباشد حیاط او را حاکم شرع اذن بکند **مسئله سوم**  
کیفیت نماز میت چنان است که قصد قربت کنند و بپوشیده پس شهادتین  
به لفظ و خواهند بگویند و بهتر آن است که بگویند اشهد ان لا اله الا الله

و عده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان الموت حق و الجنة حق و النار  
حق و انبعث حق و ان الساعة انیة لا ریب فیها و ان الله یحب من فی القبور  
پس تپه چیم را می گوید و صلوات رسول ص میفرستد به لفظ و خواهد و بهتر  
این است اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل صلیت و بارکت و رحمت و  
نعمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک عید محمد پس تپه چیم را می گوید  
و ایما را می گوید و بهتر این است که بگوید اللهم غفر لی و لجميع المؤمنین و  
المؤمنات و السنین و السنینات الاحیاء منهم و الاموات و تابع بنیاد و پیغم  
بالحیرات انک محیب الدعوات و دلی الحسنات با رحم الرحیم پس تپه  
چیم را می گوید و میت او را کند و بهتر این است که بگوید اللهم ان هذا  
عبدک و ابن عبدک و ابن امیک نزل بکت و انت خیر منزل به اللهم  
لا تعلم منه الا خیر و انت اعلم به منا اللهم ان کان حسنا فزدنی حسنه  
و ان کان مسیئا فجاوز عنه و غفر لنا و له اللهم صبره مع من یؤلاه و  
یکبیه و ابده ممن یرثه و ینقضه اللهم العنه بنیک و عرف بنیاد و بنیه و در جمعا  
اذا تو خینا یا الله الالین پس تپه چیم را می گوید و نماز را تمام کند **مسئله چهارم**  
و صحبت در نماز میت رو قیبه بودن و در حال تمیز اگر ممکن شود است نهی و  
اگر ممکن نشود هر قسم تواند و اگر نماز کننده امام یا منفرد باشد چنان بایستد بر  
جنازه محذوف است است او باشد و اینکه میت بر پشت خوابیده باشد  
و چندان هم دور نباشد و اینکه نماز بعد از غسل و کفن او باشد و هرگاه



نماز جماعت کنند در لام شرایط کلامت باشد اما وضو و ازاد کلمات از جهات  
 عورت و خواتین شرط است **مسئله دوم** هرگاه با سوم یعنی کثرت است امام را از  
 نماز با امام تمام کند و باقی را خود بخوبید و در هر کسیر چه وظیفه آن کسیر است  
 بخوبید نه آنکه در دعایم امام را متابعت کند و اگر میت را نماز کرده و دفن  
 کنند تا از هم نباشند برقرار نماز کنند و هر چند جنازه را یک نماز خواند  
 لکن در کسیر چهارم و دعایت کند باید ملاحظه کرد و در سبب و در  
 نمودن چنانکه اگر وضو نباشند بگوید اللهم ان هذا من المیتین تا **مسئله دوم** در آنچه  
 نماز باطل کند و در آن چند مسئله است **مسئله اول** چند چیز است که نماز را  
 باطل میکند از روی عمد باشد یا سهوا یا از جهل یا از اختیار باشد یا بظن  
 اول هر چه طهارت یسجد حکم کم یا زیاد کردن کی از ارکان نماز است و سوم  
 کم یا زیاد کردن یک رکعت نماز چنانکه باید چهارم که در این تمام بدن را از  
 قبل از زمین و بس را و بگذرد یا بگذرد و چنانکه کثرت حکم کردن است و در اول  
 قبل بر پشت سر ششم فکر کشید در آثام نماز کما یأمر الله لکن در اینجا  
 بطلان در صورت سهو یا بر حیاط است هفتم عرض شک بطرف چنانکه  
 باید **مسئله دوم** چند چیز است و حدود آنرا عمد یا بطرف نماز است اول ترک  
 کردن و ایضا غیر آن در نماز چنانکه باید و حکم که در این بود از قبل چنانکه  
 بمشرق و مغرب است و سخن اگر معنی و در سر سید یونس و سخن  
 غیر آن و دعا و ذکر در نماز اگر سخن پیش از کجوف یا کجوف بعد از

باشد و سر فرود آمد و ناله و لعل کردن ضرر ندارد و چهارم خنده و قهقهه و خج  
 که بر حد دارد بجهت امور دنیوی ششم کار که او را در عرف کار بار گویند هفتم  
 دست بسته نماز کردن هشتم سکوت طولی و نماز از نماز بودن بدون  
 و سکوت در میان حدود سوره بنوعیکه موالات تمام شود نهم کین و کین  
 در آثام نماز **مسئله دوم** حرام است بر هر زن نماز واجب و نافله بضرورت  
**مسئله چهارم** و حیثیت حرام سلام در نماز اگر بر صلا سلام کند یا بر صلا  
 داخل ایشان باشد لکن اگر دیگران جواب گویند از ملاحظه **مسئله دوم**  
 در احکام حلق غیر کم و زیاد کردن آنچه نباید کم و زیاد شود و در آن چند مسئله است  
**مسئله اول** بدانکه عداکم یا زیاد کردن هر یک از واجبات نماز جز باشد  
 یا شرط بطرف نماز و موجب اعاده در وقت و قضا در خارج وقت است  
 لکن حدود ششده اگر قصد خوان دو دعا خوانده شود نه بقصد جز بودن  
 ضرر ندارد و چهارم مسئله هم حکم عدا دارد لکن هر در موضع نجات و عکس اگر از  
 چهار مسئله باشد ضرر ندارد **مسئله دوم** و واجبات نماز بر وجه قسم است رکیزه و آن  
 پنج است چنانکه کثرت و غیر رکیزه و آن بر وجه قسم است اجزاء صلیه و آن  
 فاکه اکثر بن سوره و میسجد و ششده و تسلیم است و واجبات غیر صلیه  
 آن هر کیفیت و شرطیت و در یکی از این اجزاء معتبر است چون هر دو حالت  
 و ذکر رکوع و خواتینها پس هرگاه یکی از واجبات رکیزه نماز سهوا ترک شود  
 اگر پیش از دخول در رکعتی دیگر ترک نشد همان و بعد از آن یکی از دو رکعت  
 از آن متذکر شود نماز باطل است و در تذکر رکوع باید بایستد پس رکوع  
 کند و هرگاه و ایضا غیر آن ترک شود صورت دارد اول آنکه اجزاء صلیه







چند گز کرده است بطور غایت پس در غایت اگر شک در عدد رکعات باشد  
غایت باطل است و اگر در عدد رکعات باشد بنا بر کمتر گذارد **سید پنجم** در غایت چهار  
رکعتی هرگاه شک کند میان چوبه بعد از سجده نایب و چهار و چهار و چهار و چهار  
گذارد و غایت تمام کند پشیمان یا مردود شود آنچه فقر کرده صحیح است باید بعد از  
تمام کند و اگر بعد از پشیمان یا مردود باز قصد کند اگر آنچه حال قصد کرده است  
فرسخ است فقر کند و الا فقر جایز نیست **سید ششم** هرگاه که در فقر قصد  
مناجبت دیگر را دارد و میداند که او هم قصد ساق دارد باید فقر کند  
و اگر جز از فقر او ندارد و لکن کاری با او دارد و چون در دست ثوبی برود و  
احتمال دارد و پیش از مسافت در دست ثوبی فقر جایز نیست مگر وقت برکت  
هرگاه بقدر مسافت باشد و همین حکم دارد سید و اگر با راه بگذرد  
و اگر بخوار روی ترس یا خست یا رنج و اگر او را دست و پا بسته بود فقر جایز نیست  
**سید هفتم** از شرایط فقر است و اگر که از وطن خود سفر کند باید سید فقر  
برسد و پیش از فقر حق در رفتن و بعد از آن در رفتن فقر جایز نیست و  
سفر از غیر وطن حد فقر نیست و حد فقر در هر جائه انکاست و حد ای  
اذان تعارفی را سید شوازی او تعارف باشد در انکاست و اگر در  
جائش شک شود حد فقر است یا نیست و استعلام ممکن نیست باید غایت تمام  
کرد یا یقین حاصل شود **سید هشتم** از شرایط فقر این است و فقر مقصود باشد  
یعنی سفری باشد و مقصود اصل از آن مسافت باشد یا خود مکان سفر باشد  
از آن منع کرده باشد چون سفر از بی اذن شوهر و اهل آن و اگر عرض از  
سفر غیر از مسافت باشد لکن مقصود این باشد و مسافت هم بکند باز فقر  
و مسافت در هرگاه که در سفر تمام کند باشد که او قصد مسافت دارد اگر جز از  
قصد او دارد و قصد ثابت است او را هم در مسافت دارد و مسافت باید تمام

کند

کند و الا فقر کند و اگر در مسافت سفر مجبور باشد لکن بداند که بعد از سفر مجبور  
خواهد شد باید تمام کند و مسافت باید تمام کند که سید اصرار کند و مقصود او  
از سفر مردودش باشد لکن بجهت فقر قصد ثابت است او را در مسافت هم داشته باشد  
و هرگاه که در انشای فقر قصد مسافت نماید باید از آنجا غایت تمام کند و اگر از  
اول قصد مسافت داشته و در انشای سفر از آن قصد بکند و قصد تمام تابع بقیه  
مسافت است و در وقت برکتش از سفر مسافت فقر و مسافت و اگر قصد  
برکتش هم مسافت باشد **سید نهم** در فقر کجبه قصد اگر قصد او در  
غایت تمام کند و اگر قصد مسافت پیدا کردن دارد و روز را اظهار کند و در غایت  
اصطیاط کند و اگر کجبه احتیاج است فقر کند هرگاه که در فقر قصد مسافت  
کند و در میان راه وطن او باشد یا وطن او نباشد لکن قصد اقامه  
او در آنجا باشد یا قصد چهار فرسخی کند و خواهد بود از ده روز بگذرد  
فقر جایز نیست و اگر از اول قصد مسافت دارد و لکن در انشای راه قصد اقامه  
کند و باید بعد از قصد اقامه غایت تمام کند و اگر در اول قصد اقامه دارد و  
در انشای راه از آن قصد بگذرد باید از آنجا اعتبار مسافت کند اگر مسافت فرسخ  
است فقر و الا تمام کند و فرسخ نیست و اینجا شهر باشد یا ده یا فرسخ یا کمتر  
یعنی شهر وسیع باشد یا غیر وسیع لکن قصد اقامه در ملکیتی یا بلوکی که چند روز  
ناید و ندارد **سید دهم** هرگاه که سفر در جائه قصد ماندن ده روز کند باید تمام  
است غایت تمام کند و فرسخ نیست که اینجا شهر باشد یا ده یا فرسخ یا کمتر لکن  
وسیع باشد یا غیر وسیع باشد لکن قصد اقامه در ملکیتی یا بلوکی که چند روز دارد باید تمام  
هرگاه که سفر در جائه قصد اقامه کند و بدین پشیمان شود پس اگر هنوز غایت تمام  
و عصر یا غایت تمام بگذرد و قصد بصر کند و اگر تمام کرده باید تا آنجا است غایت تمام



کند و اگر نازای دیگر کرده باشد یا یکی از اینها را سه روز و غفله تمام کرده باشد  
یا روزه واجب گرفته باشد رجوع بقصر میتواند کرد و هرگاه در آشنای قصد اقامه  
نموده کند باید نازا تمام کند و هرگاه در آشنای نازا قصد اقامه کند همان  
نازا اقرار کند و شرط است در قصد اقامه که ده روزی در پی باشد و شبها  
در آشنای ده روز است در اینجا باید دقت طلوع اشیاء و زوال  
داخل شود و غروب روز و هم بودن روزه و اگر قدر از طلوع گذشته  
داخل شود گناه نیست اگر چه روز یا روزه هم بین قدر باشد **مسئله** هرگاه کسی  
که از نواضع اقامه سفر کند بقصد آنکه برگشته باز در اینجا قصد اقامه کند  
حکم کسی دارد از وطن سفر کند مگر آنکه در اینجا حد ترخیص نیست و اگر قصد  
برگشتن ندارد طاعت است که اگر مسافت دارد قصد اگر ندارد تمام  
میکنند و اگر قصد برگشتن دارد بقصد تمامه اگر قصد اقامه در اینجا هم ندارد  
وطن او هم نیست قصر و حسب در رفتن و ماندن و برگشتن اگر تا اینجا چهار فرسخ  
یا بیشتر باشد و اگر قصد دارد در اینجا که می رود اقامه ده روزه کند اگر تا اینجا  
کمتر از هشت فرسخ است مانند در رفتن و ماندن تمام و در برگشتن قصر کند  
و اگر هشت فرسخ و بیشتر است در رفتن و برگشتن قصر در ماندن تمام میکند  
و اگر تا اینجا که خواهد رفت کمتر از هشت فرسخ است و از برگشتن غافل و  
متردد است نازا در رفتن و ماندن تمام کند و اگر برگشتن آشنای اقامه  
قصر میکند **مسئله** آنکه در جایی قصد اقامه کرده اگر بجای نرسد و روزی

در عرف جز اینجا باشد ضرر ندارد و اگر از توابع اینجا باشد ضرر دارد **مسئله** آنکه اگر  
جایی باشد و در تردد باشد در قصد اقامه کند یا نکند اگر تا سه روزی در پی  
در همانجا بماند و بجای دیگر که توابع اینجا باشد نرسد و بعد از سه روز اگر بجای دیگر  
بماند باید نازا تمام کند **مسئله** هرگاه کسی در آشنای راه داخل وطن شود  
تا در اینجا است باید نازا تمام کند اگر چه مکانت بماند و بگذرد و وطن هر کس مکانت  
که او را به اینجا نسبت دهند و بر وطن بودن او هم باقی باشد یا چنانکه  
بقدری در اینجا منزل کند که در عرف اینجا را وطن او گویند و هرگاه در جایی  
چند آن بماند که شک نیست که اینجا را در عرف وطن او می شمارند یا نه باید  
نازا در اینجا قصر کند و هرگاه چنانکه وطن بوده یا وطن شده از وطن  
بودن بیرون رود نازا در اینجا باید قصر کرد و اگر شک شود که از وطن  
بودن رفته یا نه حکم بوطن بودن میشود **مسئله** هرگاه کسی از ترابط قصر است که در آن  
کثیر السفر باشد دان کیست که کار او سفر کردن باشد چون نگاری و جال  
و قاصد و کشتی بان و چایار یا کار خرد را در سفر قرار بدهد چون پلور و طبیب  
که بنا کنند در دلا یا ت بگردند و در جایی آرام بگیرند و همچنین است  
حکم آنکه منزله معین ندارد بلکه بجای آب و هوا هر روزی در جایی منزل کند  
چون شبان و حیمه شین و آنکه او را نگاری و طام گویند مگر سفر را  
شغل خود قرار نداده باید قصر کند و کثیر السفر در سفار اول نازا اقرار کند و در  
باقی تمام کند و اگر در آشنای راه در وطن خود یا جایی دیگر ده روزی در پی  
بماند باز هم در سفار اول قصر در باقی تمام میکند و اگر آن کثیر السفر جایی یا  
نگاری باشد و در راه از قرار معارف نرسد و در همان راه



نماز اقرار کند اما در منزل تمام کند و هرگاه کثیر السفر است از آن کار برد  
 بعد از آن در سفر قصر کند و اگر در تردد باشد تمام کند و اگر در بعضی از سفر  
 بشهر برآید و در بعضی شش و یک اگر در آن وقت دیگر سفری کند قصر کند مگر آنکه  
 آنوقت در جبه وقت مشغول بودن بفرانگ باشد **مسئله ۱۰** در سجده  
 احرام و سجده رسول و سجده کوفه در روزه حجاب با جمیع هم مسافر خیر است میان  
 قصر و تمام نماز مگر در روزه افطار و صیبت **مسئله ۱۱** هرگاه کسی عذر دارد  
 موضع قصر تمام یا با تکس کند اعاده در وقت و قصر در خارج وقت بر او واجب است  
 و اگر نسیاء و غفلة چنین کند اگر در وقت شد کرکث اعاده کند در خارج وقت  
 اگر در موضع تمام قصر کرده قصر واجب و اگر تکس بوده در صیبت و هرگاه  
 بجهت جهل بمسئله چنین کند پس اگر نسیاء است در سفر قصر واجب و تمام کرده  
 اعاده کند و قصر بر او نیست و اگر بنا را در موضع تمام قصر کرده قصر در وقت  
 و اعاده در خارج واجب و همچنین اگر مسافر واجب قصر در سفر را بداند مگر بجهت  
 جهل بعضی از جوئیات نماز در موضع قصر تمام کند اعاده و قصر هر دو واجب است **مسئله ۱۲**  
 هرگاه کسی در اول وقت در حضر باشد نماز کرده سفر کند از حد رخص بگذرد باید نماز  
 قصر کند و همچنین است اگر از موضع اقامه بگذرد و اگر در اول وقت در حضر باشد  
 قصر بر او واجب باشد پس بیاید و دو که موجب تمام باشد باید تمام کند **باب بیستم** در  
 احکام روزه و در آن چند ضرورت **فصل اول** در نیت و در آن چند مسئله است  
**مسئله اول** قدر واجب از نیت آن است و قصد کند که روزه می گیرم بجهت  
 قضایله از پیش گذشت مگر اگر از غیر رمضان چند روزه براد باشد و صیبت  
 که معین کند اگر معین نکند از هیچک حجاب نمیشود **مسئله ۲** هرگاه در رمضان

قصد روزه غیر رمضان کند اگر از روزهی چهار مدخل رمضان باشد یا غفلة در آن  
 از او یا چنان دانند روزه رمضان بجهتی بر او واجب نیست یا خواهد عذر روزه رمضان  
 ترک کند تمام این صور روزه صحیح است و کبای رمضان حجاب میشود اگر بجهت سفر  
 بعد از روزه بر او واجب باشد و چنین قصدی کند روزه او باطل است پس نیت  
 که اگر ادا در رمضان روزه بکند و بعد از آن مسکوم شود در رمضان بعد صحیح است و کبای رمضان  
 حجاب میشود مگر اگر چنین روز را بقیه رمضان روزه بکند باطل است و باید قضا  
 کند **مسئله ۳** وقت نیت در روزه رمضان دوازدهمین اول طلوع صبح صحیح است  
 و اگر عذر بدون عذر از اول صبح تا غیر از آن باید قضا کند مگر نیت کرده باشد  
 اما اگر نیت از او پیش کند یا نداند در رمضان داخل شده یا غافل باشد از دخول  
 آن یا اول ماه مشتبیه شود یا عذری داشته باشد یا مظنه عذری و پیش از ظهر  
 رفع عذر یا مظنه آن بشود در تمام این صور وقت نیت میکند تا ظهر مگر اگر از ظهر  
 تا عصر باشد باید قضا کند و نیت روزه غیر رمضان و غیره معینی را اگر بدون عذر  
 و عذر تا غیر از آن ضرر ندارد و اگر از ظهر تا عصر باشد روزه باطل است **مسئله چهارم**  
 قصد افطار روزه رمضان دوازدهمین بدون عذر جایز نیست مگر روزه را باطل  
 نمیکند و در روزه قضای واجب که از خود فوت شده تا ظهر افطار جایز است و اگر بجهت  
 از ظهر افطار کند باید کفاره بدهد و در غیر آن تا غروب افطار می توان کرد **مسئله پنجم**  
 یک نیت بجهت تمام ماه رمضان کافی است و نیت کردن در اول شب هم جایز است و باید  
 وقت نیت تمام مخطرات ابدان و قصد کند اما که از آنها بپاید پس اجمال قصد  
 کند ترک کردن هر چیزی را که روزه را باطل میکند **فصل دوم** در نیت آنچه واجب است  
 روزه دار از آن دوری کند و در آن چند مسئله است **مسئله اول** است چیزات روزه  
 را باطل میکند و باعث وجوب قضاء کفاره میشود اول و حی و جم خوردن و آشامیدن هر  
 چیزی از این با ضیاء روزه که روزه و علم بطولان روزه بان پس اگر از راه فراموشی



چون بخورد و پاشاید یا بی اختیار بکلی او خورد و یا بکبر باو بخورد نه روزه او  
صحیح است و قضاء کفاره ندارد لکن اگر از روی جهل باشد یا بجهت ترس و خوف  
باشد قضاء دارد و کفاره ندارد و خوردن آب و مع و این تا از روی بیداری  
نیامده ضرر ندارد و بخار اگر غلیظ باشد احتیاط آنکه از آن جنب نکند بیوم  
چهارم جنب کردن خوف بزال یا دخول حشفه در قعر یا در برین یا در مرد اگر چه از آن  
نشو و ذوق میان فاعل و مفعول نیست و اگر از روی غرض باشد یا بجا راز هر طرف  
است ضرر ندارد و اگر از هر طرف است از همان طرف ضرر ندارد پس اگر در بوز  
بازن خود مباشرت کند روزه زن صحیح است و از مرد باطل است و بر او  
کفاره و صیبت مگر آنکه برود بکبتی و جنب نباشد در درانی یک کفاره کافی است  
در کاه کاری کند که از آن نشو و چون دست بازی و بوسیدن و قصد از آن نه باشد  
باشد پس اگر از آن ای کار در حق او از آن شدن است قضا و کفاره بر او واجب  
و اگر عادت او این باشد که بخیال یا محرم یا در سواری از آن نشو پس بدار نشو یا خلی  
کند و از آن نشو قضا و کفاره و صیبت اگر بظن کردن یا محرم از آن نشو ضرر ندارد  
چشم آنکه عدا بدین عذر بر حجاب باشد تا طلوع صبح و اگر بطنه یا احتمال آنکه تا  
صبح طول دارد تا خیر اندازد ضرر ندارد ششم دروغ گفتن بر خدا و رسول و  
دائم عمدا از روی قصد و علم پس اگر قصد دروغ گفتن ندارد بلکه بخوابد یا  
منه آنچه فرموده اند بکند ضرر ندارد و اگر علم یا مظنه دارد که سخنی فرموده اند و بگوید  
ضرر ندارد اگر چه خطا کرده باشد هفتم آنکه در خواب یا بیداری جنب نشود  
پس از بیداری از خواب یا جنب بیدار شود و بیدار نشو باز خوابد و بیدار  
نشو و بارسیوم خوابد و بیدار نشود تا صبح طلوع کند قضا و کفاره ندارد  
چند جزایات و روزه با طهر میسنند و در آنها قضا و صیبت و کفاره ندارد اول

سر بآب خوردن از روی عمد و احتیاط و هر که در روزه واجب خیر است که کند  
روزه باطل و غسل فاسد است و در روزه است روزه باطل و غسل صحیح  
حرام فی کردن از روی عمد و احتیاط اگر چه بجهت عذر و ضرورت باشد  
سیوم آنکه زن حایض یا نفاس از صبح یک نشو و از روی عمد و احتیاط  
تا خیر اندازد تا صبح طلوع نشو چهارم آنکه زن حایض یا نفاس غلبه می روز  
خود را ترک کند چشم آنکه کسی آب بکشد غیر مضطرب و ضرورت باشد آنکه  
بی احتیاط بکلی او خورد و اگر مایعی دیگر بدان کند بی احتیاط ضرر ندارد  
ششم آنکه کسی که در مایل جنب شده در خواب جویم خوابد تا طلوع صبح آنکه در  
خواب محض شده در خواب اول یا جویم خوابد تا صبح طلوع نشو هفتم آنکه  
شخص پیش از جهل علم یا ظن بصبح بودن یا بکمال نقیض بی نقیض افطار کند پس ظاهر  
نشو و صبح بوده و اگر یقین بداند صبح شده یا نقیض کند و چیزی بر او مقوم  
یا مظنون نشود افطار کند پس ظاهر شود که صبح بوده چیزی بر او نیست مگر آنکه  
روز بیوم یک غروب شده افطار کند پس ظاهر شود غروب بوده لکن اگر ظن  
بغروب شدن افطار کند چیز بر او نیست **سیوم** چند جزایات و روزه دارد  
حرام است لکن چست و حجاب قضا و کفاره نیست و اول اما که کردن بجز این  
عمدا بدین ضرورت حرام آنکه در واقع عذر باشد باشد لکن بدون حصول علم یا  
ظن بان افطار کند بیوم بوسیدن و دست باز و طالع باران و صورتیکه  
یقین بزال داشته باشد لکن از آن نشو چهارم قصد بجز این روزه رمضان  
از صبح تا غروب قضای رمضان از ظهر تا غروب **سیوم** کسی که از این نظر  
بطلد روزه بخاند و لکن از بابت احتیاط بجا نیاورد چیز بر او نیست و اگر بجهت



عدم امکان با وجود مانع بجا نیاورد اگر یقین پیدا کند در مفسدیت قضای کند  
 و اگر احتمال مفسد بودن پیدا کرد در جستجو تفسیر کرد کفار هم باید **مسئله** یک  
 بدانند افطار در رمضان حرام است و عمدتاً بدون عذر افطار کند با رجوع  
 بجهت او را تعزیر میکند و در سیوم باید او را شکر **مسئله** ششم در این رمضان  
 بدانند وقت روزه جاع و غسل را ندارد پس جاع کند و جنب داخل  
 شود باید قضا کند و کفار هم باید در این صورت تیمم نماید **مسئله** ششم  
 اگر غسل میسرت اما ضیاع از نیت صبح شود یا در روز هم نیت نیت صبح  
 است یا غل غل صبح خود اما ضیاع از نیت صبح شود روزه او صحیح است **مسئله** ششم  
 اگر جنب و حیض و نف غل نیت نیت کرد باید تیمم کند **مسئله** ششم اگر جنب  
 حیض که اگر تیمم نکرده داخل صبح شود قضا و کفار هر دو واجب شود و متقاض  
 هم اگر غسل روز برای او ممکن نشود و کبابی آن تیمم کند قضا بر او واجب  
 است و عمدتاً غسل حیات یا حیض یا حیضه اما ضیاع از نیت تیمم برای او فایده ندارد  
 باید قضا کند کفار هم باید **مسئله** ششم اگر جنب و نیت نیت صبح  
 یا بحر حن صبح شد اگر عمدتاً در وقت قضا و کفار و جنب تیمم **مسئله** ششم  
**چند چیز است** اول ماه بان شناخته می شود اول ماه نوزدهم که نیت  
 سر روز تمام از اول ماه باقی میوم حصول حکم یک ماه دیده شده است  
 چهارم شهادت دادن در عدل لکن هرگاه کسی مردم یا غایب باشد  
 بگوید یا بنده در آسمان مانعی از دیدن ماه باشد در عدل از اصل  
 بعد ادعای دیدن ماه کند سخن از مسموع است پنجم دیدن ماه پیش  
 از ذوال در روز شکر ششم حکم کردن مجتهد عادل بیکه اول ماه است

شد و در این چند مسأله است **مسئله** اول هرگاه در دلائلی اول ماه ثابت شود  
 بر دیگری ثابت نشود اگر نزدیک بهم باشند یا دور باشند لکن احتمال نوازاد  
 که حکم هر دو یکی باشد چنانکه بودن حکم میکنند و اگر دور باشند و یقین بدانیم در کتب  
 اختلاف عروض و مطالع ماه دیدن در یکجا باعث دیدن در دیگری نمیشود حکم یکجا  
 بودن میکنند **مسئله** دوم هرگاه کسی جنس را بر باشد و ماه را از نیت نیت  
 ماه را که بقصد دارد که رمضان است رمضان فرار دهد و اگر مفسد هم نوازاد  
 ماهی را که خواهد رمضان فرار دهد **مسئله** سوم هرگاه چشم کسی بر باشد در  
 شب میت و نهم بقاعده بخوم دیدن ماه در شب متعارف باشد ماه را  
 بر نیت ثابت میشود **مسئله** چهارم در شهادت در عدل هر کس بگوید ماه را  
 دیده ایم اختلاف در مکان یا استقامت اختلاف یا محنت و در لال کنند  
**مسئله** پنجم هرگاه پس از شهادت در عدل نیت افطار یا نیت کوفت یا نیت کوفت  
 کرده ایم یا نیت کنند عمل بقول آنها نیت و ال کو **مسئله** چهارم در بیان شهادت  
 و وجوب روزه و آن طریقی است و عقود یکی از حیض و نفاس و حیض و نفاس  
 نبودن و شیخ و شیخ و خاهاشش حال مغرب و ضعیف قبله اللبن نبودن و درین  
 جا چند مسأله است **مسئله** اول طریقی از پیش دانسته شد و یکیک بعد از صبح بالغ  
 شود روزه آن روز بر او واجب نیست **مسئله** دوم بر دیوانه در حالت دیوانه روزه  
 واجب نیست اگر چه در آغوشی روز دیوانه شود و غیره عقل دارد لکن عقل او  
 کامر نیست روزه بر او واجب نیست **مسئله** سوم در ماه رمضان هرگاه کسی بهوش  
 و آخر صبح کوفت و پیش از غروب بهوش نیاید یا بهوشش اید و مفسدی  
 بجا نیاورد و چیز را در نیت و اگر مفسدی بجا نیاورد پس اگر پیش از بهوش



نیت روزه کرده بود باید قضا کند و اگر نگردد بود قضا ندارد و هرگاه در  
آشای روز بهوش شود تا غروب بکشد چیزی را در نیت و اگر پیش از غروب  
بهوش آید باید روزه را قضا ندارد و اگر افطار کند قضا واجب است و غیره  
اگر قصد روزه واجب کند در آشای روز بهوش شود روزه او صحیح است پیش از  
غروب بهوش آید یا بعد از آن و اگر قصد روزه کند و بهوش داخل صبح شود  
اگر بهوش آمدن او پیش از زوال باشد روزه او صحیح است و اگر پیش از غروب  
باشد احتیاط در قضاست و اگر بعد از آن باشد باید قضا کند و اگر قصد روزه  
ندارد و پیش از زوال بهوش آید قصد روزه جایز است و بعد از آن جایز نیست  
**مسئله چهارم** کسی که در رمضان است و اگر قصد روزه داشته و درستی مطلق  
بماند و روزه است و صبح است و اگر مخطی یا آورده احوط آنکه قضا کند  
لکن کفار و عذرا و غیره است کرده باشد و فرقی نیست در روزه  
روزه است باشد یا بعضی از آن و اگر از اول قصد روزه نداشته قضا کند  
**پنجم** هرگاه کسی قصد روزه کند و خوابد روزه او صحیح است و اگر قصد کرده  
بجو ابد و بعد از ظهر بیدار شود باید قضا کند و هرگاه پیش از ظهر بیدار شود اگر  
در تأخیر نیت تقصیر کرده باید قضا کند و اگر تقصیر کرده نیت کند در روزه  
مکرم **مسئله ششم** صاحب حیض و نفاس روزه واجب است اگر چه پیش از ظهر ایک  
شود یا یک لحظه پیش از غروب خون به پند در استیاضه واجب **مسئله هفتم** هرگاه  
تربیع ظل معتبر باشد آنکه در روزه مرض او زیاد میشود یا طول میکشد شفت شد  
یا دیر رسد روزه بر او واجب نیست بلکه صحیح هم نیست و اگر روزه مکرم یا طول  
خواهد بود باید قضا کند و حکم دارد و صحیحی در روزه گرفتن او باعث پیدا  
شدن مرضی شود **مسئله هشتم** چند طایفه دیگرند روزه آنجا صحیح نیست اول

زن یا مردی که بقدری سپید شوند که روزه نتوانند گرفت یا اگر در روز  
مکرم شفت شد یا یکشنبه روزه نباید بگیرند و بجای هر روزه مدتی از  
طعام صدقه بدهند و هرگاه بعد از آن نتوانند قضا کنند و حکم آنکه  
مرض عطش دارد و آن مرضی است و عیش تشنگ شد یا میشود و صحن  
کس اگر صبر بر تشنگ نتواند کرد یا اگر صبر کند شفت شد یا یکشنبه یا یک  
کند و بعضی هر روزه مدی طعام بدهد و بعد از رفع مرض قضا کند و اگر  
مرض را اندارد و هرگاه تشنگ بر او غالب شود اگر نتواند صبر کند یا خوف  
هلاکت یا ناجوش دارد افطار کند لیکن روزی که زنا کند یا زنا میکند  
و غیره از روزه ضرر بطعن یا خدش رسد باید افطار کند و بعضی  
هر روزی مدی طعام بدهد پس از رفع عذر قضا کند چهارم زنیکه شیر میدهد  
یا مادر و میترسد که از روزه ضرر بطعن یا خدش رسد و دیگر هیچ برست علی  
که طهر را شیر بدهد باید افطار کند و خدیه بدهد بعد از آن هم قضا کند **مسئله نهم**  
**خوام** است روزه گرفتن بر سبب خرمیکه پیش از ظهر از خانه خود بیرون  
رود و از حد رخصی گشته و اگر روزه بگیرد با طهر خواهد بود بدان شرط  
در نماز مسافر که نشکر روزه بدل می دهد و بدل بخضای در کتاب صحیح باید  
در روزه نذر یعنی در سحر یا قبله کرده باشند و آنکه از روز چهارم عید روز  
مکرم در روزه او صحیح است لکن اگر در آشای روز عالم شود باید افطار کند و  
روزه غافلانه باطل است **مسئله دهم** در روزه مسافر داخل وطن  
یا موضع اقامه خواهد شد پیش از دخول افطار می تواند کرد و اگر چه بداند



پیش از ظهر و قبل خواهد شد لکن اگر اظفار رکنده پیش از ظهر داخل شود و روزه صحیح است  
 و اظفار جایز نیست و اگر بعد از ظهر داخل شود روزه او باطل است **فصل پنجم در روزه**  
 قضای و احکام آن در آن چند است **مسئله اول** هر بالغ عاقل سلیق در  
 رمضان نمی تواند معطر است مذکوره را بجا آورد یا عذری شرعی چون سفر و بیماری  
 و حیض و نفاس و خواندن برای او پیدا شود صیبت در قضا کند و در کافرا صیبت قضا  
 واجب نیست لکن مرتبه فطری پیش از خارجی و ناصیه و غایب باید روزگار  
 حال کفر را اگر چه گرفته باشند قضا کنند **مسئله دوم** هرگاه کسی در رمضان  
 جنب شود و فراموش کند و چند روز بگذرد باید روزه آن ایامی که جنب  
 بوده قضا کند اگر چه تمام باشد یعنی اگر در اثنای روزه جنب شده باشد روزه  
 روز اول قضا ندارد و در روزه واجب از غیر رمضان هم این حکم جاریست پس  
 اگر غسل فراموش شود قضا ندارد و هرگاه جنب شود لکن بر حیات خود مطلع شود  
 هر چه بگذرد قضا ندارد و همچنین اگر زن غسل حیض یا نفاس فراموش  
 کند هر چه بگذرد قضا ندارد **مسئله سوم** وقت میت در قضا می ماند  
 تا ظهر و لکن اگر وقت تنگ باشد بهتر است هر از صبح تا آخر نیت **مسئله چهارم**  
 هر که بجهت ناخوشی حیض یا نفاس افطار کند پیش از آنکه عذر او رفع شود غیر  
 قضای از روزه نه صیبت نه مستحب لکن اگر بفرودد و افطار کند در میان  
 سفر غیر قضا و صیبت **مسئله پنجم** هرگاه کسی در رمضان ناخوش شود و ناخوش  
 او پیش از نماز باشد اینده قضای رمضان که شده است باطل است و بعضی هر  
 روزی یک طعام میدهد و همچنین اگر از میان هم ناخوش باشد تا رمضان سوم  
 قضای رمضان حرام است هر ساقط و فدییه و صیبت و همچنین اگر آن ناخوش بل شود

ناخوشی دیگر باشد تا رمضان دیگر و اگر دفع ناخوشی شود و بعد از آن بعضی از روزه  
 قضا کند باید نماز قضا کند و از برای آنکه احتیاط نماید هر چه قضا کند **مسئله ششم**  
 هرگاه کسی در رمضان ناخوش شود و افطار کند و بعد از رفع ناخوشی عذری  
 دیگر روی دهد چون حیض و سفر یا عذر روی دهد و بعد از رفع آن عذر سابق  
 بدان سبب قضا نشود که باید قضا کند **مسئله هفتم** هر که در رمضان بجهتی افطار کند و بعد  
 از آن قضا تواند کرد که در نماز رمضان دیگر که قضا کردن عذر است یا داشت و اول  
 افطار کرد و عذری شرعی پیدا کرد باید قضا کند و فدییه بدهد و اگر بجهت جنب  
 توقیفی اندازد تا عذر شرعی پیدا شود فدییه واجب و فدییه یکده طعام است **مسئله هشتم**  
 هرگاه روزه واجب رمضان یا غیر رمضان از کسی یا فتن باشد یا مردیده  
 باشد یا از ادبوت شود و تواند قضا کرد و کند بر دلی او و صیبت در قضا کند  
 قضای آنچه در سفر فوت شده که اگر هم تواند قضا کرد و کند باید دلی قضا کند  
 دلی آنست که در ارث بردن بر دیگری مقدم باشد یا ضیاع او از ارث  
 پیشتر باشد پس دلی میت بر ادب است اگر ادب نباشد غیره پسری و بعد از ادب  
 و ضرر و اگر هیچ اولاد نباشد پدر و شوهر و این هر چه در مرتبه اند اگر انعام  
 نباشند اجداد و عظمای القربس و اگر دلی در وقت فوت میت باقی نباشد  
 قضا بر او واجب میشود و اگر میت را چند پسر باشد باید آنکه بزرگتر است روزه  
 او را قضا کند و اگر همه در سن برابرند بر همه واجبست لکن اگر بعضی بکایه  
 ارند از دیگران ساقط است و هرگاه بوجیت میت نماز روزه استیجار شود باید  
 از جانب خود نایب بپردازد و بکری ترجیح کند و دلی علم بهر ساقط بجا آورده شده  
 از ساقط میشود **مسئله نهم** در روزه غرض معین اگر عدا یا بجهت غفلت در نماز  
 یا بجهت عذری شرعی چون سفر و مرض و حیض فوت شود قضا بر او واجبست و اگر  
 بجهتی دیگر باشد واجب نیست **فصل ششم در احکام کفارات و مشغلات**



آن و در آن چند مسند است **مسند اول** هرگاه در رمضان بخیر حلال افطار کند باید  
یک بنده آزاد کند یا هر ماه بی در پی روزه بگیرد یا تحت مسکین را طعام بدهد  
و اگر بکرام افطار کند باید هر سه را بجا آورد اگر در قضای رمضان بعد از ظهر افطار  
کند باید ده فقیر را طعام بدهد و اگر نتواند سه روز یا در یک روز بگیرد اگر در روزه  
که بنده یا عید یا قس مبین شده افطار کند یک بنده آزاد کند یا ده مسکین را طعام  
بدهد یا بپوشاند و اگر اینها را نتواند سه روز روزه بگیرد **مسند دوم** بنده ص  
بجای کفاره آزاد میکند باید مؤمن باشد و عیونی و در آزاد شدن بنده است  
در آن نباشد و دلد الزنا بودن ضرر ندارد و کثیر از دلد بنده که گریخته باشد  
و مردن او معلوم نباشد کفایت میکند **مسند سوم** طایفه مسکین میدهند  
باید یکم باشد و آن عبارت است از صد و پنجاه و سه مثقال و نیم صیرف و  
یک جزء از شتر زده جزء مثقال و بهتر است در پنجاه درم وزن شاه بدهد  
و در حبس بقیو آن داد و دادن قیمت هم کافی است **مسند چهارم** هر که  
بعضی از خصال کفاره را عاجز باشد آن بعضی دیگر را بجا آورد و اگر از همه عاجز  
باشد هر چه تواند تصدق بدهد مسجد روزه هم بگیرد و اگر از تصدق  
هم عاجز است و اگر از هم نتواند توبه و استغفار کند درین روزه باید  
بودن شرط نیست و همچنین است در کفاره قضای رمضان و در طاعت  
در سایر کفارات **مسند پنجم** در روزه کفاره که باید بپردازد اگر کثرت اگر از روزه  
دو ماه بپایان شد و حیض یا نفاس یا مرض مانع از توأما شود باید بعد از  
رفع آن عذر بپایان بیاورد و اگر فاصله قرار دهند باید از سر گرفت و اگر  
سفر ضروری مانع شود باید از سر گرفت و اگر از روزه سه روز یا در یک باشد  
و مانع از توأما عذر فاصله شدن عید اضحی باشد باید از سر گرفت **مسند ششم**  
هرگاه در روزه کفاره بدون عذر فاصله قرار دهد باید از سر گیرد و اگر در جای که

هر ماه بپایان واجب باشد و یکماه دیگر در آنرا بپایان بجا می آید و اگر در آنجا باشد یکماه  
واجب باشد و باز در روزه بپایان بپایان بجا می آید و اگر در آنجا باشد درین روز  
در بقیه توأما واجب نیست **مسند هفتم** کفاره هم عبادت و در آن قصه است  
و اجبت لکن چون از حقوق مالیه است هر که ندهد باید او را مجبور کرد و در دادن  
و اگر ببرد باید از مال او  
آخراج کرد  
۱۲۶۱



کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تبریز ۱۳۵۵